

چرا
و
چگونه

خدا را بشناسیم

مؤلف:

علیرضا رمضانی مروی

تربت جام

«تابستان ۸۸»

«اعتقاد اصیل مکتب تشیع درباره‌ی توحید و شرک، پاسخ به بعضی شبهات و تهمت‌ها،

مروری بر بعضی انحرافات

با کمی اختصار (مصحح)

چرا و چگونه خدا را بشناسیم

تألیف:

علیرضا رمضانی مروی

تربت جام

«تابستان ۸۸»

اعتقاد اصیل مکتب تشیع درباره‌ی توحید و شرک، پاسخ به بعضی شبهات و

تهمت‌ها، مروری بر بعضی انحرافات

با کمی اختصار (مصحح)

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

تقدیم به همه‌ی یکتا پرستان موحد
به خصوص آنان که از جان‌شان به خاطر الله گذشتند
و اموال‌شان را از دین اسلام دریغ نکردند
و اندیشه و قلم خود را برای دفاع از کیان اسلام به کار انداختند
و با رفتار و کردار شایسته و گفتار نیکو مسلمانی را معنا کردند.

تقدیم به استاد گرانقدرم
جناب آقای دکتر محمد هادی عبدخدایی
ریاست سابق دانشکده تربیت مدرس قرآن (علوم قرآنی مشهد)

تقدیم به اندیشمند خوش سیرت تربت جام حاج مصطفی اربابی
و استاد عزیزم فردی که مرا با تحمل عقاید دیگران آشنا کرد
آقای محسن رجبی
و خادم قرآن سید مرتضی سادات فاطمی

تشکر از همه‌ی آنها که باید از آنها تشکر کنم به خصوص پدرم محمد علی رضانی
و دوستان یوسف یزدانی و ایرج سامانی و کیهان کریمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

مقدمه	۵
فصل اول: خدا شناسی	۲۵
شناخت الله در کلام الله	۲۵
شناخت خدا در کلام امام علی <small>علیه السلام</small>	۳۵
شناخت خدا در کلام امام زین العابدین <small>علیه السلام</small>	۴۲
فصل دوم: شناخت پیامبران	۴۳
معرفی نامه پیامبران	۴۵
ویژگی پیامبران	۵۰
فلسفه بعثت پیامبران	۶۴
علت ختم نبوت	۶۸
امام شناسی	۷۲
فصل سوم: تفاوت خالق و مخلوق	۸۳
فصل چهارم: شرک چیست؟ مشرک کیست؟	۹۵
مشرکان همراه الله چه می پرستیدند؟	۹۶
حقیقت بت	۹۸
آغاز شروع شرک	۹۸
سرگذشت اجمالی اقوام مشرک	۹۹

۱۰۸ برخی اعتقادات مشرکان
۱۱۶ علت شرک مشرکان و دلایل آنها بر شرک
۱۲۰ زشتی شرک و عذاب مشرک
۱۲۳ فصل پنجم: اسلام و شرک
۱۲۴ رابطه انسان و خداوند در مکتب اسلام
۱۳۱ شفاعت لطفی عظیم از جانب خدا
۱۳۶ تصحیح یک اشتباه
۱۴۴ روح بعد از مرگ چه می کند؟
۱۴۴ روح چیست؟
۱۴۷ چند سؤال
۱۵۹ وصف مردگان در قرآن و نهج البلاغه
۱۶۲ خلاصه فصل
۱۶۵ فصل ششم: انحرافات تحمیلی در اسلام
۱۶۷ انحراف در عقیده
۱۶۸ انحراف در عبادات
۱۷۱ انحراف در عادات
۱۷۹ عزاداری در مکتب تشیع
۱۸۳ راه بازگشت کدام است؟
	آخرین کلام: در رابطه‌ی با انحرافات وارد شده بر اسلام چند نکته باید ذکر شود
۱۸۵

فصل هفتم: چگونه محبوب خدا شویم؟	۱۸۹
راه نزدیکی به خدا از نگاه قرآن	۱۹۰
وسایل نزدیکی به خدا و محبوب الله شدن در آیات ۶۳ تا ۷۴ سوره فرقان... ۱۹۴	۱۹۴
راه‌های نزدیکی به خدا در نهج البلاغه‌ی امام علی <small>علیه السلام</small> و صحیفه‌ی سجادیه‌ی امام سجاد <small>علیه السلام</small>	۱۹۶
سخن پایانی	۲۰۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله و الصلاة والسلام على رسول الله وعلى آله و صحبه وسلم

مقدمه

از آغاز خلقت بشر تا وفات پیامبر اسلام ﷺ همواره جهانیان یا با پیامبران زیستند و یا منتظر ظهور پیامبری بودند؛ ولی با وفات محمد ﷺ آخرین پیامبر خدا دیگر دنیا منتظر ظهور پیامبری نیست و دیگر به هیچ انسانی وحی نخواهد شد، اما در حقیقت چرا پیامبران برانگیخته شدند، اگر برای راهنمایی انسانها لازم و ضروری بودند چرا برای همه مردم و در همه زمانها شاهد حضور پیامبران نبودیم، چرا بعد از پیامبر اسلام ﷺ سلسله پیامبری به آخر خط خود رسید، الان مسئولیت راهنمایی مردم با چه کسی است و سؤالات بیشمار دیگر که علمای اسلام به نحو عالی به آنها پاسخ گفته‌اند و من هم در این رساله در حد توان به این موضوعات پرداخته‌ام و سعی کرده‌ام به سؤالاتی از این قبیل پاسخ گویم.

محمد امین ﷺ زمانی که در مکه می‌زیست به نبوت برگزیده شد تا دین خدا را زنده کند، اما دین چیست که همه پیامبران برای زنده کردن آن مبعوث شدند، به نظر من دین یک برنامه‌ای است که خدا برای بهتر زیستن انسانها توسط نماینده‌های خود که از جنس بشر بودند، ارائه کرده است و از اولین پیامبر این برنامه شروع شده و با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی و شعوری انسانها در طول قرن‌ها نازل گشته و در زمان وفات پیامبر اسلام ﷺ به حد اعلای خود رسیده و بعد از تکمیل آن، دیگر نیازی به تکرار نبوت نیست و یکایک مسلمانان موظف هستند از دین خدا دفاع کنند و هر انسان امت محمد ﷺ می‌تواند پیامبر زمان خود باشد، پیامبری که هر چند از نعمت وحی بی نصیب است ولی با در دست داشتن قرآن و سنت و عقل کامل می‌تواند به سر منزل مقصود

برسد و اجتهاد به عنوان لطفی از جانب الله به او واگذار شده و علمای اسلام در حقیقت پیامبران زمان هستند و قرن‌هاست که مسئولیت رفع مشکلات دنیای مادی به عهده اینان است.

علمای اسلام سال‌ها برای اسلام زحمت کشیده‌اند و هر چند در دوره‌هایی کوتاهی‌های مسلمانان، دین خدا را به مخاطره انداخته است ولی همواره کسانی بودند که جان بر کف در راه خدا جان فشانی کرده‌اند و لذا بعد از هزار و چهار صد سال موجودیت حقیقی اسلام که قرآن و سنت است بدون تحریف و اضافاتی به دست ما رسیده است، هر چند که بدعت‌هایی در بین عده‌ای از مسلمانان مشاهده می‌شود ولی هنوز علمای اسلام آنها را جزء دین نمی‌دانند و ادعاهای بدعت خواهان شاید برای عده عوام بازار داشته باشد اما برای علماء و محققان، اسلام حقیقی از اسلام ساختگی شناخته می‌شود و امکان ندارد پولس‌ها بتوانند اسلام را مانند مسیحیت زمین گیر کنند.

سؤالی که سال‌ها ذهن مرا به خود مشغول داشت این بود که چه لزومی دارد از دین خدا دفاع کنیم، مگر بین مسیحیت پولسی و اسلام دروغین با مسیحیت پطروسی و اسلام حقیقی چه تفاوتی است؟

جوابی که برای این سؤال در ذهن خود یافتم این بود که انسان برای دین نیست، بلکه دین برای انسانهاست، و به عبارتی دین، پیامبران، طبیعت و ... آمدند تا من بشر بهتر زندگی کنم، و اگر من از دین دفاع کنم از چیزی دفاع کرده‌ام که برایم سود می‌رساند و به عنوان بشر با انتقال آن به نسل بعدی به بشریت خدمت کرده‌ام، و هر انسانی می‌تواند یکی از حلقه‌های راه یابی انسان به هدف عالی بهتر زیستن شود، بنابراین با دفاع از دین از برنامه سعادت، از حقیقت وجودی خود و از بشریت دفاع می‌کنیم.

حضرت محمد ﷺ که رهبر ما در دفاع از انسانیت است در روزگاری به پیامبری مبعوث گشت که علاوه بر الله، صدها و هزاران خدای دیگر پرستش می‌گشت و خدایان زر و زور و تزویر، بندگان الله را به بندگی و بردگی کشیده بودند، در چنین روزگاری

محمد ﷺ با شعار «لا اله الا الله» مبارزه‌ای همه جانبه با بت‌های سنگی، چوبی، گوشتی و خیالی آغاز کرد و به بندگان آموخت که جز در مقابل الله سر خم نکنید و رکوع، تعظیم و سجود مخصوص الله است و حق ندارید همراه الله، هبل و لات و عزی را تعظیم کنید و می‌بایست به الله رو کنید و تنها از او بخواهید و آیه‌ی: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحه: ۵]. «(پروردگارا) تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو کمک می‌خواهیم». که شعار همه پیامبران بود دوباره در دنیا جوانه زد و الله به تنهایی پرستش شد.

وقتی انسان درک کند که اشرف مخلوقات است و روح الله در کالبدش جریان یافته، دیگر حاضر نیست به غیر الله رکوع کند و دیگر خود را خوار و بی ارزش نمی‌داند و حاضر نیست بنده‌ی بنده‌ی خدا باشد، و اگر درک کند خداوند در زمین جانشین و خلیفه‌ای برگزیده: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ [البقرة: ۳۰]. «به یقین جانشینی در زمین قرار می‌دهم».

و این خلیفه اوست دیگر غیر ممکن است که مقامش را با کسی عوض کند. این انسان است که امانت الله را پذیرفته، بنابراین احساس مسئولیت می‌کند، و این مسئولیت است که در عین سختی به انسان شخصیت می‌بخشد، امانتی که حتی آسمان‌ها و زمین و کوه‌های سخت جرأت نکردند آن را بپذیرند، ولی انسان آن را پذیرفت و شاید نمی‌دانست چه مسئولیتی را پذیرفته است..

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ [الأحزاب: ۷۲]. «یقیناً ما امانت را [که تکالیف شرعیه سعادت بخش است] بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم و آنها از به عهده گرفتنش [به سبب اینکه استعدادش را نداشتند] امتناع ورزیدند و از آن ترسیدند، و انسان آن را پذیرفت بی‌تردید او [به علت ادا نکردن امانت] بسیار ستمکار، و [نسبت به سرانجام خیانت در امانت] بسیار نادان است».

و چون این مسئولیت را پذیرفته‌ام با خدا معامله کرده‌ام و اگر بندگی او را کنم امانتش را برگردانده‌ام. سؤالی دیگر که شاید به ذهن خطور کند این است که ما باید از چه دینی پاسداری کنیم تا از انسانیت دفاع کنیم؟

باید توجه داشت که وظیفه‌ی ما دفاع از همه ادیان الهی است که در واقع یک دین می‌باشند، زیرا اگر رهنمودهای مسیح علیه السلام را بنگریم متوجه می‌شویم که در مسیر رهنمودهای نوح، ابراهیم، موسی علیه السلام و دیگر پیامبران الهی می‌باشد، و رهنمودهای آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله با پیامبران قبلی‌اش تفاوتی ندارد، فقط سیر تکاملی دین در دوره‌های متفاوت جریان داشته و در دوره آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله دین الهی کامل گردید، بنابراین دین مسیح و دین یهود حالت تکامل نیافته‌ی دین اسلام است، ولی متأسفانه در این ادیان الهی تحریفاتی وارد شده که با پاک سازی این تحریفات می‌توانیم اشتراکات فراوان ادیان الهی به خصوص در زمینه اعتقاد به توحید، نبوت و معاد را به وضوح دید.

بنابراین، مسلمانان موظفند مفهوم واقعی دین و هدف متعالی آن را به دنیا معرفی کنند تا انسانها به وحدت و صلح و آشتی برسند، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله الگوی مسلمان و مسلمان الگوی امت‌های دیگر در قرآن معرفی شده است. ﴿هُوَ سَمَنُكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ [الحج: ۷۸]. «او شما را پیش از این «مسلمان» نامید و در این [قرآن هم به همین عنوان نامگذاری شده اید] تا پیامبر گواه بر شما باشد و شما هم گواه بر مردم باشید».

ولی آنچه ما امروز شاهد آنیم بی توجهی مسلمانان به حقیقت اسلام و مسأله توحید و بها دادن بیش از حد آنها به مسائل اختلافی و فقهی است و متأسفانه بسیاری از مسلمانان نسبت به دین و قرآن و اسلام بی تفاوتند و بعضی نیز متعصب‌های ناآگاه، که اسلام را به خوبی نمی‌شناسند و همه اینها موجب درگیری داخلی در بین مسلمانان و سرخوردگی روشنفکران و متفکران دنیای اسلام شده است؛ در صورتی که هزار و چهار صد سال

پیش پیامبر ﷺ با شعار توحید که نقطه اصلی اسلام است همه مسلمانان را متحد کرده بود ولی امروز توحید فراموش شده و اختلافات بین مسلمانان جدایی افکننده است.

سیری در چرایی فرق و گروه‌های اسلامی

آنچه امروزه به نام اسلام در دنیا جریان دارد گروه‌ها، فرقه‌ها و مذاهب متفاوتی است که علیرغم اشتراکات فراوان، در بعضی مسائل جزئی یا کلی با هم اختلافاتی دارند، دلیل اختلافات این است که انسانها به سبب نوع خلقت، میزان سواد و آگاهی، شرایط مکانی و زمانی، سن و تجربه، تعصب یا بی طرفی و ... برداشت‌های متفاوتی از وقایع و پدیده‌ها و ... دارند و این برداشت‌ها که جهان بینی هر شخص است علت تعدد دیدگاه‌ها شده است. این تفاوت‌ها مختص اسلام یا مسلمانان نیست و شاهد هستیم که ادیان و مذاهب گوناگون در سراسر دنیا با خط مشی‌های متفاوت به وجود آمده‌اند و حتی این مسأله در علوم دیگر نیز کاملاً مشهود است.

اما در اسلام به مانند ادیان دیگر، مذاهب مختلفی به مرور زمان ایجاد شده و تفکرات متفاوتی در طول زمان در بین مسلمانان رایج گشته است، و این تفاوت عقیده‌ها گاهی حتی سبب بروز درگیری‌ها و زدوخوردهای بین مسلمانان گشته است، و متأسفانه در مواردی نادر بعضی گروه‌ها به تکفیر و قتل و کشتار سایر مسلمانان پرداخته‌اند، و این بی‌خردی‌ها سبب شده تا در قرن حاضر، دنیا به اسلام به دیده تروریسم بنگرد و در هر سرزمینی تروری اتفاق می‌افتد، اولین نگاه‌ها و تهمت‌ها به طرف مسلمانان نشانه می‌رود، و صرف نظر از تبلیغات دشمنان اسلام، کوتاهی مسلمانان در معرفی اسلام واقعی و تأیید قتل و کشتار بی‌گناهان توسط مسلمان‌نماها باعث شده بسیاری از انسانها نسبت به اسلام بدبین شوند، و حال آن‌که اسلام ترور، تکفیر، توهین و اجبار مخالفان را رد می‌کند.

اگر بخواهیم جایگاه از دست رفته مسلمانان به آنها برگردد باید آموزه‌های اسلام را عملی کنیم و در دنیا گفتگو و صلح را به عنوان برنامه اسلام ارائه دهیم تا دنیا بدانند که

اسلام نه دین شمشیر بلکه دین صلح است و اسلام فقط برای دفاع از مظلوم به پیروانش اجازه جنگ با ظالم را می‌دهد.

در حکومت پیامبر اسلام ﷺ شاهد بودیم که مخالفان پیامبر ﷺ در جامعه حضور داشته و از تمام حق و حقوق خود بهره‌مند بودند، پیامبر ﷺ با یهودیان پیمان بست و مسیحیان نیز برای گفتگو و مناظره با شخص اول اسلام به مدینه آمدند و جریان مباحثه حتی در قرآن ذکر شده است، منافقان نیز در شهر پیامبر ﷺ زندگی کرده و از حقوق شهروندی مانند دیگر مسلمانان برخوردار بودند، و اگر برخوردی با آنها شده به سبب خیانت و جاسوسی آنها برای دشمنان بوده و در هیچ جامعه‌ی بشری خیانت و جاسوسی برای دشمنان را مورد گذشت قرار نمی‌دهند، حتی رفتار پیامبر ﷺ بعد از فتح مکه با مشرکان بسیار پسندیده و عالی بود، در حکومت امام علی علیه السلام نیز مخالفانش به راحتی می‌زیستند و از همه حقوق طبیعی برخوردار بودند، بنابراین نه پیامبر ﷺ و نه علی علیه السلام سیاست حذف مخالفان یا منزوی کردن آنها را اتخاذ نکردند، و گفتگو و تبادل نظر همواره مورد تأیید اسلام بوده است و در قرآن آمده بهترین بندگان الله اندیشمندانی هستند که همه‌ی اقوال را می‌شنوند و بهترین را انتخاب می‌کنند،

﴿نَبِّئِ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴿١٨﴾﴾ [الزمر: ۱۷-۱۸]. «پس به بندگانم مژده ده* آنان که سخن را می‌شنوند و از بهترینش پیروی می‌کنند، اینانند کسانی که خدا هدایتشان کرده، و اینان همان خردمندانند».

بنابراین، این افراد بر آنان که حاضر نیستند دلایل دیگران را بشنوند برتری دارند و تعصب بی دلیل در باورهای اولیه بندگان خردمند خدا جایی ندارد.

اما امروزه بعضی از مسلمانان با توجه به تعدد فرق اسلامی، متأسفانه در خدمت سیاست دشمنان اسلام درآمدند و زمانی که به قدرت و حکومت می‌رسند بر گروه‌ها و فرقه‌های دیگر اسلامی سخت می‌گیرند تا بر اثر ظلم قیام‌های مردم شروع شده و گروه و

فرقه‌ای دیگر زمامدار حکومت شده، و فرقه‌ای که تازه به حکومت رسیده در صدد انتقام برآمده و سیاست حکومت قبلی را اتخاذ می‌کند و اینگونه مسلمانان از مدینه‌ی فاضله‌ی پیامبر ﷺ که به همه انسانها احترام گذاشته می‌شد فاصله می‌گیرند.

متأسفانه امروزه در بسیاری از کشورهای اسلامی یک نظریه به عنوان نظریه‌ی درست تلقی شده و به دیدگاه‌های دیگر اجازه‌ی نشر و تبلیغ داده نمی‌شود و مسلمانان همواره فقط با نظرات حاکمان خود آشنایی دارند و فقط آن را می‌پذیرند، دولت‌ها فقط آنچه را مطابق نظرشان است ترویج می‌کنند و به مسلمانان اجازه داده نمی‌شود نظرات گروه‌های دیگر را بشنوند و این برخلاف آموزه‌های اسلام و آیه‌ی ذکر شده است، حاکمان کشورهای اسلامی که به اسلام‌شان افتخار می‌کنند در زندگی پیامبرشان ﷺ بنگرند و ببینند که آیا اولین حاکم اسلامی دهان مخالفانش را می‌بست یا با منطق و دلیل با آنها مبارزه می‌کرد؟

مسلمانان امروز می‌توانند موضوع گفتگوی ادیان الهی را مطرح کنند و با این برنامه ضمن کمک به صلح و آشتی جهانی با برنامه‌های صهیونیسم مسیحی و یهودی که در فکر به آتش کشیدن جهان هستند تا با نابودی مخالفان ارباب جهان شوند مقابله کنند، زیرا در اسلام مخالف نبود نمی‌شود بلکه اصلاح می‌شود و تا زمانی که یهودیان و مسیحیان به حقوق مسلمانان احترام گذارند، مسلمان موظف است به حقوق آنها احترام بگذارد و حتی آنان حق دارند در جامعه از دیدگاه‌شان با دلیل و مدرک، نه تعصب و جنجال دفاع کنند:

﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا ءَامَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ [العنکبوت: ۴۶]. «و با اهل کتاب جز با نیکوترین شیوه مجادله و گفتگو نکنید، مگر با کسانی از آنان که [در مجادله با شما] ظالمانه به میدان آیند، و بگویید: به آنچه به سوی ما و به سوی شما نازل شده

است، ایمان داریم و معبود ما و معبود شما یکی است و ما تسلیم [فرمان‌ها و احکام] او هستیم».

اسلام از جنگ‌های صلیبی و انتقام بیزار است و هیچ گاه از بروز جنگ خوشحال نمی‌شود، ولی اگر به اسلام حمله شود جهاد و جنگ و دفاع زیبا و شایسته است و همان گونه که اسلام از جنگ بیزار است از تسلیم در برابر ظالم نفرت دارد و به پیروانش اجازه سکوت در برابر ظلم را نمی‌دهد، ﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوِّءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ﴾ [النساء: ۱۴۸]. «خداوند، بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد، مگر [از] کسی که بر او ستم رفته باشد، و خدا شنوای داناست».

البته نباید گفتگو با ادیان الهی را هم چون پلورالیسم دینی به حساب آورد، زیرا پلورالیسم دینی در حقیقت پذیرش دیدگاه‌های دیگران و کوتاه آمدن از عقیده خود است ولی نظر اسلام پذیرش وجود دیدگاه مخالف و عدم توهین و آزار پیروان آنهاست و هم چنین پذیرش نظرات درست آنها که حتماً در اسلام نیز آنها ذکر شده زیرا ادیان الهی و کتاب‌های این ادیان از یک مصدر صادر شده‌اند، همچنین در کلام بزرگان دین اسلام آمده است که بنگرید چه می‌گویند نه این که چه کسی می‌گوید و این گونه جواز پذیرش کلام و عمل صحیح از مخالفان و غیر مسلمانان به مسلمانان داده شده است.

همچنان که موضوع گفتگوی ادیان الهی باید مورد توجه قرار گیرد، باید مسلمانان برای کاهش اختلافات مذهبی دست به کار شوند و به سوی وحدت گام بردارند و گروه‌های منتسب به اسلام ضروری است شناخته شوند و گروه‌های اسلامی و اسلام پوشان منافق باید از هم جدا شوند، تا هر عمل و رفتاری به نام اسلام در جوامع انجام نگیرد. برای این که درک کنیم گروهی‌های منسب به اسلام مسلمانند، باید راه و روش آنها را با کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ تطبیق داد، اگر به اصول اصلی اسلام یعنی توحید، نبوت، معاد پایبند باشند و هدف دین یعنی اطاعت خدا و نیکو زیستن را رعایت کنند و به سنت رسول الله ﷺ احترام گذارند و انسانیت را نیکو شمارند،

مسلمانند هر چند ممکن است انحرافات می هم داشته باشند؛ به طور نمونه شاگرد مکتب اسلام، امام علی علیه السلام با وجود جنگ با شامیان، بعد از این که علل جنگ را برشمرده، آنها را مسلمان می داند و به خود اجازه نمی دهد برچسب شرک، نفاق یا ... به شامیان بزند، امام علی علیه السلام در این رابطه می فرماید: «اما امروز با پیدایش زنگارها در دین، کژی‌ها و نفوذ شبهه‌ها در افکار، تفسیر و تأویل دروغین در دین، با برادران مسلمان خود به جنگ خونین کشانده شدیم. پس هرگاه احساس کنیم چیزی باعث وحدت ماست و به وسیله‌ی آن به یکدیگر نزدیک می شویم...». «نهج البلاغه، ترجمه‌ی محمد دشتی، خطبه‌ی ۱۲۲».

حتی امام علی علیه السلام خوارج را که امام را کافر می دانستند تا در زمین فساد نکردند آزاد گذاشت و نه تنها حکم به کفر و ارتداد آنها نداد بلکه به اصحابش فرمود: «بعد از من با خوارج نبرد نکنید، زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرد مانند کسی نیست که طالب باطل بوده و آن را یافته است». «نهج البلاغه، ترجمه‌ی محمد دشتی، خطبه‌ی ۶۱».

زیرا اگر آنها از نظر امام علی علیه السلام مرتد بودند یا باید از سرزمین اسلامی تبعید و یا کشته می شدند، امام علیه السلام حتی حقوق آنها را از بیت المال قطع نکرد و درب مساجد را به روی آنها نبست، اما با تأسف در جوامع اسلامی امروزه مخالفان حکومت، محکوم به کفر و محرومیت از امکانات و سرسپردگان به حکومت مردان خدا و عالمان و ... و از تمام امکانات بهره مندند و به همین خاطر ریا و ظاهر سازی و همگامی با حکومت وقت (هر فرقه و گروه که می خواهد باشد) در جوامع اسلامی زیاد است و با تغییر حکومت‌ها ظاهرسازان متناسب با حکومت تغییر چهره می دهند و هر روز در لباسی درآمده و از لباس، چهره و ریاکاری نان می خورند و حتی گاهی دین را دکان زندگی خویش می کنند. علماء اسلام باید توجه داشته باشند که وظیفه تصحیح انحرافات و مبارزه با بدعت‌ها با آنها است و اگر دو گروه مسلمان با هم به دلیل فکری یا قومی یا ... درگیر شدند همه مسلمانان وظیفه دارند روابط آنها را اصلاح کنند، ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۰]. «در حقیقت مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان صلح و

آشتی برقرار کنید،» و اگر یکی مقصر بود و حاضر به صلح هم نبود باید بر ضد او با مسلمان مظلوم متحد شد، ﴿فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ﴾ [الحجرات: ۹]. «و اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر بجنگند میان آنها صلح و آشتی برقرار کنید، و اگر یکی از آن دو گروه بر دیگری تجاوز کند، با آن گروهی که تجاوز می‌کند، بجنگید تا به حکم خدا باز گردد.»

همچنین باید توجه داشت اگر ایده‌ها و نظریات حزب یا فرقه‌ای مغایر با اسلام باشد مانند این که اصول دین یا واجبات را نادیده بگیرد و این فرقه خود را مسلمان بداند، اشتباه است؛ زیرا مخالفت با قانون اساسی اسلام یعنی خروج از اسلام؛ تفکر سبائیه که در زمان خلافت امام علی علیه السلام پیدا شد از این قبیل بود که اصلی‌ترین پایه اسلام، توحید را هدف حمله خویش ساخته بودند، هم چنین افرادی چون رشاد خلیفه نویسنده‌ی مصری و محمد علی باب مؤسس فرقه‌ی بابیت که ختم نبوت را منکر شدند نیز نمی‌توانند مسلمان باشند زیرا با دومین اصل اساسی اسلام یعنی نبوت به مبارزه پرداختند.

بعد از انفکاک گروه‌های اسلامی از غیر اسلامی، باید برای وحدت و یکی شدن و اتحاد، گروه‌های اسلامی با هم ارتباط برقرار کنند و به رفع اشتباهات خود پردازند و بعضی از اختلافات قابل حل باید برطرف شود و بسیاری از مسائل جزئی به شرط آن که به دشمنی و جدایی بین مسلمانان نینجامد، بودنشان ایرادی ندارد و به گمانم ارزش وحدت در سایه توحید و اعتقاد به برتری الله بر خدایان ساختگی والاتر از آن است که با اختلافات جزئی از هم بپاشد، امام علی علیه السلام می‌فرماید: «خداوند حفظ حقوق مسلمانان را به وسیله‌ی اخلاص توحید استوار کرد». نهج البلاغه، ترجمه‌ی محمد دشتی، خطبه‌ی ۱۶۷.

با توجه به جمعیت یک و نیم میلیاردی مسلمانان و افزایش روز افزون مسلمانان در اروپا و آمریکا، باید اندیشمندان دنیای اسلام با تربیت نیروی متخصص و توجه به اشتراکات مسلمانان در فکر تجدید قدرت اسلام باشند تا مسلمانان دوباره در جهان به سیادت و آقای دست یابند و این کار ممکن نیست مگر این که در سایه توحید متحد

شوند و همان گونه که پیامبر ﷺ با بها دادن به این اصل و رهایی از بندگی غیر خدا توانست جامعه جاهلی عربی را به مدینه‌ی فاضله مبدل کند، امروز یکایک مسلمانان مسئول تحقق این آرمان می‌باشند و به واقع همه یک امت باید باشند، در قرآن آمده است که دین اسلام یکی است ولی مردم هر کدام گوشه‌ای از آن را گرفتند و از هم دور شدند:

﴿وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ ﴿۵۲﴾ فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿۵۳﴾﴾ [المؤمنون: ۵۲-۵۳]. «و در حقیقت، این امت شماس است که امتی یگانه است، و من پروردگار شمایم؛ پس، از من پروا دارید * تا کار [دین]شان را میان خود قطعه قطعه کردند [و] دسته دسته شدند: هر دسته‌ای به آنچه نزدشان بود، دل خوش کردند».

در سایه توحید اهداف اصلی دین محقق می‌شود و آرامش به جهان اسلام برمی‌گردد، نه بی‌جهت بی‌گناهان را می‌کشیم، نه ظلم را می‌پذیریم، نه به نام دین بر خود سخت می‌گیریم و نه بدعت‌ها را به نام عبادت بر خود تحمیل می‌کنیم و نه آنچه مخالف قرآن و سنت و عقل است انجام می‌دهیم.

آیا آنان که انسانهای بی‌گناه را به نام دین می‌کشند مانند صهیونیسم مسیحی و یهودی تا زمین را آماده ظهور منجی کنند، فلسفه و هدف دین را درک کرده‌اند؟ و آیا نمی‌دانند که ابتدا باید کسی فساد آنها را از بین ببرد؟

یا آنان که با توهین به اعتقادات دیگران، عوض بحث علمی به تمسخر طرف مقابل می‌پردازند، می‌توانند قلب انسانها را تسخیر کنند؟

در رابطه با اختلافات باید اذعان کرد که بعضی از اختلافات از فطرت بشری ناشی شده و حتی پیامبران نیز با هم تفاوت‌هایی داشتند به طوری که درگیری موسی و هارون علیهم‌السلام در قرآن ذکر شده است، و این تفاوت‌ها نمی‌تواند به حقیقت اسلام خدشه‌ای وارد کند؛ با نگاهی به حکومت پیامبر ﷺ مشاهده می‌کنیم در مدینه‌ی فاضله‌ی پیامبر ﷺ نیز اختلاف بود، اما نه اختلافی که به دشمنی و ضعف اسلام بینجامد، به طور

نمونه در جنگ احد عده‌ای موافق جنگ در حصار شهر و عده‌ای موافق جنگ در خارج از شهر بودند و ...

در جامعه آزاد اختلاف سازنده، تبادل نظر، شورا، اجازه فعالیت به احزاب متفاوت، انتخابات و اعتماد به عقل جمعی به جای عقل فردی باعث پیشرفت آن جامعه و بارور شدن ذهن آن ملت و پویایی نظرات و دیدگاه‌ها می‌شود و سبب می‌شود جامعه‌ای خلاق به دور از استبداد، ترس، توهین و ... داشته باشیم و اسلام تحقق این جامعه را در برنامه‌های خود همیشه مد نظر داشته است و اولین جامعه اسلامی اینگونه بود.

گذری بر برخی فرقه‌ها، مذاهب، دیدگاه‌ها و تفکرات حاصل از اسلام

در یک تقسیم بندی کلی مسلمانان به دو گروه سنی و شیعه تقسیم می‌شوند که هر یک در طول تاریخ چه از نظر فقهی و چه از نظر تفکراتی به فرق و گروه‌های متعددی تقسیم شده‌اند.

شیعیان پیروان امام علی علیه السلام هستند که معتقدند بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله امام علی علیه السلام شایسته‌ترین فرد در دنیای اسلام می‌باشد و زیدیه، اسماعیلیه و اثنی عشری از بزرگ‌ترین جمعیت‌های شیعیان در طول تاریخ بوده‌اند و این گروه‌ها علیرغم اشتراکات، تفاوت‌هایی با هم دارند.

امروزه شیعیان دوازده امامی جمعیت غالب شیعیان را تشکیل می‌دهند و در ایران شاهد حکومت مذهبی آنان هستیم، در یمن نیز شیعیان زیدیه در کنار سنی‌ها زندگی می‌کنند.

اهل سنت نیز از نظر فقهی به چهار شاخه‌ی حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی تقسیم شده‌اند، عده‌ای نیز از مذاهب چهارگانه تقلید نمی‌کنند و عده‌ای از فقه تلفیقی چهار مذهب تقلید می‌کنند و خود را محدود به یک تقلید از یک فقیه نمی‌کنند، از نظر فقهی در ایران شیعیان از فقه جعفری، سنی‌های شرق ایران از فقه حنفی و سنی‌های غرب ایران از فقه شافعی تقلید می‌کنند و در اصول دین به هیچ مسلمانی اجازه تقلید داده نشده است.

علاوه بر سنی و شیعه، خوارج نیز در دنیای اسلام حاضر بودند و مذهبی متفاوت را تشکیل می‌دادند، این گروه که در زمان امام علی علیه السلام به وجود آمد، نیز به شاخه‌های متفاوت تقسیم شدند که با هم تفاوت‌هایی داشتند، نکته جالب در مذهب خوارج این است که آنها تقلید نکردند، نه از فقهای سنی و نه شیعه و نه از فقیهان خودشان.

علاوه بر این تقسیم بندی‌ها مسلمانان به گروه‌های دیگری از نظر نوع نگرش و تفکرات دینی تقسیم شدند که اصولی، اخباری و قرآنی از این تقسیم بندی‌ها هستند.

اخباریون، به احادیث ارزش ویژه می‌دهند و بعضی از آنها قرآن را کلی شمرده‌اند و احادیث را بر کلام خدا ترجیح می‌دهند.

اصولیون، توجه به قرآن و احادیث در دستور کار اینان قرار دارد.

قرآنیان، قرآن را ثقل اکبر می‌دانند و به احادیث بعد از قرآن ارزش می‌دهند.

عده‌ای از علماء اسلام به فلسفه پرداخته و بعضی به کلام اهمیت داده‌اند.

عرفا و صوفیه نیز در بین مسلمانان فراوان بوده‌اند و عرفان اسلامی در جهان شناخته شده است.

در ایران نیز عرفای به نامی چون مولانا، عطار، حافظ و ... زندگی کرده‌اند و با اشعارشان عرفان اسلامی را به جهانیان شناساندند.

قادریه، نقشبندیه، ذاکریه و ... فرقه‌های متفاوت عرفان می‌باشند.

امروزه نیز در بین اهل سنت تفکرات نوینی چون اخوانی، سلفی رشد کرده‌اند و طرفداران زیادی به دست آورده‌اند.

امروزه بیش از صد نوع تفکر، فرقه، گروه و مسلک در دنیا به نام اسلام وجود دارد که همه بایستی در چارچوب قانون اساسی اسلام فعالیت کنند و هر مرام و مسلکی از آن تجاوز کند عملش اسلامی نیست.

متأسفانه در تاریخ اسلام بارها شاهد این بوده‌ایم که تفکرات انحرافی به نام اسلام تیشه به ریشه اسلام زده است یکی از این نمونه‌ها سخنان محی الدین ابن عربی و

ادعاهای حسین بن منصور حلاج بود که مبحث وحدت الوجود را قبول داشتند یا رشاد خلیفه نویسنده مصری که گمان می‌کرد پیامبر خداست، حسین بن منصور حلاج با فریاد انا الحق ادعایی کرد که حتی پیامبران این چنین ادعایی نکردند و حتی محمد ﷺ برترین انسان مخلوق، بزرگ‌ترین افتخارش بندگی بود و در شهادت نماز بندگی محمد ﷺ قبل از رسالتش ذکر شده «اشهد ان محمدا عبده ورسوله»، تا آگاه باشیم که هر انسانی هر چند والا مقام انسان است و نمی‌تواند خدا شود، متأسفانه ادعاهای این چنین باعث شده تا شیادان از ساده دلی مردم سوء استفاده کنند و مسلمانان را از توجه به اصول اخلاقی به سوی ادعاهای فلسفی و کلامی سوق دهند، یکی دیگر از بلاهایی که بر دنیای اسلام وارد شده است اعمال صوفی مسلک‌ها بوده است که فردی با فریب عده‌ای نظام مرید و مرادی را تشکیل داده و با وعده‌هایی چون نزدیکی به خدا، دیدار با امام زمان و ... به اخاذی از مردم می‌پردازد، خطری که نظام مرید و مرادی دارد این است که عقل جمعی تعطیل شده یک فرد به جای پیروانش تصمیم می‌گیرد و کسی حق اعتراض و چون و چرا ندارد، حال آن که قرآن عقل جمعی و مشورت در کارها را پیشنهاد می‌کند ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ [الشوری: ۴۸]. «و کارشان در میان خودشان بر پایه مشورت است».

و حتی به کامل‌ترین عقل انسانی دستور می‌دهد از استبداد رأی به دور باشد و با مردم مشورت کند، ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹]. «و در کارها، با آنان مشورت کن».

در طول تاریخ بارها شاهد بودیم که دشمنان اسلام با ارتباط با این مرادها و وعده دادن به آنها توانسته‌اند برنامه‌های خود را عملی کنند، تعطیلی عقل و تقلید بی‌چون و چرای مریدها از مرادها، مریدان را بسان مرده‌ای در دست مرده شو یا الاغی افسار بسته جلوه می‌دهد و زمینه سوء استفاده از آنها افزایش می‌یابد.

برای درک خطرات نظام مرید و مرادی به حمله مغول به ایران برمی‌گردیم، در زمان حمله مغول وقتی سلطان جلال الدین به جمع آوری سپاه پرداخت بسیاری از شیوخ صوفیه برای حفظ جان خود با مغول‌ها ارتباط پنهانی داشتند و از ملحق شدن پیروانشان

به سپاه اسلام ممانعت کردند تا پیروان اینان عوض دفاع از کشور به بدعت‌های صوفی‌ها مشغول باشند.

حتی در حمله آمریکا به عراق و افغانستان، باز رد پای خیانت عده‌ای دیده می‌شود که از مقام و جایگاه خود برای کمک به اشغال‌گران استفاده کردند و عده زیادی از مردم فریب خوردند و با سپردن عقل خویش به خیانت‌کاران ریاکار، ناآگاهانه به اسلام خیانت کردند، و این نتیجه نظام مرید و مرادی و تعطیلی عقل و سپردن خویش به دیگران است. نمونه آخر در رابطه با نظام مرید و مرادی آنچه بود که خودم شاهد آن بودم، در یکی از دوره‌های انتخابات در ایران با یکی از مریدهای صوفی مسلک دیداری داشتم، در روز انتخابات به ایشان گفتم که شما به چه کسی رأی می‌دهید، بیان داشت که به فلان کاندیدا رأی می‌دهم، به ایشان گفتم که شما که می‌خواستید به فلانی رأی بدهید، چه شد که رأی‌تان تغییر کرد، در ضمن این فردی که می‌خواهید به او رأی دهید طرفدار چندانی ندارد و احتمالاً رأی نمی‌آورد، آیا دلیل خاصی دارد که او را انتخاب کرده‌اید؟ مرید صوفی مسلک بیان داشت که ابتدا من طرفدار فلانی بودم و می‌دانم که مردم به او بیشتر رأی می‌دهند ولی مرادم از من و طرفدارانش خواست به این فرد رأی بدهیم و ما موظفیم از مرادمان اطاعت کنیم و از شما هم تقاضا می‌کنم به کاندید مورد تأیید مرادم رأی بدهید، گفتم که آیا مراد شما دلیل انتخاب این فرد را هم اعلام داشت، و ایشان پاسخ داد که او از ما بهتر می‌فهمد و نیازی به دلیل نیست، گفتم من حاضر نیستم رأی‌م را به خاطر دستور بی دلیل فردی عوض کنم و به کسی رأی می‌دهم که اولاً صلاحیتش برایم مشخص شده باشد و ثانیاً احتمال پیروزی داشته باشد، ایشان آخرین کلامی که گفتند این بود که اگر اولیاء خدا [مراد ما] بخواهند کاندیدهای مورد نظرشان رأی می‌آورند، با خودم گفتم اگر کار به دست مراد شما بود که نیازی به درخواست از شما برای رأی دادن نبود.

خلاصه نتایج انتخابات اعلام شد و همان‌طور که پیش‌بینی می‌شد دو نفر رقابت اصلی را داشتند و کاندیدای مورد نظر مرید کمترین رأی ممکن را آورد و اولیاء خدا

کاری برای کاندیدهای مورد نظرشان انجام ندادند. اما پشت پرده چه بود و چرا مراد صوفی‌ها از مریدانش خواست به فلان کاندید رأی دهند، و با این کار سبب شد آراء دو نفر اول جا به جا شود؟

آیا کاندیدایی که مراد از مریدانش خواست به او رأی دهند وعده‌ای به مراد داده بود یا یکی از دو نفری که رأی فراوان آوردند برای این که از آراء رقیب اصلی‌اش بکاهد با مراد مذاکره کرده بود، حقیقت این ماجرا را الله می‌داند، اما هرچه که بود مراد خواسته یا ناخواسته در تعیین نفر اول نقش داشت و بی توجه به نظر شخصی طرفدارانش، وقتی نتایج انتخابات اعلام شد مرید دست بر سر کوفت زیرا از یک سو کاندیدای مرادش رأی چندانی نیاورد و از دیگر سو با رأی ندادن این افراد به فردی که اول می‌خواستند به او رأی دهند، رأی نیاورد، و اینجا بود که من زشتی نظام مراد و مریدی را درک کردم و دانستم نادانی مسلمان سبب سوء استفاده از او شده است، اما مرید که به اطاعت چون و چرا از مرادش خو کرده بود هنوز هم غلام حلقه به گوش مرادش بود!!!

مبحث خطرناک دیگر در اسلام مسئله‌ی تکفیر است، این نادانی مسلمان سنی است که برادر شیعه‌اش را مشرک می‌داند و این نادانی مسلمان شیعه است که عوض تقلید از راه و روش امام علی علیه السلام به گونه‌ای عمل می‌کند که به دیگران اجازه می‌دهد او را مشرک بدانند.

این جهل مسلمان سنی است که تحت تأثیر تبلیغات بدخواهان اسلام از تخریب مساجد شیعیان و کشته شدن آنها توسط تروریست‌ها مسرور می‌شود و این جهل موحد شیعه است که مساجد سنی‌ها را مسجد ضرار می‌خواند و سنی‌ها را دشنام می‌دهد.

امروز من شیعه رنج می‌برم از این که از یک سو بعضی از برادران سنی‌ام مرا مشرک می‌دانند و از یک سو عده‌ای از هم مسلکانم نام شیعه‌ی علی علیه السلام بر خود نهاده‌اند ولی نماز نمی‌خوانند، از عدالت علی علیه السلام بیزارند، رشوه می‌گیرند، از غیر خدا درخواست

حاجت می‌کنند و آن گونه عمل می‌کنند که خود را در معرض تهمت‌ها و توهین‌ها قرار می‌دهند.

بر خود لازم دیدم که ضمن افزایش آگاهی در حد توان به اصلاح خویش پرداخته شاید بتوانم خدمتی هر چند کوچک به اسلام و مکتب اهل بیت انجام دهم، بنابراین تصمیم گرفتم کتابی در زمینه حقیقت توحید نوشته و پرده از بد فهمی عده‌ای از مسلمانان درباره بعضی مسائل اصل نخستین اسلام و مکتب اهل بیت بردارم، پس با توجه به آیات قرآن، مطالب نهج البلاغه و صحیفه‌ی سجادیه به تصحیح اشتباهات می‌پردازم و ثابت می‌کنم که مکتب اهل بیت همان اسلام است و هر کس در این چارچوب حرکت کند مسلمان است.

هدفم در این رساله این بود که ثابت کنم مکتب اهل بیت، مکتب شرک نیست بلکه توحید خالص است و هر که در این مکتب درس بخواند موحد است، و هیچ فردی حق ندارد پیروان علی علیه السلام را به شرک متهم کند.

در این رساله ثابت می‌کنم که علی علیه السلام از شرک بیزار بود پس من شیعه، علی علیه السلام وار از شرک متنفرم و اگر پیرو واقعی امام علی علیه السلام باشم رستگار خواهم شد همان گونه که برادر سنی‌ام اگر از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پیروی کند رستگار می‌شود، و به تمام آنان که شیعه را مکتب شرک می‌خوانند، می‌گوییم که اگر ایرادی است بر من وارد است نه بر مکتب شیعه، و به راستی که بد عمل کردن من و عوام شیعه مکتب اهل بیت را بد نام کرده است، و هر چه عالمان شیعه داد می‌زنند که مکتب تشیع را بدنام نکنید مگر به گوش دکان داران دین فروش و غلامان حلقه به گوش و شیادان می‌رود، همانگونه که ایرادات مسلمانان نباید به نام اسلام نوشته شود، اشتباهات من شیعه‌ی فاصله گرفته از مکتب تشیع حقیقی نباید به نام این مکتب نوشته شود.

امروز باید از علماء شیعه خواهش کنیم بیش از پیش، فراتر از زمان طاغوت و حتی اوایل انقلاب، مکتب اهل بیت را معرفی کنند، امروز جوان شیعه نظرات گوناگون را

می‌بیند و می‌شنود و اگر مکتب راستین اهل بیت به طور کامل در این کشور شناخته نشود، باید منتظر ایران مسیحی بود، پس بپا خیزیم و با دلیل مکتب اهل بیت را اثبات کنیم نه با تبلیغات، و مگذارید سی سال رنج انقلاب فرهنگی بی‌نتیجه باشد و مگذارید مداحانی که فریاد خدایی امام حسین علیه السلام و امام علی علیه السلام را سر می‌دهند تا آبروی شیعیان را ببرند و این فکر را در ذهن مسلمانان دیگر به وجود می‌آورند که شیعیان، علی علیه السلام و پسرانش را خدا می‌دانند بنابراین، مشرک و غیر مسلمان می‌باشند، حقایق مکتب اهل بیت را لگدمال کنند.

به راستی مکتب اهل بیت چه مکتبی است که تحقق آن این قدر مهم است و مردم ایران برای آن انقلاب کردند؟

مکتب اهل بیت مکتبی است که هر چیز سر جای خودش است؛ الله خدای مردم است و هیچ کس جز او حق خدایی کردن ندارد، پیامبران و امامان و عالمان و ... جایگاه‌شان مشخص است و وظایف حاکم اسلامی تعریف شده است.

اگر مکتب امام علی علیه السلام در جامعه پیاده شود عدالت حکم فرما می‌شود و فقر رخت برمی‌بندد و رهبر جامعه، علی علیه السلام وار کوله بر پشت، نمی‌گذارد مستمندی گرسنه بماند و در کمترین مدت فقر را از جامعه تبعید می‌کند.

در مکتب اهل بیت هیچ کس بر دیگران برتر نیست مگر به تقوا.

در مکتب اهل بیت نژاد و ثروت بر مردم حکومت نمی‌کند.

در مکتب اهل بیت حاکم خدمتگزار مردم است نه خدای آنها.

در مکتب اهل بیت حاکم اسلامی، از حقوق مردمش دفاع کند، با هر دین و مذهب.

مکتب اهل بیت مکتب گفتگو و تبادل نظر است نه مکتب زور و خاموش کردن مخالفان.

مکتب اهل بیت منطوق و دلیل دارد و تحریفات و یک‌جانبه‌نگری در آن جایی ندارد.

در مکتب اهل بیت همه‌ی انسانها صالح‌اند مگر این که خلافتش ثابت شود.

در مکتب اهل بیت مسلمان عزیز است و هر انسانی حقوقی دارد، با هر دین و مذهب.

در مکتب اهل بیت شرف انسان خرد نمی‌شود.

مکتب اهل بیت ترور، قتل‌های زنجیره‌ای، سیاست حذف یا انزوای مخالفان، تخریب عبادتگاه‌های اقلیت‌های دینی و مذهبی و به هر قیمت حکومت کردن را رد می‌کند و علی علیه السلام به من شیعه آموخت که مخالفانش [خوارج] و مسیحیان و یهودیان حق زندگی و استفاده از امکانات را مانند دیگر مسلمانان دارند.

امروز که در کشور ایران شاگردان مکتب امام علی علیه السلام به قدرت رسیده‌اند، مسلمانان سنی و مسیحیان و یهودیان که اقلیت‌های دینی و مذهبی را تشکیل می‌دهند باید آسوده زندگی کنند که ان شاء الله این چنین بوده و اگر مسئولین ممکت ما در هر مقام و جایگاهی از راه و روش امام علی علیه السلام خدای نکرده فرار کنند، لااقل نام شیعه بر خود نهند تا مکتب اهل بیت بد نام نشود.

اندیشمندان اقلیت‌های دینی و مذهبی می‌دانند در حکومت امام علی علیه السلام، مسیحیان و یهودیان و آنان که با امام علی علیه السلام بیعت نکرده بودند، حتی خوارج که علی علیه السلام را کافر می‌شمردند از تمام حقوق خود بهره‌مند بودند و امام علی علیه السلام در حکومتش عدل را به من شیعه آموخت تا من شیعه بعد قرن‌ها حاکم شوم و از حکومت امام علی علیه السلام الگو برداری و اقتباس کنم، ان شاء الله که این چنین باشیم.

درخت دوستی بنشان که کام دل به بار آرد

نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد

خوشبختانه در ایران علاوه بر مکتب اهل بیت، مکتب دوستداران سنت یا اهل سنت نیز فعالیت دارند که باعث رونق بحث‌های مذهبی و علمی در ایران شده است و وجود دیدگاه‌های متفاوت در یک کشور باعث پویایی نظرات و تفکرات می‌شود و اگر

طرفداران مکتب اهل بیت به سیره اهل بیت و طرفداران سنت پیامبر ﷺ به سنت رجوع کنند اختلافات مخرب در جهان اسلام پایان می‌پذیرد.

امیدواریم که روزی همه‌ی مسلمانان در کنار هم جمع شوند و اقتدار را به دنیای اسلام برگردانند.

امیدوارم خداوند این رساله را که تلاشی کوچک است از بنده گنه‌کارش بپذیرد و از این که نتوانستم هابیل وار هدیه‌ای بهتر مهیا کنم شرمسارم، آرزو دارم که توفیق نگارش کتابی بهتر از این را هم به من عنایت فرماید و تلاشم را کفاره‌ی گناهان و ذخیره‌ی آخرتم گرداند.

باغ فردوس به پاداش عمل می‌بخشند ما که رندیم و گدا دیر مغان ما را بس در انتها آرزومندم همه‌ی ایرانیان با هر دین و مذهب به کشورشان خدمت کنند زیرا ایران آزاد است و ایرانی آزاده، امروز وقت آن است که شیعه و سنی، مسیحی و یهودی دست به دست هم دهیم به مهر میهن خویش را کنیم آباد.

علیرضا رضانی مروی

تابستان ۸۸

فصل اول: خدا شناسی

بسیاری از انسانها درک و شناخت درستی از خداوند ندارند و برای همین ادیان متفاوتی در جهان ظهور کرده‌اند و هریک تعریف خاصی از خدا، دین و زندگی ارائه می‌دهند.

ما مسلمانان معتقدیم اسلام زیباترین نوع خداشناسی را بیان می‌دارد و اگر خواسته باشیم خدا را به درستی بشناسیم باید خدا را از قرآن و در کلام رسول الله ﷺ و پیامبران شناخت و امامان دین اسلام نیز با قاطعیت بیان داشته‌اند که قرآن و کلام فرستاده خدا بهترین منابع خداشناسی است امام علی علیه السلام می‌فرماید: «هیچ کس چون رسول خدا از خدا آگاهی نداده است». نهج البلاغه، ترجمه‌ی محمد دشتی، نامه‌ی ۳۱ شماره ۶.

نهج البلاغه و صحیفه سجادیه با توجه به جایگاهی که در بین مسلمانان دارند نیز می‌توانند به عنوان منبع، مورد استفاده محققان علوم دینی در این زمینه قرار گیرند. متأسفانه با سهل انگاری مسلمانان اعتقادات عجیب و مغایر با آموزه‌های دین و قرآن در بین عده‌ای از کم سوادان مسلمان مشاهده می‌شود لذا در این فصل با نگاهی به آیات قرآن، سخنان زیبای امام علی علیه السلام در نهج البلاغه و دعاهای دلنشین امام سجاد علیه السلام در صحیفه سجادیه، سعی شده در حد توان خدا را بشناسیم.

شناخت الله در کلام الله

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ [الفاتحة: ۱].

نامش الله و نسبت به مخلوقاتش به خصوص انسانها و به ویژه بندگان صالحش مهربان است و لطف دارد.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الفاتحة: ۲].

«حمد و ستایش مخصوص خداست پروردگار جهانیان».

[منظور از رب یعنی آن که لحظه لحظه بر آفریده‌ها احاطه و نظارت دارد و بر احوال بندگان از اولین تا آخرین آگاه است و این مقام تنها شایسته الله است و بس].

﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ [الفاتحة: ۳].

«تأکید بر بخشندگی و رحم الله با دوباره آوردن این دو صفت».

﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ [الفاتحة: ۴].

«صاحب اختیار روز قیامت است».

آیات اولیه سوره فاتحه زیباترین منبع خداشناسی است، خدا ابتدا خود را معرفی می‌کند، صفات خود را بیان می‌دارد تا اشتباهات ذهن مشرکان و همه انسانها تصحیح شده و همه یگانگی ربوبیت خدا را قبول کنند و بعد از این که بیان می‌دارد رب و ناظر اعمال بندگانش است و از ظلم و ستم نیز به دور است بیان می‌دارد که معاد و قیامت حق است و انسانها بعد از مردن زنده می‌شوند و در دادگاه عدل الهی حاضر می‌شوند، با توجه در این آیات محبت الله به بندگانش نمود پیدا کرده گویی خداوند می‌خواهد بیان دارد که با وجود همه این خصوصیات [مهربانی الله، سرپرست بودن خدا، بی حساب و کتاب نبودن دنیا و ...] باز هم از من روی گردانید؟

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. «خدای یکتا که جز او هیچ معبودی نیست، زنده و قائم به ذات [و

مدبر و برپا دارنده و نگه دارنده همه مخلوقات] است، هیچ گاه خواب سبک و سنگین او را فرا نمی‌گیرد، آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست. کیست آنکه جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند. آنچه را پیش روی مردم است [که نزد ایشان حاضر و مشهود است] و آنچه را پشت سر آنان است [که نسبت به آنان دور و پنهان است] می‌داند. و آنان به چیزی از دانش او احاطه ندارند مگر به آنچه او بخواهد. تخت

[حکومت، قدرت و سلطنت] ش آسمانها و زمین را فرا گرفته و نگهداری آنان بر او گران و مشقت آور نیست؛ و او بلند مرتبه و بزرگ است».

منظور آیه این است که الله همیشه زنده و پایدار است و خدا با خواب سبک و سنگین از مخلوقاتش غافل نمی شود بلکه خواب سبک و سنگین او را فرا نمی گیرد و آنچه در آسمانها و زمین است تحت امر اویند و هیچ کس حق شفاعت ندارد مگر به اجازه ی او و از همه ی اعمال تمام انسانها در تمام زمانها خبر دارد و بر او چیزی پوشیده نیست.

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَزِيمٌ أَلَيْسَ اللَّهُ بِذِي الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ [الحشر: ۲۲]

«اوست خدای یکتایی که غیر او خدایی نیست که دانای نهان و آشکار عالم است، اوست بخشنده و مهربان».

منظور از غیب یعنی آنچه که از بشر مخفی است مانند عالم ماوراء طبیعت و زمان آینده و منظور از شهادت، آنچه که بر بشر آشکار است مانند دنیا و زمان حال که بشرها از آن باخبرند.

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ

الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الحشر: ۲۳]. «اوست خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، همان فرمانروای پاک، سالم از هر عیب و نقص، ایمنی بخش، چیره و مسلط، شکست ناپذیر، جبران کننده، شایسته بزرگی و عظمت است. خدا از آنچه شریک او قرار می دهند، منزّه است».

الله خدایی است که جز او خدایی نیست، پادشاهی است که پاک و سالم و مبرا از هر عیب و نقص است.

﴿هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [الحشر: ۲۴]. «اوست خدا، آفریننده، نوساز، صورتگر، همه نامهای

نیکو ویژه اوست. آنچه در آسمان‌ها و زمین است همواره برای او تسبیح می‌گویند، و او توانای شکست‌ناپذیر و حکیم است».

الله خدایی است که خلق می‌کند و بدون الگو و نمونه‌ای مخلوقاتش را شکل داده و صورتگری می‌کند.

[خداوند خالق است و خالق بودن الله با ساختن انسان چیزی را، و خلق و اختراع شیء توسط انسانها فرق می‌کند، زیرا خداوند از نیستی هستی می‌دهد و خالقیت الله به این معنی است و هیچ کس جز او این گونه خلق نمی‌کند، منظور از باری این است که از جایی در خلقت تقلید نکرده است و این گونه خلقت شاهکار الله است و فقط به خدا اختصاص دارد].

﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿۲﴾﴾ [الرعد: ۲]. «خداست که آسمان‌ها را بدون پایه‌هایی که آنها را ببینید، برافراشت، آن گاه بر تخت فرمانروایی [و حکومت بر آفرینش] قرار گرفت، و خورشید و ماه را رام و مسخر ساخت، که هر کدام تا زمان معینی روانند، کار [جهان و جهانیان] را تدبیر می‌کند، نشانه‌ها [ی قدرت و حکمتش] را [در پهنه آفرینش] به روشنی بیان می‌کند تا شما به دیدار [قیامت و محاسبه شدن اعمال به وسیله] پروردگارتان یقین کنید».

اختیار همه‌ی امور با خداست.

﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۳﴾﴾ [الحديد: ۳]. «مالکیت و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین فقط در سیطره اوست، زنده می‌کند و می‌میراند، و او بر هر کاری تواناست».

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلْجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۴﴾﴾ [الحديد: ۴]. «اوست که آسمان‌ها و زمین را در شش روز آفرید، سپس

بر تخت فرمانروایی و تدبیر امور آفرینش قرار گرفت. آنچه در زمین فرو می‌رود و آنچه از آن بیرون می‌آید و آنچه از آسمان نازل می‌شود، و آنچه در آن بالا می‌رود می‌داند. و او با شماست هر جا که باشید، و خدا به آنچه انجام می‌دهید، بیناست.»

خدا از همه چیز آگاه است.

﴿يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ [الحديد: ۶].

«شب را در روز در می‌آورد و روز را در شب در می‌آورد، و او به نیات و اسرار سینه‌ها داناست.»

گردش شب و روز به دست اوست و از نیات نیز باخبر است.

﴿بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً ۖ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ ۖ

وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [الأنعام: ۱۰۱]. «او [پدید آورنده آسمان‌ها و زمین است، چگونه او را فرزندی باشد؟! در صورتی که برای او همسری نبوده، و همه چیز را او آفریده؛ و او به همه چیز داناست.»

خداوند منزله است از داشتن زن و فرزند و هیچ انسانی نمی‌تواند فرعون گونه ادعای

برتری نژادی داشته باشد.

﴿بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ [البقرة:

۱۱۷]. «او آفریننده آسمانها و زمین است و چون اراده آفریدن چیزی کند، به محض آنکه گوید: موجود باش، موجود خواهد شد.»

بلافاصله امر الهی تحقق می‌یابد.

﴿وَلَهُ ۗ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾ [آل عمران: ۸۳]. «در

حالی که هر که در آسمان‌ها و زمین است از روی رغبت یا کراهت در برابر او [و اراده و فرمانش] تسلیم است، و همه به سوی او بازگردانده می‌شوند.»

آنچه در آسمان‌ها و زمین است تسلیم خدایند چه بخواهند، چه نخواهند.

﴿بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَلْبُونَ﴾ [البقرة: ۱۱۶]. «بلکه هر چه در آسمانها

و زمین است، از آن اوست، [و] همه فرمانپذیر اویند».

همه مطیع و فرمانبر خدایند.

﴿يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [الحشر: ۲۴]. «آنچه در

آسمانها و زمین است [جمله] تسبیح او می‌گویند و او عزیز حکیم است».

همه‌ی موجودات الله را تسبیح می‌کنند.

﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الظَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَفَلَتْ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ

شَيْءٍ بَصِيرٌ ﴿۱۹﴾ [الملک: ۹]. «آیا در بالای سرشان به پرندگان ننگریسته‌اند [که گاه] بال

می‌گسترند و [گاه] بال می‌آند؟ جز خدای رحمان [کسی] آنها را نگاه نمی‌دارد، او به هر چیزی

بیناست».

حتی پرندگان را در آسمان خدا نگه می‌دارد و جز او از عهده‌ی هیچ کس بر نمی‌آید.

﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ﴾ [القصص: ۶۸]. «و پروردگار تو هر

چه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند، و آنان اختیاری ندارند».

آفرینش هر موجودی و اختیار آن با خداست.

﴿لَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ﴾ [غافر: ۱۶]. «از خدا چیزی پوشیده نیست و بر همه چیز

آگاه است چیزی از آنها بر خدا پوشیده نمی‌ماند».

﴿وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا﴾ [النساء: ۱۲۶]. «خدا بر همه چیز احاطه دارد».

﴿وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقِيتًا﴾ [النساء: ۸۵]. «خدا نگهبان و مراقب همه‌ی

پدیده‌هاست».

﴿إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۵۴]. «همه‌ی تصمیمات با خداست».

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ﴿۱﴾﴾ [الإخلاص: ۱]. «خدا یگانه و یکتاست».

﴿اللَّهُ الصَّمَدُ ﴿۲﴾﴾ [الإخلاص: ۲]. «خدا بی‌نیاز از همه‌ی مخلوقات است».

﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ [الإخلاص: ۳]. «رابطه‌ی خویشاوندی با کسی ندارد».
 ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ [الإخلاص: ۴]. «برای الله هم شأن و هم ردیفی وجود ندارد».

﴿قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ [الكهف: ۲۶]. «بگو: خدا به مدتی که مانند داناتر است، [برای اینکه] غیب آسمان‌ها و زمین ویژه اوست، چه بینا و چه شنواست، برای اهل آسمان‌ها و زمین سرپرست و یآوری جز او نیست و احدی را در فرمانروایی‌اش بر جهان هستی شریک نمی‌گیرد».

... هیچ‌کس جز الله نگهبان و سرپرست خلق نیست و در فرمانرواییش شریک برنمی‌گزیند حتی بندگان شایسته‌اش را.

﴿وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ [القصص: ۷۰]. «و اوست خدا که معبودی جز او نیست، همه ستایش‌ها در دنیا و آخرت ویژه اوست، و فرمانروایی فقط برای اوست، و تنها به سوی او بازگردانده می‌شوید».

همه‌ی مدح و تمجیدهای دنیا و آخرت شایسته‌ی اوست.

﴿تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [الرحمن: ۷۸]. «مبارک است نام پروردگارت که صاحب عزت و کرامت است».

﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ [الصفات: ۱۸۰]. «پاک و منزّه است پروردگارت، صاحب عزت و اقتدار و برتر از توصیف».

﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ﴾ [التوبة: ۷۸]. «آیا ندانستند که خدا اسرار و پنهان سخن گفتن آنان را می‌داند و قطعاً خدا دانای به همه پنهان‌هاست».

خدا اسرار و سخن‌های مخفی را می‌داند.

﴿فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ [النساء: ۱۳۹]. «هی‌چ‌کس همه عزت و قدرت فقط برای خداست». صاحب بزرگی فقط خداست.

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱]. «هیچ چیزی مانند او نیست».

هیچ پدیده‌ای مانند خدا نیست چه در ذات و چه در صفات و خداوند شبیه و همانند و همتایی ندارد و هیچ انسانی در هر مقامی حتی در صفات قابل قیاس با الله نیست.

﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۶۰﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ﴾ [الأنعام: ۶۰-۶۱]. «و کسی است که شبانگهان روح شما را به وقت خواب می‌گیرد، و آنچه را در روز [از نیکی و بدی] به دست می‌آورد می‌داند؛ سپس شما را در روز [با برگرداندن روح به جسمتان از خواب] بر می‌انگیزد تا اجل مُعین سر آید؛ آن گاه بازگشت شما به سوی اوست؛ سپس شما را به آنچه همواره انجام می‌دادید آگاه می‌کند* و اوست که بر بندگانش چیره و غالب است».

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ دَلِيلَكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۲۲﴾﴾ [الحديد: ۲۲]. «هر رنج و مصیبتی که به شما می‌رسد چه رنج مالی [فقر یا تلف شدن مال] و چه جانی [مرگ نزدیکان یا نقص عضو] همه در کتابی ثبت است و تقدیر و سرنوشت به دست خداست».

﴿قُلْ لَّنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۵۱﴾﴾ [التوبة: ۵۱]. «بگو: هرگز به ما جز آنچه خدا لازم و مقرر کرده، نخواهد رسید، او سرپرست و یار ماست و مؤمنان فقط باید بر خدا توکل کنند».

جز خواست خدا اتفاقی نخواهد افتاد.

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا﴾ [هود: ۶]. «و هیچ جنبه‌ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خداست، و [او] قرارگاه واقعی و جایگاه موقت آنان را می‌داند».

روزی دادن همه موجودات با الله است و جایگاه استقرار دائم و موقت آنها را می‌داند. از این آیه می‌شود این برداشت را هم کرد که خداوند می‌داند چه کسی به دوزخ و چه کسی به بهشت می‌رود اگر منظور از جایگاه استقرار دائم آخرت و استقرارگاه موقت دنیا باشد.

﴿وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ﴾ [الأنعام: ۱۴]. «خداوند روزی می‌دهد و روزی خورنده نیست».
 ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى﴾ [النجم: ۴۳]. «و این اوست که می‌خنداند و می‌گریاند».
 غم و شادی به دست خداست.

﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا﴾ [النجم: ۴۴]. «و هم اوست که می‌میراند و زنده می‌کند».
 میراندن و زنده کردن با خداست.

﴿وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ﴾ [آل عمران: ۱۵۶]. «و خداست که زنده می‌کند و می‌میراند».
 ﴿لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ﴾ [الشوری: ۱۲].
 «کلیدهای آسمان‌ها و زمین فقط در سیطره مالکیت اوست. رزق و روزی را برای هر کس که بخواهد وسعت می‌دهد و یا تنگ می‌گیرد».

﴿وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ﴾ [الرعد: ۴۱]. «در جهان الله فرمان می‌دهد و هیچ کس را یارای مخالفت با حکم و تقدیرش نیست و اوست که در یک لحظه حسابرسی می‌کند».

﴿أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [النمل: ۶۲]. «آیا آن شریکان انتخابی شما بهترند] یا آنکه وقتی درمانده‌ای او را بخواند اجابت می‌کند و آسیب و گرفتاریش را دفع می‌نماید».

﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَن تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ﴾ [الحديد: ۱۶].
 «آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که قلب‌هایشان را با نام خدا و تلاوت قرآن آرامش بخشند».

اگر با نام خدا و تلاوت قرآن دل‌هایمان آرامش نمی‌یابد مشکل دل ماست که همراه با نام خدا حب چیز دیگری را در آن جا داده‌ایم و در یک خانه دو صاحب خانه نمی‌گنجد. حال که تا حدودی الله را شناختیم شایسته است برای او همتایی قرار ندهیم، و تنها او را بپرستیم و فقط از او یاری جوییم، زیرا او خدایی است که بهترین نگهبان و مهربان‌تر از همه چیز و همه کس است، و همه موجودات از درگاه او می‌طلبند چگونه من از غیر او بخواهم، چگونه از او دور شوم در حالی که مرا فراموش نکرده و نمی‌کند و از رگ گردن به من نزدیک‌تر است، و از خودم به من نزدیک‌تر است، وای بر من که او را فراموش کرده‌ام در حالی که می‌فرماید:

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ۱۸۶]. «ای

محمد ﷺ اگر بندگان من از من پرسیدند بگو نزدیک‌شان هستم و هر گاه بنده‌ام مرا بخواند دعایش را اجابت می‌کنم».

آری خدای مهربان من برایم دعوت نامه هم فرستاده است و به من وعده داده، «ای بندگان من دعوت مرا بپذیرید تا رستگارتان کنم».

پس چگونه از خدایی که نزدیکم هست و دعایم را اجابت می‌کند فاصله گرفته‌ام و چرا دعوتش را پاسخ نمی‌گویم و حال آن که اونزدیکم است و دعایم را اجابت می‌کند (۷).

الله، پروردگار من، همه چیز تحت امر اوست حتی مرگ و زندگی و غم و شادی از جانب اوست و مرا دعوت کرده، با آوردن پیامبران و قرآن تا به درگاهش رجوع کنم و از ناراحتی و عذاب در امان باشم، اوست خدای من که در حالی که همگان مرا تنها رها کردند با من است و خیلی هم به من نزدیک است و وعده داده اگر بدون شرک فقط از او بخواهم برآورده کند، حال چرا از او فاصله بگیرم و در خانه غیر او را بزنم و همراه او دیگری را بخوانم و با کدام عقل و خرد خدایی را که مرا در هر لحظه، در هر مکان، به

هر صورت، تنها رها نکرده و حتی اگر دریای گناه بودم مرا پذیرفته و از من روی برنگردانده است دوری گزینم.

خداوند من حتی یک بار به من نگفته تو گناه پیشه حق نداری با من صحبت کنی و در هر شبانه روز پنج مرتبه به طور رسمی با او صحبت می‌کنم و شاید صدها بار غیر رسمی، آری خدای من نه منشی دارد و نه برای صحبت کردن با او نیاز به وقت قبلی است و این از مقام او نمی‌کاهد بلکه همه آنها که منشی دارند و برای صحبت کردن با آنها باید انتظار بکشی در درگاه او به خاک افتاده‌اند و پادشاهان و بزرگان و پیامبران و فرشتگان به خاک به امر او سجده می‌کنند.

الله با همه بزرگی اش من گناه کار را نمی‌راند و به من نمی‌گوید جلسه یا کاری مهم‌تر دارم برو وقت دیگر مزاحم شو، بلکه چون او را بخوانم می‌فرماید: خوش آمدی ای بنده‌ام، مدت‌هاست منتظرتم و می‌دانستم برمی‌گردی، برای همین تو را مهلت دادم که با من آشتی کنی و حال که تو یک قدم به سوی من آمدی من تو را در آغوش لطف خود می‌گیرم و از همه گناهانت درمی‌گذرم و حتی گناهانت را تبدیل به نیکی می‌کنم و این است خدای من و خدای همه انسانها که پیامبران را برای هدایت ما فرستاد تا به سویش برگردیم و به من و همه بندگانش مژده داد، «بخوانید مرا تا حاجت تان را برآورده کنم...» (غافر: ۶۰)

شناخت خدا در کلام امام علی علیه السلام

یکی از منابع خداشناسی سخنان امام علی علیه السلام در نهج البلاغه می‌باشد و بعد از قرآن جزء اصلی‌ترین منابع شناخت خدا محسوب می‌شود.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَطَّنَ خَفِيَّاتِ الْأُمُورِ وَدَلَّاتِ عَلَيْهِ أَعْيَانُ الظُّهُورِ وَامْتَنَعَ عَمَلِي عَيْنِ الْبَصِيرِ؛ فَلَا عَيْنُ مَنْ لَمْ يَرَهُ تُنْكِرُهُ وَلَا قَلْبُ مَنْ أَثْبَتَهُ يُبْصِرُهُ: سَبَقَ فِي الْعُلُوِّ فَلَا شَيْءَ أَعْلَى مِنْهُ وَقُرْبَ فِي الدُّنُوِّ فَلَا شَيْءَ أَقْرَبُ مِنْهُ، فَلَا اسْتِعْلَاؤُهُ بَاعْدَهُ عَنْ شَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ وَلَا قُرْبُهُ

سَاوَاهُمْ فِي الْمَكَانِ بِهِ. لَمْ يُطَلِّعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ وَلَمْ يَحْجُبْهَا عَنْ وَاِجِبِ مَعْرِفَتِهِ فَهُوَ الَّذِي تَشْهَدُ لَهُ اَعْلَامُ الْوُجُودِ عَلَى اِقْرَارِ قَلْبِ ذِي الْجُحُودِ تَعَالَى اللهُ عَمَّا يَقُولُهُ الْمُشَبِّهُونَ بِهِ وَالْجَاهِدُونَ لَهُ عُلُوقًا كَبِيرًا» نهج البلاغه، خطبه ۴۹.

«سپاس خدایی را که هر نهانی را می‌داند و هر موجودی بر وجود او راه نماینده است و چشم بینا دیدنش نتواند و کسی که او را نبیند منکر وجودش نشود و کسی که به وجود او اعتراف کرده به کنه ذات او نرسد. از همه برتر است و هیچکس، برتر از او نیست. به همه نزدیک است و هیچ چیز نزدیکتر از او نیست. بلندی و برتریش او را از آفریدگانش دور نساخته و نزدیکش سبب آن نگردیده، که در مکان با آنها برابر باشد. خردها را به چگونگی صفات خویش آگاه نساخته و نیز از شناخت خود محروم نگردانیده است. اوست که تمام نمودهای عالم هستی، حتی دل منکر، نیز بر او گواهی می‌دهد. فراتر است از آنچه اهل تشبیه و انکار درباره او می‌گویند، بسیار فراتر». نهج البلاغه، ترجمه عبدالمحمد آیتی، خطبه ۴۹.

«ستایش خداوندی را سزااست که از اسرار نهان آگاه است و نشانه‌های آشکاری در سراسر هستی بر وجود او شهادت می‌دهند. هرگز برابر چشم بینندگان ظاهر نمی‌گردد. نه چشم کسی که او را ندیده می‌تواند انکارش کند، و نه قلبی که او را شناخت می‌تواند مشاهده‌اش نماید. در والایی و برتری از همه پیشی گرفته، پس از او برتر چیزی نیست، و آن چنان به مخلوقات نزدیک است که از او نزدیکتر چیزی نمی‌تواند باشد. مرتبه بلند، او را از پدیده‌های دور نساخته، و نزدیکی او با پدیده‌ها، او را مساوی چیزی قرار نداده است. عقل‌ها را بر حقیقت خود آگاه نساخته، اما از معرفت و شناسایی خود باز نداشته است.

پس اوست که همه نشانه‌های هستی بر وجود او گواهی می‌دهند و دل منکران را بر اقرار به وجودش وا داشته است، خدایی که برتر از گفتار تشبیه کنندگان و پندار منکران است». ترجمه خطبه ۴۹، مترجم محمد دشتی

«ستایش خداوندی را سزاست، که به قدرت والا و برتر، و با عطا و بخشش نعمت‌ها به پدیده‌ها نزدیک است. اوست بخشنده‌ی تمام نعمت‌ها و دفع کننده‌ی تمام بلاها و گرفتاری‌ها. او را می‌ستایم در برابر مهربانی و نعمت‌های فراگیرش. به او ایمان می‌آوریم چون مبدأ هستی و آغاز کننده‌ی خلقت آشکار است. از او هدایت می‌طلبیم که توانا و پیروز است، و به او توکل می‌کنم چون تنها یاور و کفایت کننده است...»

سفارش می‌کنم شما بندگان خدا را به تقوای الهی که برای بیداری شما مثل‌های پند آموز آورده، و سرآمد زندگانی شما را معین فرمود، و لباس‌های رنگا رنگ بر شما پوشانده، و زندگی پروسعت به شما بخشیده، و با حسابگری دقیق خود، بر شما مسلط است.

در برابر کارهای نیکو به شما پاداش می‌دهد، و با نعمت‌های گسترده و بخشش‌های بی حساب، شما را گرامی داشته است...» ترجمه‌ی خطبه‌ی ۸۳، مترجم محمد دشتی.

«سپاس خداوندی را که بی آن که دیده شود شناخته شده و بی آن که اندیشه‌ای به کار گیرد آفریننده است». ترجمه‌ی خطبه‌ی ۹۰، مترجم محمد دشتی.

«ستایش خدایی را سزاست که بخشیدن بر مال او نیفزاید، و بخشش او را فقیر نسازد، زیرا هر بخشنده‌ای جز او، اموالش کاهش یابد، و جز او هر کس از بخشش دست کشد مورد نکوهش قرار گیرد... مخلوقات همه جیره خوار سفره اویند...»

او بخشنده‌ای است که درخواست نیازمندان، چشمه‌ی جود او را نمی‌خشکاند، و اصرار و درخواست‌های پیاپی، او را به بخل ورزیدن نمی‌کشاند». ترجمه‌ی خطبه‌ی ۹۱، مترجم محمد دشتی.

«ستایش خداوندی را سزاست که نشانه‌های قدرت و بزرگی و عظمت خود را چنان آشکار کرد که دیده‌ها را از شگفتی قدرتش به حیرت آورده و اندیشه‌های بلند را از شناخت ماهیت صفاتش باز داشته است» ترجمه‌ی خطبه‌ی ۱۹۵، مترجم محمد دشتی.

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّيْفِ وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوءِ الْمُنْظَرِ فِي الْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَالِدِ. اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَأَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَلَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ لِأَنَّ الْمُسْتَخْلَفَ لَا يَكُونُ مُسْتَصْحَبًا وَالْمُسْتَصْحَبُ لَا يَكُونُ مُسْتَخْلَفًا». خطبه‌ی ۴۶

«خدایا از سختی سفر و اندوه بازگشتن و روبرو شدن با مناظر ناگوار در خانواده و مال و فرزند، به تو پناه می‌برم. پروردگارا تو در سفر همراه ما و در وطن نسبت به بازماندگان ما سرپرست و نگهداری، و جمع میان این دو را جز تو نتواند کرد، زیرا آن کس که سرپرست بازماندگان است نمی‌تواند همراه مسافر باشد و آن که همراه و هم سفر است سرپرست بازماندگان انسان نمی‌تواند باشد». ترجمه‌ی خطبه‌ی ۴۶، مترجم محمد دشتی.

«و از گنجینه‌های رحمت او [خدا] چیزهایی را درخواست کن که او جز او کسی نمی‌تواند عطا کند، مانند عمر بیشتر، تندرستی بدن و گشایش در روزی. سپس، خداوند کلیدهای گنجینه‌های خود را در دست تو قرار داده که به تو اجازه دعا کردن داد، پس هرگاه اراده کردی می‌توانی با دعا، درهای نعمت خدا را بگشایی، تا باران رحمت الهی بر تو ببارد». ترجمه‌ی نامه‌ی ۳۱، مترجم محمد دشتی.

تشبیه نعمت‌های الهی به گنجینه و تشبیه دعا کردن به کلید گنجینه زیاست.

امام علی علیه السلام آن قدر به خدا اعتماد دارد که می‌فرماید: «اگر آسمان و زمین درهای خود را بر روی بنده‌ای ببندند و او از خدا بترسد، خداوند راه نجاتی از میان آن دو برای او خواهد گشود». ترجمه‌ی خطبه‌ی ۱۳۰، مترجم محمد دشتی

امام علی علیه السلام نیز مهربانی الله را در اوج می‌بیند و وجود فاصله و واسطه بین خدا و انسان را منکر است، «خدایی که گنج‌های آسمان و زمین در دست اوست، به تو اجازه‌ی در خواست داده، و اجابت آن را به عهده گرفته است»^(۱) و خداوند بین تو و خودش کسی

۱- «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» [غافر: ۶۰]. «و پروردگارتان گفت: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم».

را قرار نداده تا حجاب و فاصله ایجاد کند، و تو را مجبور نساخته به شفیع و واسطه پناه ببری^(۱)، و در صورت ارتکاب گناه در توبه را مسدود نکرده است، در کیفر تو شتاب نداشته، و در توبه و بازگشت، بر تو عیب نگرفته است^(۲)، در آنجایی که رسوایی سزاوار توست، رسوا نساخته، و برای بازگشت به خویش شرایط سنگینی مطرح نکرده است. در گناهان تو را به محاکمه نکشیده، و از رحمت خویش نا امید نکرده، بلکه بازگشت تو را از گناهان نیکی شمرده است^(۳). هر گناه تو را یکی، و هر نیکی تو را ده به حساب آورده، و راه بازگشت و توبه را به روی تو گشوده است. هر گاه او را بخوانی ندایت را می شنود و چون با او راز دل‌گویی راز تو را می‌داند. پس حاجت خود را با او بگویی، و آنچه در دل داری نزد او بازگویی، غم و اندوه خود را در پیشگاه او مطرح کن، تا غم‌های تو را برطرف کند و در مشکلات تو را یاری رساند». ترجمه‌ی نامه‌ی ۳۱، مترجم محمد دشتی.

نیایش امام علی علیه السلام

و اینک به سراغ نیایش زیبای امام علی علیه السلام می‌رویم که خالصانه خدای خود را می‌ستاید و جز در مقابل پروردگارش تعظیم نمی‌کند و چون می‌داند خدا کیست سرتسلیم و تعظیم و به خاک افتادن را فقط نثار بزرگی او می‌کند، آری علی علیه السلام نیز خود را بنده خدا و محتاج لطف الهی می‌داند و آگاه است که با دعا به قول خودش در نامه به امام حسن علیه السلام، درهای رحمت الهی گشوده می‌شود.

۱- ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ [الأنفال: ۲۴]. «و بدانید خدا میان انسان و قلب او حایل می‌شود».

۲- ﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [الفرقان: ۷۰]. «مگر آن کسان که توبه کنند و ایمان آورند و کارهای شایسته کنند. خدا گناهانشان را به نیکیها بدل می‌کند و خدا آمرزنده و مهربان است».

۳- ﴿وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا﴾ [الفرقان: ۷۱]. «و هر که توبه کند و کار شایسته انجام دهد قطعاً به صورتی پسندیده و نیکو به سوی خدا باز می‌گردد».

«خدایا! تویی سزاوار ستایش‌های نیکو، و بسیار و بی شمار تو را ستودن، اگر تو را آرزو کنند پس بهترین آرزویی، و اگر به تو امید بندند، بهترین امیدی.

خدایا! درهای نعمت بر من گشودی که زبان به مدح غیر تو نگشایم، و بر این نعمت‌ها غیر از تو را ستایش نکنم، و زبان را در مدح نومید کنندگان، و آنان که مورد اعتماد نیستند باز نکنم.

خداوندا! هر ثناگویی از سوی ستایش شده پاداشی دارد، به تو امید بستم که مرا به سوی ذخایر رحمت و گنج‌های آمرزش آشنا کنی. خدایا، این بنده‌ی توسست که تو را یگانه می‌خواند، و توحید و یگانگی تو را سزاست، و جز تو کسی را سزاوار این ستایش نمی‌داند. خدایا مرا به درگاه تو نیازی است که جز فضل تو جبران نکند، و آن نیازمندی را جز عطا و بخشش تو به توانگری مبدل نگرداند، پس در این مقام رضای خود را به ما عطا فرما، و دست نیاز ما را از دامن غیر خود کوتاه گردان». ترجمه‌ی خطبه‌ی ۹۱، مترجم محمد دشتی.

به راستی علی علیه السلام جز خدایش را شایسته ستایش نمی‌داند و از غیر الله یاری نمی‌جوید و ایاک نستعین را عمیقاً باور دارد و خود را محتاج خدا می‌داند، خدایی که از همه، حتی از مادر، پیامبران، فرشتگان رحمت و از پیامبر خاتم الانبياء هم مهربان‌تر است، امام علی علیه السلام جز این خدا را لایق ستایش نمی‌داند «ولا یحمد حامداً إلا ربه» خطبه‌ی ۱۶.

علی علیه السلام رابطه عشق و محبت خدا و انسان را به زیبایی این گونه ترسیم کرده است.

«خدایا تو با دوستان از همه انس گیرنده‌تری، و برطرف کننده‌ی نیازهای توکل‌کنندگانی، بر اسرار پنهان‌شان آگاه، و با آنچه در دل‌های دارند آشنایی، و از دیدگاه‌های آنان با خیر و رازشان نزد تو آشکار و دل‌های‌شان در حسرت دیدار تو داغدار است. اگر تنهایی و غربت به وحشتشان اندازد، یاد تو آرامشان می‌کند. اگر مصیبت‌ها بر آنان فرود آید به تو پناه می‌برند، و روی به درگاه تو دارند، زیرا می‌دانند که سر رشته‌ی کارها به دست توسست، و همه‌ی کارها از خواست تو نشأت می‌گیرد. خدایا اگر برای خواستن

درمانده شوم، یا راه پرسیدن را ندانم، تو مرا به اصلاح کارم راهنمایی فرما و...» ترجمه‌ی خطبه‌ی ۲۲۷، مترجم محمد دشتی.

با تدبیر در نهج البلاغه متوجه می‌شویم خدایی را که علی علیه السلام معرفی می‌کند همان خدای معرفی شده در قرآن است که علی علیه السلام با مراجعه به قرآن او را شناخته است.

خدایی که علی علیه السلام در نهج البلاغه معرفی می‌کند انجام دهنده همه کارهاست و یگانه و یکتاست (خطبه‌ی ۱)، بر همه چیز احاطه دارد و انسان را بیهوده نیافریده و به حال خود رها نکرده است و در گمراهی و کوری وانگذاشته (خطبه‌ی ۸۶)، خدای واقعی آن است که با کوتاهی مخلوقات در ستایش او، باز فضل و کرمش تداوم یافته است (خطبه‌ی ۹۱) و آسمان و زمین را مأمور رساندن منافع به انسانها کرده است (خطبه‌ی ۱۴۳) و فرزندان آدم در رفع نیازها از او یاری می‌طلبند و هر کس را که خدا خدا هدایت کند گمراه نگردد و آن کس را که خدا دشمن دارد نجات نیابد و هر کس را که خداوند بی‌نیاز کند، نیازمند نخواهد شد (خطبه‌ی ۲). خداوند انسان را بی‌سرپرست رها نکرده و از میزان نعمت و اندازه نیکی‌های خود بر انسان آگاه است و انسان باید از او درخواست پیروزی و رستگاری کند که میان خدا و انسان پرده و مانعی نیست و در رحمت الهی به روی انسان بسته نشده است، خدا در همه جا حاضر و در هر زمان با انسان و پریان است و جزا دهنده همگان است (خطبه‌ی ۱۹۵) و به هنگام ترس و وحشت پناهگاه انسان (خطبه‌ی ۱۹۸)، چون انسان خود را به خدا واگذارد به پناهگاه مطمئن و نیرومندی رسیده و چون در دعا با اخلاص خدایش را بخواند، بخشیدن و محروم کردن به دست اوست. خدایی که هم زندگی در دست اوست (نامه‌ی ۳۱) و هم او می‌میراند و نابود کننده همان است که دوباره زنده می‌کند و آن که بیمار می‌کند شفا نیز می‌دهد (نامه‌ی ۳۱)، و این درک و شناخت ذهن کوچک ما از خدای بزرگ است که آن را هم از رهنمودهای اسلام فرا گرفته‌ایم.

شناخت خدا در کلام امام زین العابدین علیه السلام

امام علی بن حسین علیه السلام در مناجات‌های توحیدیش بسیار زیبا با پروردگارش راز و نیاز می‌کند و به ما می‌آموزد که چگونه با پروردگار خویش ارتباط برقرار کنیم.

امام علیه السلام در نیایش یازدهم صحیفه‌ی سجادیه می‌فرماید: خداوند نسبت به بندگانش مهربان است و در نیایش ۱۳ می‌فرماید: هر کس نیایش را از خدا بخواهد، به درستی حاجتش را از جایگاه درستی خواسته است.

امام سجاد در نیایش ۱۲ می‌فرماید: خدایا هر کس که به درگاه تو روی آورد به او احسان می‌کنی و من از تو نا امید نمی‌شوم و در نیایش ۲۸ اعلام می‌دارد که با همه‌ی وجود به الله روی می‌آورد.

امام در نیایش ۵۱ می‌فرماید: «خدایا هر کس نزد تو شکایت آورد، سخنش را می‌شنوی؛ و هر کس به تو توکل کند به او روی می‌آوری؛ و هر کس به تو تمسک جوید او را نجات می‌دهی؛ و هر کس به تو پناه آورد غم و اندوهش را دور می‌سازی».

نوه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله در مقابل الله در حالی که از عظمت الله خاشع شده و سر را به خاک می‌ساید چنین می‌فرماید: «خدایا با شرمندگی و دلی سرشار از امید به تو روی آورده‌ام و با رغبت و اطمینان به سوی تو متوجه شدم و با یقین به تو طمع بستم و با دلی بیمناک و اخلاصی کامل به پیشگاه تو روی می‌آورم در حالی که طمع از غیر تو بریده و جز تو از هیچ کس دیگر نمی‌ترسم».

با توجه به تعاریف ارائه شده در قرآن و نهج البلاغه و صحیفه‌ی سجادیه شایسته نیست در خانه غیر او را بزنینم.

زهر است عطای خلق هر چند که دوا باشد حاجت ز که می‌خواهی آنجا که خدا باشد

فصل دوم: شناخت پیامبران

در این فصل سعی بر این بوده است تا نشان دهیم کسی که از طرف خدا به عنوان راهنما و پیشوای انسان‌ها به پیامبری مبعوث می‌شود باید چه ویژگی‌های داشته باشد. این یک حقیقت غیر قابل انکار است که پیامبران حتی در صورتی که به پیامبری مبعوث نمی‌شدند انسانهایی فرهیخته و قابل احترام در زمان و شهر خود به شمار می‌رفتند، حضرت محمد صلی الله علیه و آله قبل از نبوت در مکه به محمد امین معروف بود و امانتداری ایشان زبانزد شهر می‌بود، در قرآن آمده است که قوم صالح درباره حضرت صالح علیه السلام گفتند پیش از این که دعوی نبوت کنی در بین ما مایه‌ی امیدواری بودی، ﴿قَدْ كُنْتَ فِيْنَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا﴾ [هود: ۶۲].

پیامبران دیگر نیز قبل از نبوت انسان‌هایی وارسته و مورد احترام همگان بودند. و هیچ‌گاه یک دزد یا جنایتکار به پیامبری نمی‌رسید و این یک واقعیت است که زمین وجودی انبیاء حتی قبل از بعثت پاک و به دور از پلیدی بود. اما این که انبیاء قبل از بعثت و بعد از آن در یک مقام بودند یا نه، این گونه جواب می‌دهیم که انبیاء علیهم السلام قبل از بعثت انسان‌هایی نیکو و وارسته بودند ولی مسؤلیت هدایت انسان‌ها بر دوش‌شان نبود و افتخار وصل با عالم غیب را نیز نداشتند و مانند انسان‌های نیکوکار دیگر، انسان‌هایی موجه و صالح بودند ولی بعد از بعثت و انتخاب آن‌ها به عنوان نبی، افتخار وصل با عالم برتر و مسؤلیت هدایت انسان‌ها به آن‌ها واگذار شد و آن زمین پاک و نیکو از طرف خدا برای کشت بذر هدایت انسان‌ها انتخاب شد و همزمان با بعثت این بذر پاشیده شد و در طول زمان بهره داد.

﴿قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُمْ عَلَيْهِمْ وَلَا آدْرَأَهُمْ بِهٖ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمْرًا مِّن قَبْلِهٖ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [یونس: ۱۶].

«اگر خواست خدا نبود هرگز قرآن را بر شما تلاوت نمی‌کردم و او هم شما را آگاه نمی‌ساخت، زیرا من عمری پیش از این بدون ادعای رسالت در بین شما زستم». ترجمه‌ی مهدی الهی قمشه‌ای.

و چون محمد ﷺ انتخاب شد و درخت نبوت در سینه او کاشته شد آن هم در سن چهل سالگی، این درخت [نبوت و دین] هر روز بزرگ و بزرگ‌تر شد و در سایه‌ی الطاف الهی همان گونه که دین کامل می‌شد محمد ﷺ نیز هر روز کاملتر شد و این گونه نبود که محمد ﷺ بعد از بعثت مانند قبل از بعثت باشد و آن انسان معمولی و نیکو بعد از بعثت با وجودی که انسان بود و تبدیل به فرشته یا موجودی دیگر نشده بود ولی آگاه و نبی گشت. حضرت محمد ﷺ حتی در زمان پیامبری نیز هر روز آگاه‌تر می‌شد و مطالبی یاد می‌گرفت که شاید تا لحظه پیش نمی‌دانست. هر جا که خداوند در قرآن یسئلونک آورده است متوجه می‌شویم که مشرکان، مردم و مؤمنان سؤالی از پیامبر ﷺ پرسیدند و ایشان جواب را نمی‌داند، برای همین خداوند متعال، محمد ﷺ را از آنچه نمی‌داند آگاه می‌کند و اینگونه محمد ﷺ آگاه، آگاه‌تر می‌شود و این یعنی ﴿وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا﴾ [طه: ۱۱۴].

که دعای محمد ﷺ است یعنی: «پروردگارا بر علمم بیفزای»، محمد ﷺ تا دیروز جواب مشرکان در رابطه با سؤال آنها از روح را نمی‌دانست و از حکم شراب، قمار و انفال و ... آگاه نبود و امروز چون خدا او را آگاه کرد می‌داند. بنابراین، محمد ﷺ حتی در زمان پیامبری هر روز از آگاهی بیشتری برخوردار می‌گشت و بسیاری از مسائلی را که در مکه نمی‌دانست در مدینه به آنها پی برد و روز به روز آگاه‌تر می‌شد.

﴿وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا﴾ [الکهف: ۲۴]. «و بگو به خدا

امیدوارم که مرا به علومی بهتر از آنچه نزد کافران است آگاه کند».

پیامبران با مبعوث شدن و اتصال به عالم معنا و بالا تفاوت‌هایی با سایر مردم که هیچ فرقی با آنها نمی‌کردند پیدا کردند که این تفاوت هم افتخار برایشان بود و هم مسئولیت.

همه پیامبران علیرغم اختلافات ظاهری بین خود در شکل و صورت و رفتارهای شخصی و تشابهات ظاهری در سالم بودن و مرد بودن با سایر انبیاء، در این زمینه هم که از جنس بشر بودند با همه انسانها مشترک و از جهت که رسول خدا بودند با همه انسانها تفاوت داشتند.

معرفی نامه پیامبران

۱- تشابه پیامبران با مردم عادی: همه پیامبران بشر و خلقتشان از خاک بود.

﴿هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۹۳]. «آیا من جز بشری فرستاده هستم».

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾ [الکهف: ۱۱۰]. «بگو: جز این نیست که من هم بشری مانند

شمایم».

مانند دیگران می‌زیستند، غذا می‌خوردند، در بازار قدم می‌زدند:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ

وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ﴾ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ﴿۲۰﴾ [الفرقان: ۲۰]. «و ما پیش

از تو هیچ یک از پیامبران را نفرستادیم مگر آنکه آنان هم غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند، و ما برخی از شما را [وسیله] آزمایش برخی دیگر قرار دادیم [توانگر را به تهدیدست و تهدیدست را به توانگر، بیمار را به تندرست و تندرست را به بیمار، پیامبر را به امت و امت را به پیامبر]. آیا [نسبت به اجرای احکام الهی و تکالیف و مسؤولیت‌ها] شکیبایی می‌ورزید؟ و پروردگارت همواره [به احوال و اعمال همه] بیناست».

همسر و فرزند داشتند، ﴿وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً﴾ [الرعد: ۳۸].

گاهی مریض می‌شدند، خسته می‌شدند، می‌خندیدند، می‌گریستند، گرسنه می‌شدند،

دل‌تنگی، شادی، ترس، زندگی، مرگ و همه‌ی ویژگی‌های بشری را داشتند، پیامبران هم مانند انسان‌های دیگر وفات کردند.

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَمِيَّتُونَ﴾ [الزمر: ۳۰]. «قطعاً تو خواهی مُرد، و آنان [نیز] خواهند مُرد».

امام سجاد در نیایش ۵۲ صحیفه‌ی سجادیه می‌فرماید: خدایا تو مرگ را برای همه‌ی مخلوقات مقرر داشتی، چه آنان که تو را پرستیدند و چه کافران. پیامبران مأمور عبادت خدا و خلاصه بشر بودند چون انسانهای دیگر. اما در تولد سه تن شیوه خلقت‌شان با انسان‌های دیگر فرق می‌کرد که دو تن پیامبر بودند و یک تن اولین زن خلق شده، که حضرت آدم و همسرش به دلیل مقتضیات بدون داشتن پدر و مادر خلق شدند و خلقت حضرت عیسی هم معجزه بود که بدون داشتن پدر خلق شد.

شیوه‌ی خلقت اشرف انبیاء و فرزندان نیز با انسان‌های معمولی تفاوتی نداشت و آنها نیز مانند سایرین از هم خوابی والدین‌شان و از نطفه‌ی انسانی خلق شدند، امام سجاد در نیایش ۳۲ صحیفه می‌فرماید: پروردگارا تو مرا از آبی پست و کم ارزش و از پشت پدرم که استخوان‌هایش در هم فشرده و راه‌هایش باریک و تنگ است به رحمی تنگ که آن را به وسیله‌ی پرده‌ها پوشانده‌ای وارد ساختی و مرا از حالی به حال دیگر درآوردی و...

۲- تفاوت پیامبران با مردم عادی: پیامبران برگزیده از جانب خدا بودند و به دلیل اتصال به وحی معصوم بودند، معجزه داشتند، نعمت پیامبری، مسئولیت آنها را بیش از سایرین کرده بود به علت این نعمت و مسئولیت، بر همه‌ی جهانیان برتری داشتند، و آیه‌ی: ﴿وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ۸۶]. «و ما همه آن پیغمبران را بر عالمیان شرافت و برتری دادیم».

در منزلت آنها نازل شده است، هر پیامبر به غیب و حقایق معنوی از سایرین آگاه‌تر است، ﴿وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۶۲]. «و از سوی خدا به اموری آگاهم که شما آگاه نیستید».

یعقوب نبی علیه السلام قبل از دیدار یوسف علیه السلام به مردم دیدار یوسف علیه السلام را وعده داد و فرمود: ﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٩٦﴾﴾ [یوسف: ۹۶]. «از جانب خدا به اموری آگاهی دارم که شما نمی دانید».

ابراهیم علیه السلام نیز به پدر یا عمویش می فرماید:

﴿قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا﴾ [مریم: ۴۳]. «نزد من علم است که به تو آن علوم را نیاموختند، پس مرا پیروی کن تا به راه راست راهنمایی کنم».

۳- تشابه پیامبران با یکدیگر: همه پیامبران بشر و مرد بودند،

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ﴾ [یوسف: ۱۰۹]. «پیش از تو [بخاطر هدایت مردم] جز مردانی از اهل آبادی‌ها را که به آنان وحی می نمودیم نفرستادیم».

از نظر ظاهری سالم و بی عیب - عدم معلولیت - و معصوم و متصل به وحی بودند، وظیفه و پاداش آنها مانند هم بود و هر انسان مؤمنی باید به همه آنها ایمان داشته باشد،

﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ﴾ [البقرة: ۲۸۵]. «ما میان هیچ‌یک از پیامبران او فرق نمی گذاریم».

۴- تفاوت پیامبران با هم: پیامبران علاوه بر تفاوت در شکل ظاهری - رنگ مو، رنگ پوست، قد، وزن و ... - در خصوصیات اخلاقی نیز با هم تفاوت‌هایی داشتند، به عنوان نمونه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نمونه عالی اخلاق و سرآمد پیامبران در این زمینه بودند، ابراهیم علیه السلام و عیسی علیه السلام در دین خدا بسیار مهربان و موسی علیه السلام و نوح علیه السلام در دین خدا سخت گیر بودند.

حضرت موسی علیه السلام چون از کوه طور برمی گردد از این که قومش به پرستش گوساله روی آورده‌اند خشمگین شده و برادرش هارون را شماتت کرده، کتکش می‌زند، در حالی که هارون هم پیامبر خداست و هم بر اساس اجتهادش عمل کرده و کوتاهی نکرده است.

﴿وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعْجَلْتُمُ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَيْتُمُ الْأَلْوَابَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿۱۵۰﴾﴾ [الأعراف: ۱۵۰].

«و هنگامی که موسی [پس از آگاهی از آن پیش آمد خطرناک] خشمگین و بسیار اندوهناک به سوی قومش بازگشت، گفت: پس از من بد جانشینانی برایم بودید، آیا [با پرستش گوساله] بر فرمان پروردگارتان [که در تورات آمده] پیشی گرفتید [و صبر نکردید تا من بیایم و فرمان خدا را به شما ابلاغ کنم؟] و الواح را افکند و سر برادرش را گرفت [و با خشم] او را به سوی خود می کشید. [هارون] گفت: ای فرزند مادرم! این گروه مرا ناتوان و زبون شمردند، و نزدیک بود مرا به قتل برسانند، پس مرا با مؤاخذه کردنم دشمن شاد مکن، و [هم طراز] با گروه ستمکاران قرار مده.»

یونس عليه السلام زمانی که از ایمان قومش ناامید می شود بدون رخصت و اجازه الهی قومش را ترک کرده و گرفتار عذاب الهی می شود، ولی پیامبر عليه السلام با وجود این که قومش فراوان اذیتش کردند نه تنها آنها را رها نکرد بلکه عذاب الهی را نیز برایشان نخواست و از کفر و جهل و شرک آنها اندوهگین بود، تا جایی که از شدت حزن آیات عتاب بر ایشان نازل شد، ﴿وَلَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ﴾ [آل عمران: ۱۷۶]. «و مبادا آنان که در کفر می شتابند، تو را اندوهگین کنند.»

و در آیه ای دیگر آمده که از بس در راهنمایی مردم تلاش می کنی و می اندیشی که نزدیک است به خاطر ایمان نیاوردن آنها خود را هلاک کنی ﴿لَعَلَّكَ بَئِخٍ نَفْسِكَ إِلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿۳﴾﴾ [الشعراء: ۳].

این محمد عليه السلام است که به خاطر عدم ایمان قومش شبانه روز غصه می خورد، قومی که در شعب ابی طالب تبعیدش کردند، در مکه بر سرش کثافت ریختند، حتی می خواستند به قتلش برسانند، مجبورش کردند از مکه هجرت کند، اموالش را مصادره

کردند، با او جنگیدند، یارانش را شهید کردند، دندانش را شکستند، ولی محمد ﷺ چون بر آنها حاکم شد همه آنها را بخشید.

ابراهیم ﷺ نیز با وجودی این که قومش بت پرست بودند و دشمن راه ابراهیم - خدا پرستی - و ابراهیم ﷺ را در آتش انداختند ولی ابراهیم ﷺ به هدایت آنها مشغول بود و می فرمود:

﴿أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ [الأنبياء: ۶۷]. «أف بر شما و بر آنچه به جای خدا می پرستید؛ پس آیا نمی اندیشی؟»

می دانیم که پیامبر اسلام ﷺ برترین پیامبر است، پیامبران الوالعزم از سایر پیامبران برترند، پیامبران صاحب کتاب و شریعت بر دیگر پیامبران برتری دارند، ﴿وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ﴾ [الإسراء: ۵۵]. «و همانا ما بعضی از انبیاء را بر بعضی دیگر برتری دادیم».

﴿تِلْكَ أَلْسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ [البقرة: ۲۵۳]. «این پیغمبران را برخی بر بعضی برتری و فضیلت دادیم».

با تدبر در آیات قرآن متوجه می شویم انبیاء باهم تفاوت هایی داشتند، آیا اگر محمد ﷺ به جای یونس علیهما السلام بود قومش را ترک می کرد؟ اگر عیسی به جای موسی بود برادرش را کتک می زد؟

دعاهای پیامبران که در قرآن آمده است نیز بیانگر تفاوت شخصیتی انبیاء است.

ابراهیم ﷺ: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [ابراهیم: ۳۶]. «خدایا، هر کس مرا تبعیت کند پیرو من است (و مانند من رستگار است) و هر کس نافرمانی کند همانا تو باگذشت و مهربان هستی».

عیسی علیهما السلام: ﴿إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِنْ تُغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [المائدة: ۱۱۸]. «خدایا اگر گناه کاران را عذاب کنی بندگان تو هستند و اختیارشان با توست و

اگر از گناه آنها درگذری یقیناً تو حکیم درستکار و شکست ناپذیری و بخشیدن آنها چیزی از حکومت تو نمی‌کاهد.»

نوح عليه السلام: ﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾ [نوح: ۲۶]. «خداوندا از کافران حتی یک نفر را بر زمین باقی مگذار.»

موسی عليه السلام: ﴿رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَأَشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾ [يونس: ۸۸]. «خدایا اموال ظالمان را نابود کن و دل‌هایشان را سخت کن تا ایمان نیاورند و عذاب دردناک را مشاهده کنند.»

ویژگی پیامبران

۱- بنده و بشر بودن انبیاء، پیامبران مخلوق و بنده خدایند و در نماز به آن گواهی می‌دهیم «اشهد ان محمد عبده ورسوله»، بشریت انبیاء یکی از دلایل مخالفت بعضی از مشرکان با رسالت آنها بود، زیرا مشرکان معتقد بودند بشری مانند آنها به رسالت برگزیده شود، ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾ [المؤمنون: ۲۴]. «اشراف قوم او که کافر شدند (به مردم) گفتند که این شخص جز آنکه بشری است مانند شما که می‌خواهد بر شما برتری یابد فضیلت دیگری ندارد و اگر خدا می‌خواست (رسول بر بشر بفرستد) همانا از جنس فرشتگان می‌فرستاد، ما این سخنانی که این شخص می‌گوید در میان پدران پیشین خود هیچ نشنیده‌ایم.»

۲- پیامبران عليه السلام برگزیده و رسول خدا صلى الله عليه وآله برای نشان دادن راه راست می‌باشند.

سؤال:

چرا خداوند از بین بندگان پیامبران را برگزید؟ و آیا از عدل خدا به دور نیست که عده‌ای را برگزید و عده‌ای را از این نعمت محروم کرد؟

جواب:

باید توجه داشت که خداوند خالق و صاحب همه ماست و مخلوقات با هر درجه‌ای حق اعتراض به تقدیر الهی را ندارند، لذا خداوند به هر یک از بندگانش که بخواهد می‌بخشد، ﴿وَلَا يَكِنُّ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ [ابراهیم: ۱۱]. «لیکن خدا بر هر کس از بندگان که بخواهد (به نعمت بزرگ نبوت) منت می‌گذارد». همچنین خداوند می‌داند این نعمت را به چه کسی بدهد لذا به آن می‌دهد که کفر نعمت نکند.

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ [الأنعام: ۱۲۴]. «خدا بهتر می‌داند که در کجا رسالت خود را مقرر دارد».

آن کس که توانگرت نمی‌گرداند. او مصلحت تو از تو بهتر داند.

و به راستی انبیاء در سایه بندگی به مقام نبوت رسیدند.

﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَآتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ [یوسف: ۲۲].

«و چون یوسف بالغ و کامل شد، حکمت و علم به او عطا کردیم و این چنین خداوند نیکوکاران را پاداش می‌دهد».

علیرغم بزرگی افتخار نبوت به پیامبران، باید توجه داشت که هر نعمت مسئولیت دارد و هر قدر به انسان نعمت داده شود از او مسئولیت خواسته می‌شود، اگر یک مصلح دینی از بیم جان راهنمایی مردم را رها کند نکوهشی متوجه او نیست، ولی وقتی خدا به پیامبر دستور می‌دهد پیامبر موظف است انجام دهد. یک مصلح چون ملتش به او بی حرمتی کردند می‌تواند آنها را ترک کند، ولی یونس پیامبر علیه السلام چون قومش را بی رخصت الله ترک می‌کند نکوهش و عذاب الهی او را فرا می‌گیرد. و به راستی بسیاری از رفتارهایی که بر مردم عیب نیست بر پیامبران به دلیل برخوردارگی از نعمت نبوت عیب و گناه به حساب می‌آید.

۳- اتصال به وحی، پیامبران تنها افرادی هستند که خداوند مستقیم و بی واسطه با آنها صحبت کرده است و این مقام فقط به آنها منحصر است و با وفات آخرین پیامبر اتصال

به وحی و گفتگوی دو سویه خدا و انسان تا قیامت پایان پذیرفت، امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «با مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله رشته‌ی پیامبری و فرود آمدن پیام و اخبار آسمانی گسست». خطبه‌ی ۲۳۵ نهج البلاغه، ترجمه‌ی دشتی.

وحی به واقع ارتباط با عالم معنا و برتر بود که به وسیله آن اوامر الهی به پیامبران نازل می‌گشت، در آن خدا یا فرشته صحبت کرده و پیامبر می‌شنید و یا گفتگو دو سویه بین الله یا فرشته با پیامبر، بر خلاف دعا که انسان صحبت کرده، الله می‌شنود.

چون الله با پیامبر صحبت کرده و او را آگاه می‌کند به پیامبر نبی می‌گویند و نبی از مردم به دلیل اتصال به عالم بالا برتر است، پیامبران به سه طریق با عالم بالا ارتباط داشتند، ﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَآئِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ﴾ [الشوری: ۵۱]. «هیچ بشری نمی‌تواند سخن الله را بی‌واسطه بشنود مگر پیامبران آن هم به وسیله‌ی وحی و الهام، یا با شنیدن صدایی و یا دیدن فرشته که به امر الله پیام رسان است».

علاوه بر الهام، شنیدن صدا و دیدن فرشته، رؤیاهای و خواب‌های صادقانه یکی از روش‌های ارتباط با عالم معناست که البته جزء صحبت کردن مستقیم با خدا محسوب نمی‌شود، رؤیاهای ابراهیم علیه السلام در مورد قربانی کردن فرزندش اسماعیل علیه السلام، رؤیای صادقانه بود. البته این خواب‌ها منحصر به انبیاء نیست، و گاهی رؤیای صادقانه در خواب سایر بندگان خدا نیز مشاهده می‌شود.

در وحی، اتصال و ارتباط با عالم برتر به اختیار پیامبران نبوده و چه بسا پیامبری مدت طولانی در انتظار وحی می‌نشست، ﴿وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ قَالُوا لَوْلَا أُنزِلَتْ عَلَيْنَا آيَاتٌ مِنْ رَبِّنَا قُلْ إِنَّمَا أَنبِئُكُمْ بِمَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي﴾ [الأعراف: ۲۰۳]. «و چون در زمانی آیه‌ای بر مشرکان نخوانی اعتراض کنند که چرا آیه‌ای جدید نیاموردی؟ بگو من فقط مأمور اجرای آنچه که پروردگام به من وحی می‌کند، هستم».

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا ﴿۲۳﴾ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾ [الكهف: ۲۳-۲۴]. «ای پیامبر هرگز مگو که حتماً کاری را انجام می‌دهم بلکه بگو اگر خواست خدا باشد آن را انجام می‌دهم».

۴- اعجاز، معجزه کاری خارق العاده که به اذن خدا، پیامبران برای اثبات این که از جانب خداوند مأمور شده‌اند انجام می‌دادند و فقط دلیل آن اثبات پیامبری و بیداری و راهنمایی مردم از غفلت است، ﴿وَمَا تُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا﴾ [الإسراء: ۵۹]. «و معجزات جز برای انذار و آگاهی مردم نیست».

معجزه نیز مانند اتصال به وحی به اختیار پیامبران نیست بلکه خواست خدا شرط اصلی و اساسی معجزات است و شرایط زمانی و مکانی و فرهنگی ایجاد می‌کند معجزات متفاوت باشد، اگر نه معجزه موسی را پیامبر می‌آورد ساحرش می‌خواندند - هر چند که بعضی قرآن را سحر نامیدند - و اگر معجزه پیامبر ﷺ برای موسی عليه السلام می‌آمد برای مردم زمان موسی قابل درک و پذیرش نبود.

آوردن معجزه به درخواست مردم نیز نبود که هر چه مردم تقاضا کنند خداوند برای آنها نازل کند بلکه می‌بینیم وقتی مشرکان از پیامبر عليه السلام تقاضای باغ بزرگ یا نمایش فرشتگان را برای تأیید نبوتش کردند پیامبر عليه السلام فرمودند که گرداننده اصلی خداست و صلاح کار با اوست و تأکید کرد که فقط بشری فرستاده شده است.

﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ﴿۹۰﴾ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا ﴿۹۱﴾ أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمْتُمْ عَلَيْنَا كِسْفًا أَوْ تَأْتِي بِلَهُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا ﴿۹۲﴾ أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ زُخْرِفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزَّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرُؤُهُ ۗ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ﴿۹۳﴾﴾ [الإسراء: ۹۰-۹۳]. «و گفتند: ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد تا آنکه از زمین برای ما (به اعجاز) چشمه آبی بیرون آری. یا آنکه تو را باغی از خرما و انگور باشد که در میان آن باغ نهرهای آب جاری گردانی یا آنکه بنابر پندار و دعوی خودت پاره‌ای از آسمان را بر سر ما فرود

آوری یا آنکه خدا را با فرشتگانش مقابل ما حاضر آری). یا آنکه خانه‌ای از زر (و کاخی زرنگار) دارا باشی یا آنکه بر آسمان بالا روی و باز هم هرگز ایمان به آسمان رفتنت نیاوریم تا آنکه بر ما کتابی نازل کنی که آن را قرائت کنیم. بگو: خدای من منزّه است (از آنکه من، او یا فرشتگان او را حاضر سازم) آیا من فرد بشری بیشترم که (از جانب خدا) به رسالت آمده‌ام».

با گذری بر زندگی نبی خاتم صلی الله علیه و آله، متوجه می‌شویم که هیچ یک از تقاضاهای فوق پذیرفته نشد و نه فرشته‌ای به مشرکان نشان داده شد و نه پیامبر صلی الله علیه و آله صاحب باغ بزرگی شد.

موسی و هارون نیز در زمانی که به دربار فرعون می‌روند، فرعون خطاب به آنها می‌گوید: ﴿فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسُورَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَأِكَةُ مُقْتَرِنِينَ﴾ [الزخرف: ۵۳]. «پس چرا بر او دستبندهایی زرین آویخته نشده؟ یا با او فرشتگانی همراه نیامده‌اند».

«آیا شما با این لباس کهنه پیامبر خدا بید و چرا دستبند طلا ندارید».

و چون موسی صلی الله علیه و آله معجزاتش را به فرعون نشان می‌دهد همان معجزات الهی است و لباس موسی عوض نشد، و شاید اگر معجزه به اختیار موسی صلی الله علیه و آله بود اول لباسش را عوض می‌کرد و دستبند طلا برای خود می‌آورد. در حقیقت معجزه یک بیدار باش و یک نشانه بیشتر نیست.

۵- عصمت، یکی از ویژگی‌های انبیاء که آنها را از سایر مردم متمایز می‌سازد عصمت است.

عصمت در حقیقت به دو صورت مطرح می‌شود یکی آن عصمت که از جانب پیامبر و مربوط به اراده ایشان است و معنایش این است که پیامبر به علت اطاعت مداوم و پیوسته خدا و پرهیز از زشتی، به اراده خود از گناه و پلیدی مصون می‌شود که البته مشیت و خواست خدا نیز به انبیاء در عملی کردن این عصمت یاری می‌دهد، این

عصمت، عصمتی است که همه انسانها می‌توانند به آن دست یابند و پیامبر ﷺ را الگوی خود قرار دهند.

و خداوند همانگونه که به اهل بیت پیامبر ﷺ وعده پاکی و عصمت را داده‌است، ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳].
«خدا می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند».

به همه مردم این وعده را داده، ﴿وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ﴾ [المائدة: ۶].
این وعده‌ای است که چه برای پیامبران و چه غیر آنها، به وسیله اراده هر فرد به دست می‌آید و از عدالت خدا به دور است که پیامبران یا اهل بیت نتوانند گناه کنند و سایرین مختار باشند و بایستی به اراده خود گناه نکنند. توجه داشته باشید که خداوند به اصحاب پیامبر ﷺ، آنان که در جنگ بدر شرکت داشتند وعده می‌دهد که از وسوسه‌ی شیطان در امانند، و به خواست خدا قدم‌هایشان استوار، ﴿وَيُذْهِبَ عَنْكُمُ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ﴾ [الأنفال: ۱۱]. «و وسوسه شیطان را از شما بزدايد و دل‌هایتان را محکم سازد و گام‌هایتان را بدان استوار دارد».

و با وجود این وعده حق، شاهد اشتباه یا خطای بدری‌ها بعد از جنگ بدر هستیم، و می‌بینیم منظور از این وعده الهی این نیست که فرد بشارت داده شده نمی‌تواند گناه کند.
بنابراین پیامبران، اهل بیت پیامبر ﷺ، اصحاب بدر به اراده خویش دست از گناه می‌کشند، سایر مردم هم هر که بخواهد می‌تواند به تبعیت از آنها گناه نکنند و این‌گونه وعده تطهیر الهی محقق شده و عدالت خدا هم پابرجاست، و در زندگی اهل بیت نیز شاهد هستیم که آنها با وعده‌ی تطهیر الهی مغرور نشدند و حتی به تواضع و احساس مسئولیت آنها افزوده شد و به درستی درک می‌کردند که این وعده‌ی الهی جز با مواظبت خودشان تحقق نمی‌یابد؛ از منظر دیگر این آیات را بررسی می‌کنیم، خدا با علم به این که اهل بیت و بدریون حرمتش را نگه می‌دارند وعده‌ی تطهیر به آنها می‌دهد.

نتیجه: پیامبران چون پیوسته از گناه دوری کرده و اوامر الهی را اطاعت می‌کنند حتی قبل از بعثت به چنین عصمتی نائل آمده و این معصومیت است که برای انبیاء افتخار است و سند بندگی کردن آنهاست.

اما نوعی دیگر از عصمت نیز وجود دارد که به پیامبران اختصاص دارد و قابل انتقال به غیر پیامبر نیست، و هیچ فردی در هر مقامی نه نیازی به این عصمت دارد و نه از آن بهره مند است، و آن عصمت در دریافت و ابلاغ کلام الهی می‌باشد، یعنی پیامبران کلام الهی را به طور کامل می‌شنوند و به طور کامل به مردم ابلاغ می‌کنند و حق دخل و تصرف و کم و زیاد کردن آن را ندارند، اما در عمل به وحی آنچه که مطرح می‌شود در عصمت نوع اول قرار می‌گیرد، ﴿لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ ﴿۱۷﴾ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿۱۷﴾ [القیامه: ۱۶-۱۷]. «ای پیامبر از ترس فراموشی با شتاب و عجله قرآن و آیات نازل شده را تلاوت مکن زیرا جمع و نگه داری آن را ما خود بر عهده گرفتیم».

در رابطه با عصمت اگر معتقد باشیم پیامبران امکان خطا و اشتباه را نداشته‌اند، بنابراین آنها نمی‌توانند سرمشق و الگوی انسانهای دیگر شوند، زیرا طبق این نظریه پیامبر معصوم از گناه، نمی‌تواند گناه کند در نتیجه گناه نمی‌کند و انسانهای دیگر مختارند گناه کرده یا از آن صرف نظر کنند و باید از آن صرف نظر کنند. زمانی که خداوند به پیامبرانش عصمتی داده که آنها را از گناه باز می‌دارد و از دیگران دریغ کرده، اگر انتظار داشته باشیم سایر انسانها مانند پیامبران گناه نکنند بی عدالتی و توهین به خداست و حتی این اعتقاد توهین به پیامبر ﷺ است، زیرا انسانی که نتواند گناه و اشتباه کند گناه نکردنش افتخار نیست و موجب برتری او نمی‌شود و آیه‌ی: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱]. بی‌معنا می‌شود، پیامبر ﷺ طبق این نظریه از سنخ بشر خارج شده و یک فرشته نمی‌تواند الگو و سرمشق انسانها شود.

اعتقاد درست در رابطه با عصمت این است که پیامبران علیرغم این که می‌توانستند گناه، خطا، اشتباه کنند ولی سعی می‌کردند از گناه و اشتباه دوری جویند، حتی در مسائل

کوچکی که برای بندگان دیگر عیب محسوب نمی‌شد، پیامبران سعی می‌کردند مواظب بوده و رعایت کنند.

اما آیا همیشه این عصمت ارادی آنها را از خطا و اشتباه باز می‌دارد؟ و آیا تمام گفتار و رفتار پیامبران مصداق آیات ۳ و ۴ سوره‌ی نجم ﴿ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۝۳ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۝۴ ﴾ [النجم: ۳-۴]. می‌باشد یا نه؟ و آیا واجب است همه رفتار، گفتار و کردار پیامبران اطاعت و کپی برداری شود؟

جواب این سؤالات در قرآن و سنت رسول الله ﷺ نمایان است. پیامبران الهی همیشه تلاش می‌کردند اوامر الهی را به نحو عالی به انجام رسانند، اما چون بشر بودند گاهی لغزش‌هایی در حد خطا یا ترک اولی از آنها سر زده و هرگاه این گونه عمل کرده‌اند خداوند آنها را توبیخ و نکوهش کرده است، البته این لغزش‌ها با پیامبری و نبوت آنها منافات ندارد، و بارها خداوند، پیامبران را به صورت متفاوت و در طول زندگی امتحانات سخت کرده است که در بسیاری امتحانات پیامبران موفق و در مواردی ناموفق بودند، به طور مثال خداوند به آدم عليه السلام امر می‌فرماید: ﴿ وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴾ [الأعراف: ۱۹]. «به این درخت حتی نزدیک نشوید تا از ظالمین نباشید».

ولی آدم و همسرش نه تنها به درخت نزدیک شدند بلکه از میوه آن نیز خوردند و از بهشت اخراج شدند و چون به زمین فرستاده شدند، توبه کرده به درگاه خدا این گونه زاری می‌کنند: ﴿ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾ [الأعراف: ۲۳]. «پروردگارا ما به خویشتن ظلم کردیم و اگر ما را نبخشی و به ما رحم نکنی قطعاً از زیان کاران خواهیم بود».

علی عليه السلام نیز فریب خوردن آدم عليه السلام به وسیله شیطان و توبه ایشان را در خطبه‌ی ۹۱ و ۹۲ نهج البلاغه تأیید می‌کند. همچنین موسی عليه السلام وقتی با بنده آگاه خدا همراه می‌شود به او قول می‌دهد که هر چه دید و شنید چیزی نگوید ولی موسی عليه السلام سه مرتبه قولش را

فراموش می‌کند و آن انسان عالم بعد از سه بار اشتباه موسی علیه السلام، او را از خود جدا می‌کند و همراه خود نمی‌برد، ﴿قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ [الكهف: ۷۸]. «گفت: اینجدایی میان من و توست. به زودی تو را از تأویل آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت».

نکته که در این ماجرا نهفته است عدم آگاهی موسی علیه السلام از باطن خیلی از اعمال است با وجود این که موسی علیه السلام از برترین پیامبران خدا بود.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گل سر سبد مخلوقات نیز وقتی مشغول دعوت سران شرک در مکه است صحابی نابینا، عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه، در رابطه با اسلام می‌خواهد از پیامبر سؤال کند؛ در این زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لحظه‌ای تحت تأثیر افعال بشری بر عبدالله که بی موقع وسط کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پریده اخم می‌کند، اخم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر نابینایی که حتی نمی‌بیند و شاید اندکی بی توجهی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به فرد نابینا، باعث نکوهش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌شود شاید این عمل برای هر انسانی جز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایرادی نداشته باشد و مقنضیات بشری نیز در خیلی موارد ایجاب می‌کند که چون فردی صحبت می‌کند و مشغول مباحثه با دیگران است اجازه دهیم تا کلام و گفتارش با آنها تمام شود و بعد به او مراجعه کنیم، ولی محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر خداست و رفتارش باید یک درجه از همه بهتر باشد لذا خدا آیات عتاب بر وی نازل می‌کند، ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّى ۱ أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ۲ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّهُ يَزَّكَّى ۳ أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى ۴ أَمَّا مَنِ اسْتَغْنَى ۵ فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى ۶ وَمَا عَلَيْكَ أَلَّا يَزَّكَّى ۷ وَأَمَّا مَنِ جَاءَكَ يَسْعَى ۸ وَهُوَ يَخْشَى ۹ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ۱۰ كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ۱۱ فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ ۱۲﴾ [عبس: ۱-۱۲]. «چهره در هم کشید و روی گردانید، که آن مرد نابینا پیش او آمد؛ و تو چه دانی، شاید او به پاکی گراید، یا پند پذیرد و اندرز سودش دهد. اما آن کس که خود را بی‌نیاز می‌پندارد، تو بدو می‌پردازی؛ با آنکه اگر پاک نگردد، بر تو [مسئولیتی] نیست و اما آن کس که شتابان پیش تو آمد، در حالی که [از خدا] می‌ترسید، تو از او به دیگران می‌پردازی زنهار [چنین مکن] این [آیات] پندی است تا هر که خواهد، از آن پند گیرد».

و می‌بینیم که در آیه اول برای تنبه و تنبیه پیامبر ﷺ ضمیر مخاطب به کار نرفته است یعنی این عمل شایسته‌ی رسول و کسی که بر او وحی می‌شود نیست و خداوند خشم خود را از این عمل پیامبر ﷺ که شاید در نزد ما خیلی کوچک باشد اعلام می‌دارد و به راستی ارزش انسان و انسانیت در نزد الله تا جایی است که رسول و فرستاده‌اش را به خاطر آن نکوهش می‌کند و هم نشان می‌دهد که برتر و والاتر از آنست که نتواند فرستاده، پیام آور و بنده‌اش را نکوهش و توییح کند، و همان گونه که خداوند در این سوره وعده داد عبدالله بن ام مکتوم مسلمان شد و بزرگان قریش ایمان نیاوردند، در حالی که پیامبر ﷺ به دلیل خصلت بشری دوست داشت بزرگان ایمان بیاورند، ولی چه می‌شود که خواست پیامبر ﷺ یکی نبود و بزرگان قریش نه تنها ایمان نیاوردند بلکه بر دشمنی با دین محمد ﷺ افزودند و حال آن که در فکر پیامبر ﷺ شاید این بود که اگر سران قریش ایمان آورند ثروت و قدرتشان باعث پیشرفت اسلام و آسایش مسلمانان می‌شود. آری سران قریش در مقابل محمد امین قریشی ایستادند ولی آن کور که خداوند به خاطر او پیامبر ﷺ را نکوهش کرد علیرغم نابینایی هجرت کرد و صحابه پیامبر ﷺ شد.

حضرت موسی عليه السلام نیز وقتی غیر عمدی یک قبطی و طرفدار فرعون را می‌کشد اقرار می‌کند که این عملش، عملی شیطانی بوده و شایسته انسانی چون موسی عليه السلام نیست، ﴿فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾ [القصص: ۱۵]. «پس موسی مشتکی بدو زد و او را کشت. گفت: «این کار شیطان است».

موسی همچنین اعتراف می‌کند این عملش گمراهی بود، ﴿قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ﴾ [الشعراء: ۲۰]. «گفت: آن را هنگامی مرتکب شدم که از گمراهان بودم».

بنابراین به درگاه خدا توبه می‌کنند و طلب بخشش می‌کند، ﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي﴾ [القصص: ۱۶]. «من بر خویشتم ستم کردم، مرا ببخش».

حال دانستیم که پیامبران علیرغم این که سعی داشتن عصمت ارادی خود را حفظ کنند ولی در موارد نادر کوتاهی‌هایی از آنها سر زده و خداوند به همین خاطر آنها را گاهی نکوهش و سرزنش کرده است.

با این جواب، سوالی دیگر به ذهن می‌رسد و آن این است که آیا مطالب فوق متضاد اصل نبوت نیست؟ و با بیان این مطالب که در قرآن آمده است آیا خداوند بر تصمیم خود در انتخاب پیامبران و برگزیدن آنها شک نکرده است؟

باید توجه داشت مطالب ذکر شده بافته خیالات فلسفی و کلامی نیست بلکه حقیقت و آیه قرآن است و توجیه آنها برای ارزش دادن به پیامبران، نقض کلام صریح و واضح خداوند است. زمانی که خدا در کتاب هدایت به وضوح پیامبرانش را نکوهش می‌کند و اشتباهات آنها را ذکر می‌کند دلیلی ندارد خلاف آن را با بحث‌های فلسفی و کلامی ثابت کنیم. پیامبران بشر بودند و بشر به علت نوع آفرینش، جایز الخطاست، و اگر پیامبران فرشته بودند برای فرشتگان مبعوث می‌شدند، ﴿قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْسُونَ مُطَمِّئِينَ لَنَزَلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ﴿٩٥﴾ [الإسراء: ٩٥]. «بگو: اگر در روی زمین فرشتگانی بودند که با اطمینان راه می‌رفتند، البته بر آنان نیز فرشته‌ای را بعنوان پیامبر از آسمان نازل می‌کردیم».

آیا حضرت یونس علیه السلام کاری شایسته کرد که قومش را بدون اجازه الهی ترک کرد، یا آدم کاری نیکو کرد که از بهشت اخراج شد؟ آیا کشتن انسان به دست موسی امری پسندیده بود؟

ما نباید کلام الهی را با خیابافی منکر شویم، ولی با وجود همه مطالب پیامبران گناه، خطا و اشتباهی که با نبوت آنها در تضاد باشد انجام ندادند و اگر چنین می‌کردند نبوت از آنها گرفته می‌شد، ﴿قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾ [الأنعام: ٥٦]. «ای پیامبر بگو مرا از پرستش غیر خدا منع نموده‌اند و اگر هوس‌های شما مشرکان را پیروی کنم گمراه می‌شوم».

به طور مثال اگر پیامبران یگانگی خدا، نبوت پیامبران یا معاد، اعتقاد به غیب و ... را منکر می‌شدند این گناهان با نبوت در تضاد است و پذیرفتی نیست و هیچ یک از انبیاء این گونه نبودند و خداوند با علم به این که آنها اصول و فروع و حقیقت دین الهی را رعایت خواهند کرد پیامبران را برگزید ولی در رفتارهای شخصی از عصمت خود ساخته‌ای برخوردار بودند که گاهی به علت بشریت و عدم تساوی با الله از آنها اشتباهاتی سر می‌زد که مسلمانان به دلیل احترام به انبیاء، نام ترک اولی را به این اشتباهات داده‌اند، هر چند عده‌ای معتقدند زمانی که پیامبران بین دو عمل نیکو، بهترین آن را انتخاب نکنند ترک اولی کرده‌اند و آنچه در قرآن از اشتباهات پیامبران آمده ترک اولی است، اما به واقع آیا خوردن آدم علیه السلام از میوه درخت ممنوعه کار شایسته بود؟

آیا کشتن یک انسان که شایسته کشته شدن نیست توسط موسی علیه السلام ترک اولی است و عملی است شایسته؟

در همین جریان کشتن موسی علیه السلام یک قبطنی را، باید توجه داشت اگر موسی علیه السلام آن قبطنی را به عمد می‌کشت دیگر لیاقت پیامبری را نداشت، زیرا کشتن یک انسان که با انسان دیگری درگیری فیزیکی دارد کار غیر انسانی است و اگر موسی علیه السلام به عمد این کار را می‌کرد طبق قانون الهی قصاص می‌شد ولی چون غیر عمدی بود و موسی علیه السلام توبه نیز کرد خداوند گنااهش را بخشید و اندوهش را کاست.

باید توجه داشت هنگام درگیری قبطنی با فرد بنی اسرائیلی، اگر موسی علیه السلام بدون توجه به درگیری از ماجرا می‌گذشت این رفتار شایسته جوانمردی نیست، یا این که آنها را جدا کند و یا آنها را جدا کرده آشتی دهد، که این هر دو نکوست و دومی نکوتر، و یا این که عمدی قبطنی را بکشد که شایسته نبوت نیست یا مشتی کنترل نشده نثار قبطنی کند که به غیر عمد موجب مرگ قبطنی شود، که موسی علیه السلام این عمل را انجام داد و عملی است اشتباه ولی با مقام آینده او منافات ندارد.

بنابراین پیامبران می‌توانند اشتباه کنند و در مواردی اندک اشتباه هم کرده‌اند ولی اشتباهات آنها و خطاهایشان باید در زمینه‌ای باشد که با پیامبری منافات نداشته باشد و البته این گونه نیز بود و هیچ پیامبری از پیامبری عزل نشد زیرا خدا می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد.

اما آیه: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۖ﴾ [النجم: ۳-۴]. «و از سر هوس سخن نمی‌گوید. این سخن بجز وحیی که وحی می‌شود نیست».

آیه‌ایست که در جواب انکار قرآن توسط مشرکان، آمده است و در رابطه با قرآن است و منظور آیه این است که قرآنی که اکنون می‌شنوید سخن شخصی پیامبر ﷺ و ساخته خیالات ایشان نیست بلکه این قرآن کلام الهی و وحی می‌باشد و آنچه که وحی می‌باشد مصون از خطا و اشتباه است.

﴿قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُمْ عَلَيْهِمْ وَلَا آدْرَبْتُمْ بِهِ ۗ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ ۗ﴾ [یونس: ۱۶]. «بگو: اگر خدا می‌خواست آن را بر شما نمی‌خواندم، و [خدا] شما را بدان آگاه نمی‌گردانید. قطعاً پیش از [آوردن] آن، روزگاری در میان شما به سر برده‌ام».

«... زیرا من عمری در بین شما بدون ادعای رسالت زیستم».

و سؤال دیگری که مطرح شد، این که آیا همه گفتار و رفتار پیامبران واجب است اطاعت شود یا نه؟

باید توجه داشت آنچه که به پیامبر ﷺ وحی شده و بر انسانها واجب شده است، واجب است انجام گیرد، حال آن چه اوامری باشد که در قرآن آمده است مانند نماز خواندن و چه آن اوامری باشد که در سنت آمده است مانند شکل نماز خواندن. علاوه بر این، مواردی است که واجب نیست اطاعت شود ولی اگر اطاعت شود بهتر است، و به این موارد سنت‌های مستحبی می‌گویند مانند مسواک زدن که هم خواهش پیامبر ﷺ است و هم موجب سلامتی می‌شود. اما آنچه خارج از محدوده موارد یاد شده باشد رفتارهای شخصی پیامبر ﷺ است و عمل کردن به آنها حکمی ندارد مانند لباس

عربی پوشیدن، حنا کردن سر و خطاب کردن ریش، پوشیدن کفش شبیه کفش‌های پیامبر ﷺ، سوار شتر شدن چون پیامبر ﷺ شتر سواری کرده‌اند و غذا خوردن در حالت نشسته روی زمین به دلیل این که پیامبر ﷺ روی زمین غذا خورده است و حرف «فی» که در آیه‌ی: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱]. آمده است، «فی بعضیه» می‌باشد یعنی این که در رفتارهای شخصی پیامبر ﷺ تقلید و تبعیت از ایشان یا غیر ایشان تفاوت نمی‌کند و گاهی لازم و ضروری است به دلیل مقتضیات زمان همراه علم حرکت کرد و عملکرد شخصی پیامبر ﷺ که مرتبط به وحی نیست را رها کرد.

برای درک بهتر مطلب فوق به موارد زیر توجه کنید...

اگر امروز فردی فاصله مکه تا مدینه را با اسب و شتر بپیماید یا زمانی که از مکه برمی‌گردد سه شبانه روز در غار ثور بماند و از بیراهه به مدینه بیایند به این بهانه که پیامبر ﷺ در زمان هجرت به خاطر ترس از مشرکان چنین کرده ما نیز باید چنین کنیم و این عمل را نشانه نزدیکی به خدا بداند و سنت رسول الله ﷺ قلمداد کند، آیا گفتار و کردار چنین فردی پذیرفته است؟

آیا به راستی اگر پیامبر ﷺ در روزگار ما بود فاصله مکه تا مدینه را با شتر می‌پیمود؟ یا با اسب به جنگ دشمنان می‌رفت و با شمشیر می‌جنگید؟

بنابراین اوامر الهی چه آنها که در قرآن آمده و چه آنهایی که در سنت آمده در همه مکان‌ها و همه زمان‌ها واجب است اطاعت شود.

گفتار و رفتار پیامبر ﷺ که توسط ایشان پیشنهاد شده و خوبی آن با عقل به اثبات رسیده مستحب است و سزاوار اطاعت.

انسانها بنا بر حدیث پیامبر ﷺ که در صحیح بخاری آمده است، «أنتم أعلم بأمور دنیاکم» «در امور دنیایی و پیشرفت‌های مادی و رفتار شخصی آزاد و مختارند».

فلسفه بعثت پیامبران

به راستی هدف از آمدن انبیاء چه بود؟ دلیل بعثت و ارمغان آنها برای بشریت چیست؟ و چه وظایفی برای آنها تعریف شده و در عوض انجام این وظیفه چه می‌خواستند؟

خداوند برای این که قافله‌ی انسانی را از بندگی غیر خود برهاند و همان گونه که دیگر موجودات خدا را عبادت می‌کنند انسان نیز فقط خدا را بپرستد و در سایه پرستش به کمال برسد، مأمورانی از بین خود انسانها که صلاحیت داشتند برگزید و آنها را مأمور هدایت انسانها کرد تا بعد از آمدن انبیاء مردم عذر و بهانه‌ای برای عدم اطاعت خداوند نداشته باشند.

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء: ۱۶۵]. «پیامبرانی که بشارتگر و هشداردهنده بودند، تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بهانه و] حجتی نباشد».

نکته‌ها در آیه فوق:

- ۱- پیامبران بشارت دهنده به بهشت، و بیم دهنده از عذابند.
 - ۲- علت آمدن آنها این است که بندگان بهانه‌ای برای عدم عبادت خدا نداشته باشند.
 - ۳- با ختم نبوت و آمدن همه انبیاء، حجت پایان یافت و دلیلی برای عدم اطاعت و عبادت خدا باقی نمانده است.
 - ۴- مسلمانانی که منتظر آمدن مصلح هستند باید بدانند که مصلح دین جدید نمی‌آورد بلکه اسلام راستینی که پیامبر ﷺ آورد کامل است و هر مصلحی وظیفه‌ای جز پیاده کردن احکام اسلام نخواهد داشت.
- ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ [الإسراء: ۱۵]. «تا برای مردم پیامبری نفرستادیم عذاب‌شان نکردیم».

به راستی که پیامبران برای راهنمایی انسانها آمدند و جز این وظیفه‌ای نداشتند.

﴿فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾ [النحل: ۳۵]. «آیا جز ابلاغ آشکار بر پیامبران [وظیفه‌ای] است».

پیامبران آمدند تا انسانها فقط الله را بپرستند:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶]. «و در حقیقت، در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگوید:] «خدا را بپرستید و از طاغوت بپرهیزید».

آمدند تا شیوه‌ی صحیح زندگی را به انسانها بیاموزند:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ [الحديد: ۲۵]. «همانا ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و ترازو [ی تشخیص حق از باطل] نازل کردیم تا مردم به عدالت بر خیزند».

نکته‌ها در آیه‌ی فوق:

- ۱- پیامبران با نشانه‌های آشکار آمدند و این گونه نبود که فردی به پیامبری انتخاب شود و مردم را راهنمایی نکند بلکه موظف بود مردم را آگاه کند.
 - ۲- کتاب و وسیله سنجش بر پیامبران نازل شد تا به وسیله آنها سره از ناسره و خالص از ناخالص مشخص شود.
 - ۳- وظیفه‌شان راهنمایی مردم به راستی و عدالت بود.
- و آمدن پیامبران لطفی از جانب خدا بود:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۷]. «و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم».

اولین کلام پیامبران: اولین و بزرگترین سخن و دعوت پیامبران توحید و خداپرستی بود و شعار همه آنها این است: ﴿إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۷﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿۱۸﴾﴾ [الشعراء: ۱۰۷-۱۰۸]. «همانا پیامبری امانت دارم، پس تقوای خدا را نگه دارید و مرا اطاعت کنید»

نوح عليه السلام، هود عليه السلام، صالح عليه السلام، لوط عليه السلام، شعيب عليه السلام و ... با این هدف به سوی مردم برانگیخته شدند.

وظیفه انبیاء: مأمور بودند جز خدای یگانه را نپرستند، ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا﴾ [التوبة: ۳۱]. «در حالی که مأمور نبودند مگر اینکه معبود یگانه را که هیچ معبودی جز او نیست بپرستند».

پیامبران بشارت دهنده و بیم‌کننده، ﴿وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ﴾ [الأنعام: ۴۸]. «و پیامبران را جز مژده دهنده و بیم‌رسان نمی فرستیم».

پیامبران شاهد، بشارت و بیم‌دهنده، ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا﴾ [الفتح: ۸]. «ما تو را گواه و مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستادیم».

پیغام خدا را به انسان می‌رسانند و نصیحت کننده‌اند، ﴿أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۶۲]. «پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم، و برای شما خیرخواهی می‌کنم».

باید توجه داشته باشیم که محدوده وظایف انبیاء در قرآن مشخص شده است،

﴿مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ﴾ [المائدة: ۹۹]. «پیامبر جز پیام رسان نیست».

﴿وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ﴾ [الأنعام: ۱۰۷]. «ای پیامبر تو وکیل مردم نیستی».

و به راستی پیامبران فقط آمدند تا مردم بهانه‌ای برای پرهیز از خدا پرستی نداشته باشند و زندگی صالحی را به اختیار خود بسازند، ﴿قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرَّسُولِ مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ﴾ [المائدة: ۱۹]. «بی‌تردید رسول ما پس از روزگار فترت و خلأ پیامبران به سوی شما آمد [و آنچه را مورد نیاز دنیا و آخرت شماست] برای شما بیان می‌کند که [روز قیامت در پیشگاه خدا] نگوید: برای ما هیچ مژده‌دهنده و بیم‌رسانی نیامد».

پاداش انبیاء: اما پیامبران در برابر انجام این وظایف از مردم چیزی نمی‌خواستند، نه ثروت نه مال و حکومت و ... ، اعمال آنها برای خدا بود و جز از خدا انتظار پاداش نداشتند،

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ [الأنعام: ۹]. «بگو: در برابر رسالتم پاداشی از شما نمی‌خواهم».

﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا﴾ [هود: ۲۹]. «از شما [در برابر ابلاغ رسالتم] هیچ پاداشی نمی‌خواهم».

﴿وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ﴾ [یوسف: ۱۰۴]. «و در حالی که هیچ پاداشی [در برابر ابلاغ قرآن] از آنان نمی‌خواهی».

حال دانستیم پیامبران پاداشی نمی‌طلبند، مال و مقامی را نمی‌جویند و برای همین است که وقتی مشرکان به پیامبر وعده‌ی مال و مقام و همسر و ... دادند تا از رسالتش دست بردارد فریاد آورد که اگر خورشید را در دستش و ماه را در دست چپش بگذارند حاضر نیست دست از مأموریتش بردارد و لذا سال‌ها سختی و مشقت را به جان خرید؛ پیامبران اگر مزدی بخواهند نزدیکی راه و روش ما به آنان است و این باز به سود ماست، بنابراین با نزدیکی راه و روش به پیامبر سعی می‌کنیم حق رسالت ایشان را در حد توان ادا کنیم و از نزدیک‌ترین افراد به ایشان باشیم.

﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ [ال عمران: ۶۸].

«مسلماً نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم [از جهت پیوند وانتساب معنوی] کسانی‌اند که [از روی حقیقت] از او پیروی کردند، و این پیامبر و کسانی که [به او] ایمان آورده‌اند».

وظیفه‌ی و پاداش پیامبران در آیه‌ی ۸۸ سوره‌ی هود بسیار زیبا ترسیم شده است، ﴿إِنْ أُريدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ﴾ [هود: ۸۸]. [مقصود پیامبران اصلاح انسان تا حد توان پیامبر است و توفیقش با خداست].

علت ختم نبوت

سلسله‌ی انبیاء از حضرت آدم علیه السلام شروع شود و مانند یک پدر مهربان دست کودک بشریت را گرفت تا آنجا که کودک به بلوغ رسید، آن گاه خداوند میراث‌های آسمانی را تمام و کمال به دست بشریت سپرد و به بشر گفت: من نعمتم را بر تو تمام کردم و راه را از چاه به تو نشان دادم از این به بعد باید خودت به تنهایی ادامه مسیر دهی. اتمام نعمت الهی مصادف بود با دوران پیامبری محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که خاتم پیامبران و آخرین‌شان بود و با وفات ایشان مسئولیت پاسداری از دین بر دوش بشریت غیر متصل به وحی واگذار شد.

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾
[المائدة: ۳]. «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم».

دین خدا چه در دورانی که پیامبر و معصومی بر کره زمین زنده بود و چه در زمانی که پیامبری زنده بر کره زمین نبود، یک دین بود و آن اسلام بود ولی نه اسلام کامل، و هنوز اسلام کامل و تکمیل نشده بود و همین عدم تکمیل دین در دوره‌های متفاوت باعث تولد شرایع متفاوت می‌شد، برای همین است که روزه سکوت در نزد قوم عیسی علیه السلام متداول است و حال آن که مسلمان چیزی به اسم روزه سکوت ندارد، حتی روش نماز خواندن و نیایش نیز کامل‌تر شد به طوری که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم سال‌ها به سوی بیت المقدس نماز خواند و ...

تا بلاخره در دوره آخرین پیامبر بسیاری از مواردی که برای کمال دین لازم بود بر بشریت نازل و دین در اوج به دست بشر بالغ سپرده شد.

با نگاهی گذرا به دوران پیامبران متوجه می‌شویم در دوره‌هایی چند پیامبر همزمان برای راهنمایی مردم مبعوث می‌شدند، عیسی علیه السلام، زکریا علیه السلام، یحیی علیه السلام در یک دوره، موسی علیه السلام، شعیب علیه السلام و هارون علیه السلام در یک دوره، ابراهیم علیه السلام و لوط علیه السلام همزمان،

و ... در دوره‌های نیز خبری از پیامبران نبود و مردم مأمور بودند در عین انتظار برای آمدن پیامبر جدید، از دستورات پیامبران قبلی اطاعت کنند. به طور مثال فاصله زمانی پیامبر گرامی اسلام تا پیامبر قبل از ایشان فراوان است و به درستی معلوم نیست. ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرَّسُلِ﴾ [المائدة: ۱۹]. «ای اهل کتاب، در زمانی که خبری از آمدن پیامبران نبود، پیامبری به سوی شما آمد».

در این فاصله تا آمدن آخرین پیامبر، مردم از رهنمودهای ابراهیم علیه السلام موسی علیه السلام عیسی علیه السلام و ... بهره می‌جستند هر چند که فراوان از راه آن‌ها منحرف گشته بودند. نکته: در دوره پیامبران علیرغم فراوانی انبیاء در بعضی زمان‌ها هیچ انسان معصوم و متصل به وحی در روی زمین پیدا نمی‌شد، بنابراین در این زمان‌ها _ دوره آمدن پیامبران _ گاهی پیش می‌آمد که هیچ انسان زنده‌ی واجب اطاعه بر کره زمین نبود ولی دین خدا همیشه در جریان بود.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان آخرین پیامبر زمانی مبعوث شدند که مدت زیادی شاید حدود پنج قرن از آمدن پیامبری خبری نبود، امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «خدا او [پیامبر صلی الله علیه و آله] را زمانی مبعوث فرمود که با زمان پیامبران فاصله زیادی داشت و مردم از نیکوکاری فاصله گرفته، و امت‌ها به جهل و نادانی گرفتار شده بودند.» خطبه‌ی ۹۴ نهج البلاغه، ترجمه‌ی دشتی.

و با بعثت ایشان دوره پیامبری به کمال و پایان خود رسید. نکته جالب در رابطه با آخرین پیامبر این است که ایشان قبل از انتخاب در غار حراء نمی‌دانست روزی پیامبر می‌شود و به او کتاب می‌دهند. ﴿وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّنَ رَبِّكَ﴾ [القصص: ۸۶]. «و تو امیدوار نبودی که بر تو کتاب القا شود، بلکه این رحمتی از پروردگار تو بود».

﴿مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَٰكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾ [الشوری: ۵۲]. «تو نمی‌دانستی کتاب چیست و نه ایمان [کدام است؟] ولی آن را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن راه می‌نماییم».

سؤالی که ممکن است مطرح شود این است که از کجا باید دانست پیامبر ﷺ آخرین پیامبر خداست؟

در قرآن در سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۴۰ به وضوح آمده است که پیامبر اسلام ﷺ آخرین پیامبر خداست.

«خاتم النبیین»، در سنت و کلام رسول ﷺ نیز به این اشاره شده است، امام علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «با وفات پیامبر ﷺ رشته پیامبری و فرود آمدن پیام و اخبار آسمانی گسست در حالی که با وفات پیامبران دیگر قطع نمی‌شود». خطبه‌ی ۲۳۵ نهج البلاغه، ترجمه‌ی محمد دشتی.

عقل نیز با کامل شدن دین، انسان را به ختم نبوت رهنمون می‌کند.

اما دلایل ختم نبوت:

۱- با بعثت پیامبر اسلام ﷺ، شاهکار خلقت بشریت و بهترین انسان مخلوق وارد وادی راهنمایی انسانها گشت، بشری که نه چون او خلق شده و نه خلق خواهد شد، بنابراین با رسالت ایشان شایسته و زیباست که خدا سلسله پیامبری را نیز به کمال رساند و تکمیل دین به دست برترین بشر باشد. انسانی که نمونه کامل اخلاق است، ﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ [آل عمران: ۱۵۹]. «ای محمد، اگر تند خو و سنگدل بودی مردم از پیرامونت پراکنده می‌شدند».

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [القلم: ۴]. «ای پیامبر تو به اخلاق نیکو آراسته شده‌ای».

۲- کامل‌ترین کتاب و راهنما و برنامه زندگی بشری که بنابر وعده‌ی خداوند از هر گونه تحریف مصون خواهد ماند، در این دوره نازل گشت و آیه‌ی ۹ سوره‌ی حجر ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]. به ما اطمینان می‌دهد که می‌توانیم. بدون نگرانی از تحریفات وارد شده به این کتاب مراجعه کرد و با آمدن این برنامه دیگر نیازی به تجدید وحی نیست، و عقل انسان با در دست داشتن این برنامه موظف بود راه خود را بدون حضور پیامبران پیدا کند، راهی که توسط برنامه الهی مشخص و روشن است.

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ [الإنسان: ۳]. «ما راه درست را به شما نشان دادیم، پس به اختیار شماس که به راه آید یا بیراهه روید».

۳- احکام الهی با آمدن قرآن و سنت رسول الله ﷺ تکمیل شد و دینی کامل‌تر از اسلام نخواهد آمد.

۴- با وجود موارد ذکر شده، صلاحیت انسانها و رشد و بلوغ فکری انسانها نیز یکی از عوامل ختم نبوت بود و عقل انسان در این زمان توانایی رهبری جامعه را با در دست داشتن قرآن و سنت به دست آورد و اجتهاد نیز به عنوان راه گشایش آنچه در قرآن و سنت نیامده به عقل واگذار شد، البته در اجتهاد باید قرآن و سنت ملاک قرار گیرد.

انسانهایی که هزار و چهارصد سال پیش به پیامبر ﷺ ایمان آوردند هر چند از لحاظ پیشرفت علمی به مرز انسانهای امروزی نمی‌رسیدند ولی در رابطه با رعایت حریم اخلاقی و حقوق بشری، انسانهای کامل و نمونه بودند تا جایی که به عنوان الگو، شاهد و گواه انسانهای دیگر در همان دوره و دوره‌های بعدی به شمار می‌رفتند. ﴿هُوَ سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ [الحج: ۷۸]. «او بود که قبلاً شما را مسلمان نامید، و در این [قرآن نیز همین مطلب آمده است] تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید».

و چون کتاب، دین، احکام الهی و پیامبر برگزیده و عقل انسان همزمان کامل شدند، انسان صلاحیت لازم برای حفظ دستورات الهی را به دست آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در مدینه، مدینه‌ای فاضله ساخت تا مردم از آن الگو بگیرند، ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]. «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده‌اید: به کار پسندیده فرمان می‌دهید، و از کار ناپسند بازمی‌دارید، و به خدا ایمان دارید».

و چون جامعه انسانی کامل نیز به همه بشریت عرضه شد نبوت ختم گردید، ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقرة: ۱۴۳]. «و بدین‌گونه شما را امتی میانه قرار دادیم، تا بر مردم گواه باشید؛ و پیامبر بر شما گواه باشد».

با آغاز رهبری عقل و عدم نیاز به تجدید وحی و نبوت دوره‌ای جدید در حیات بشریت آغاز گردید.

دوره‌ای که هر چند به وحی و تجدید نبوت نیاز نیست ولی به دین و رهنمودهای آن نیاز بیشتری است و عقل در سایه قرآن و سنت می‌تواند راهگشا باشد و اگر دین را از زندگی بشریت کنار گذاریم در دوران حکومت عقل به بن بست می‌رسیم.

بنابراین تا ابد خدا هست و نمی‌توان خدا را در زندگی نادیده گرفت، دین خدا تا رستاخیز اسلام است و تغییر و تبدیلی در آن رخ نمی‌دهد، ولی نبوت، وحی و اتصال به علم بالا برای راهنمایی انسانها تکرار نخواهد شد و این یعنی ختم نبوت و کمال انسانیت.

امام شناسی

خداوند از میان بندگان خود انسان‌هایی را برگزیده که در طول تاریخ همواره از کیان اسلام دفاع می‌کنند و مسئولیت سنگین دفاع از قرآن و سنت را بر عهده دارند.

امامان در هر دوره به هدایت انسانها می‌پردازند و سعی‌شان بر این است تا مشکلات مردم و ملت‌ها را برطرف کنند.

پیرو واقعی امام نیز فردی است که راه و روشش نزدیک به سیره‌ی امام علیه السلام باشد، به طور مثال آنان که نماز نمی‌خوانند و خود را پیرو امام می‌دانند، خودشان را فریب می‌دهند، و امام علیه السلام از چنین افرادی بیزار است، حدیثی از امام باقر علیه السلام در وسایل الشیعه آمده است با این مضمون «خدا را سوگند که ما از جانب الله برائتی نداریم و میان ما و خداوند رابطه‌ی خویشاوندی نیست و ما را بر خدا حجتی نیست و جز به عبادت و طاعت الهی به خدا نزدیک نمی‌شویم، پس هر یک از شما که خدا را نافرمانی کند، ولایت ما سودش نرساند.»^(۱)

امام علی علیه السلام در حکمت ۹۶ نهج البلاغه می‌فرماید: «نزدیک‌ترین مردم به پیامبران، داناترین آنان است به آنچه آورده‌اند، دوست محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را عبادت کند هر چند پیوند خویشاوندی او دور باشد و دشمن محمد صلی الله علیه و آله کسی است که خدا را نافرمانی کند، هر چند خویشاوند نزدیک او باشد.»

مکتب اهل بیت مکتب سؤال است، مکتب اندیشیدن است، و پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام مأمور به پاسخ‌گویی‌اند.

من شیعه حق دارم از امامم و مرجعم جواب بخواهم و مرجع با دلیل جواب می‌دهد نه با این که چون فلانی گفت پس درست است.

اسلام دین منطقی است نه دین اجبار به بعد دیگر از شخصیت ائمه می‌پردازیم بعضی از نظریه پردازان مکتب تشیع از فرط علاقه به مکتب اهل بیت سعی کرده‌اند از ائمه بزرگ مکتب شیعه، شخصیت‌های اسطوره‌ای و فوق بشری، موجودی فراتر از انسان

۱- «والله ما معنا من الله براءة، ولا بیننا وبين الله قرابة، ولا لنا على الله حجة، ولا نتقرب إلى الله إلا بالطاعة، فمن كان منكم مطيعاً لله تنفعه ولا يتنا، ومن كان منكم عاصياً لله لم تنفعه ولا يتنا.»

و پایین‌تر از الله بسازند و این باعث شده مکتب اهل بیت از سوی بدخواهان به مذهب دروغ و غلو متهم شود.

باید توجه داشت که اولاً نظریه پردازان مکتب تشیع متصل به وحی نیستند که عاری از خطا و اشتباه باشند، هم چنان که بسیاری از نظریه‌ی پردازان اهل سنت اشتباهاتی دارند و دوم این که بیشتر نظریه پردازان مکتب اهل بیت از نزدیک ائمه را دیدار نکرده و در محضر آنها تحصیل نکرده‌اند، و برای شناخت شخصیت ائمه سیره و سخنان آنها و مهم‌تر از آن قرآن ملاک است زیرا قرآن طبق اعتقاد شیعه و همه‌ی مسلمانان ثقل اکبر است و سنت پیامبر و سیره‌ی اهل بیت که برگرفته از سنت رسول خداست، ثقل اصغر.

باید توجه داشت که ائمه شیعه یکی پس از دیگری، الگوی زنده‌ی انسان شایسته بر روی زمین بودند و رفتار و کردار آنها بسیار نزدیک به رفتار نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله بود، بنابراین ائمه علیهم السلام انسان بودند، قادر به گناه ولی با شناختی که از خدا پیدا کرده بودند برای خود و به اراده‌ی خود به لطف الله معصومیتی خود ساخته کسب کرده بودند.

البته باید توجه داشت که شاگرد و فردی که در خانه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ شده، باید امام علی علیه السلام شود و در غیر این صورت جای تعجب دارد، امام علی علیه السلام را پیامبر صلی الله علیه و آله تربیت می‌کند و امام حسن علیه السلام را امام علی علیه السلام و ...

اکنون به سراغ وصیت نامه‌ی امام علی علیه السلام که به فرزندش امام حسن علیه السلام نوشته می‌رویم تا متوجه شویم که معلمی چون امام علی علیه السلام چون امام حسن علیه السلام را تربیت می‌کند، و به راستی جور استاد به ز مهر پدر.

«پسرم هنگامی که دیدم سالیانی از من گذشت و ... به نوشتن وصیت برای تو شتاب کردم و ارزش‌های اخلاقی را برای تو برشمردم. پیش از آن که اجل فرا رسد و رازهای درونم را به تو منتقل نکرده باشم ...، زیرا قلب نوجوان چونان زمین کاشته نشده، آماده‌ی پذیرش هر بذری است که در پاشیده شود؛ پس در تربیت تو شتاب کردم، پیش از آن که دل تو سخت شود و ... من به اندازه‌ی پیشینیان عمر نکرده‌ام اما در کردار آنها نظر افکندم

و ...، بلکه با مطالعه‌ی تاریخ آنان گویا از اول تا پایان عمرشان با آنان بوده‌ام ...، پس قسمت‌های روشن و شیرین زندگی آنان را از دوران تیرگی شناختم و ...، و از هر حادثه‌ای زیبا و شیرین آن را برای تو برگزیدم و ناشناخته‌های آن را دور کردم، پس آن گونه که پدری مهربان نیکی‌ها را برای فرزندش می‌پسندد من نیز بر آن شدم تو را با خوبی‌ها تربیت کنم، زیرا در آغاز زندگی قرار داری، تازه به روزگار روی آورده‌ای، نیتی سالم و روح باصفا داری.

پس در آغاز تربیت تصمیم گرفتم تا کتاب خدای توانا و بزرگ را همراه با تفسیر آیات به تو بیاموزم و شریعت اسلام و احکام آن از حلال و حرام به تو تعلیم دهم و به چیز دیگری نپردازم، اما از آن ترسیدم که مبادا رأی و هوایی که مردم را دچار اختلاف کرد و کار را بر آنان شبهه ناک ساخت به تو نیز هجوم آورد، گر چه آگاه کردن تو را نسبت به این امور خوش نداشتم اما آگاه شدن و استوار ماندن را ترجیح دادم تا تسلیم هلاکت‌های اجتماعی نگردی و امیدوارم خداوند تو را در رستگاری پیروز گرداند و به راه راست هدایت فرماید». (نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱ ترجمه‌ی محمد دشتی)

به نظر من افرادی که با غلو در زندگی ائمه علیهم السلام سعی دارند به تبلیغ مکتب اهل بیت بپردازند به دست خود تیشه به ریشه‌ی این مکتب زیبا می‌زنند، زیرا غلو و اسطوره سازی شاید به دلیل علاقه‌ی عوام به اسطوره باعث رضایت آنها شود ولی نخبگان و اندیشمندان شیعه از آن رنج می‌برند و از این رفتار احساس رضایت نمی‌کند، از سوی دیگر اندیشمندان مذاهب اسلامی دیگر به مکتب اهل بیت به دیده‌ی مکتب خرافات می‌نگرند و شیعیان را انسان‌های ساده دل و زود باور به حساب آورده و از سوی دیگر خود ائمه علیهم السلام در زمان حیات‌شان این رفتار را نمی‌پذیرفتند و از کسانی که آنها را شبه خدا و فراتر از حقیقت‌شان معرفی می‌کردند متنفر بودند، امام علی علیه السلام با تفکر سبائیه‌ی در زمان حیات‌شان مبارزه کردند و ائمه علیهم السلام همواره اعلام بندگی و عبدالله می‌کردند.

در اعتقاد اصیل مکتب اهل بیت ائمه علیهم السلام شریک و شبیه الله نیستند، بلکه بندگان صالح الله بوده و هیچ شیعه‌ای به خود اجازه نخواهد داد آنها را هم شأن و هم کفو الله بداند زیرا همه‌ی شیعیان به آیه‌ی: ﴿وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ [الإخلاص: ۴]. «و هیچ کس او را همتا نیست» معتقدند.

همانگونه که پیامبر صلی الله علیه و آله چه از طریق وحی و چه با استفاده از تجربیات دیگران به آگاهی‌هایی دست یافته بود ائمه علیهم السلام نیز در محضر پدران‌شان کسب علم کرده‌اند و برای آنها نیز نابرده رنج، گنج مهیا نشده است، در قرآن آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله از داستان زندگی یوسف آگاهی نداشتند، بلکه الله ایشان را در زمان رسالت‌شان آگاه کردند. ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ﴾ [یوسف: ۳]. «ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم، بر تو حکایت می‌کنیم، و تو قطعاً پیش از آن از بی‌خبران بودی».

متأسفانه بعضی از نویسندگان مکتب تشیع به دلیل این که نتوانستند دلیل اصلی برخی از رفتارهای امامان را بیابند، ناآگاهانه این بزرگواران را به دروغ‌گویی و ریاکاری متهم کرده‌اند، به طور مثال بیعت امام علی علیه السلام با خلفا را تقیه برمی‌شمارند و حال آن که امام وقتی که دیدند مردم با خلفا بیعت کردند ایشان نیز برای حفظ وحدت جامعه، بیعت را وظیفه‌ی خویش دیدند و با رضایت کامل با خلفا بیعت کردند و هم دوش دیگر مسلمانان در فتوحات و موفقیت‌های امپراتوری اسلامی نقش واضح داشتند و خلیفه‌ی دوم عمر فاروق، امام را به عنوان برترین مشاور خود برگزیده بود و حکومت اسلامی در دوره‌ی خلفا از هوش و استعداد امام علی علیه السلام بهره‌های فراوان برد.

امام علی علیه السلام اگر به اجبار با خلفا بیعت کرده بود چرا در زمان حمله شورشیان به خانه‌ی خلیفه‌ی سوم نه تنها با شورشیان همکاری نکرد بلکه حتی فرزندانش را محافظ خانه‌ی خلیفه قرار داده بود در صورتی که اگر امام علی علیه السلام ریاکارانه با خلفا بیعت کرده

بود شایسته بود در زمانی که قدرت عثمان کاهش یافته بود با شورشیان بر ضد خلیفه متحد می‌شد و یا لااقل از خلیفه دفاع نمی‌کرد.

اگر معتقد باشیم تقیه چیزی جز ریا و دروغ نیست به واقع با تمام ارزش‌های اخلاقی مبارزه کرده‌ایم و نظریه‌ی نسبی بودن اخلاق را تأیید کرده‌ایم، و اگر نظریه‌ی نسبی بودن اخلاق را بپذیریم بسیاری از کارهای غیر اخلاقی توجیه پذیر شده و نباید به نام تقیه نسبی بودن اخلاق را قبول کرد، زیرا در مکتب اهل بیت دروغ همیشه دروغ است و هیچ گاه دروغ زیبا نمی‌شود و اگر راست مفسده‌ای داشته باشد سکوت راه چاره است به قول معروف نباید دروغ گفت و نه لازم است همه چیز را گفت.

برای بیان حقیقت تقیه به سخن امام علی علیه السلام در نهج البلاغه استناد می‌کنیم، ایشان در خطبه‌ی ۱۰۸ می‌فرماید: «رهبر جامعه باید با مردم به راستی سخن گوید و پراکندگی مردم را به وحدت تبدیل کند».

حال دانستیم که تقیه‌ی مورد تأیید مکتب اهل بیت، اجازه‌ی ریا و دروغ به رهبر جامعه نمی‌دهد، بنابراین به پیروان آنها نیز دروغ و ریا را تجویز نمی‌کند و اتهام ریاکاری و دروغ پردازی به پیروان امام علی علیه السلام بی‌انصافی و غیر واقعی است.

آیا مؤسس مکتب اهل بیت با دو چهره در بین مردم حاضر می‌شد در حالی که خودش می‌فرماید: «کسی که با مردم به دو چهره ملاقات کند و یا در میان آنان به دو زبان سخن گوید و از این کار توبه نکند، هر چند خود را به زحمت اندازد و عملش را خالص گرداند فایده‌ای نخواهد داشت». خطبه‌ی ۱۵۳

آیا تقیه یعنی جواز دروغ و ریا در حالی که امام می‌فرماید: «هرگز کلمه‌ای از حق نپوشاندم و هیچ گاه دروغ نگفتم». خطبه‌ی ۱۶

امام در خطبه‌ی ۸۶ می‌فرماید: «از دورغ برکنار باشید که با ایمان فاصله دارد».

امام نه از خلفا می ترسید که به زور بیعت کند و نه تقیه‌ی پاک را به ریا و دروغ معاذالله ناپاک می کرد، امام آشکارا در حضور خلفا اعلام می داشت که شایسته‌ترین برای خلافت است و از این نه قصد فساد داشت و نه ترسی به دل راه می داد.

اگر تقیه تحریف شود و معتقد باشیم که ائمه علیهم‌السلام رفتارهایی کاملاً متضاد داشته‌اند این کمال بی انصافی در حق ائمه و توهین به ایشان است و نشانگر ناآگاهی ما از آیات قرآن است، زیرا ناآگاهانه به سردمداران دین اسلام صفت نفاق داده‌ایم و نعوذبالله معتقد شده‌ایم به این که ائمه علیهم‌السلام بر زبان می‌آورند آنچه نیست در قلب‌هایشان و حال این که صفتی است که قرآن به منافقان داده‌است، «يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ» [آل عمران: ۱۶۷]. «به زبان خویش چیزی می‌گفتند که در دل‌هایشان نبود».

مبحث تقیه را با توجه به اهمیتی که دارد از منظر دیگر بررسی می‌کنیم.

اگر معتقد باشیم که از ائمه دو رفتار کاملاً متضاد که یکی دیگری را نفی می‌کند سرزده بنابراین کدام رفتار ائمه باید ملاک قرار گیرد و آیا مردم عوام از دو رفتار متضاد سردرگم نمی‌شوند، آیا در صورتی که رهبر انقلاب ایران و همراهانش در مقابل حکومت پهلوی قد خم نکردند و حاضر به تأیید چنین حکومتی نشدند و حال آن که شاگرد مکتب ائمه هستند آیا اساتید مکتب اهل بیت و مؤسس این مکتب امام علی علیه‌السلام حتی در ظاهر حکومت جور را تأیید می‌کند؟!.

بنابراین تقیه رهبر باعث سردرگمی عوام نباید شود و رهبران اسلام در هر برحه‌ای از زمان نباید به گونه‌ای عمل کنند که مردم گمراه شوند.

﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۶۸]. «در حقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند، و این پیامبر و کسانی که ایمان آورده‌اند».

قرآن مهاجرین و انصار که اصحاب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودند را این گونه وصف می‌کند، ﴿وَالسَّبِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ

وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۰۰﴾ [التوبة: ۱۰۰]. «آنان (که بر دیگران در اسلام و عبادت خدا و ...) پیشی گرفته‌اند، چه مهاجرین و چه انصار و آنان که پیرو راستین مهاجرین و انصار شدند، خداوند از همه‌ی آنها راضی شد و برای آنهاست باغ‌هایی با نهرهای جاری در بهشت که همیشه در آن باقی خواهند ماند و به راستی این رستگاری بزرگی.»

در جایی دیگر خداوند اصحاب محمد ﷺ را به خشوع و خضوع فراوان در برابر الله وصف می‌کند و حتی می‌فرماید که از اصحاب محمد ﷺ حتی در انجیل و تورات تعریف شده است، ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹]. «محمد ﷺ پیامبر خداست؛ و کسانی که با اویند، بر کافران، سختگیر [و] با همدیگر مهربانند.»

امام علی در نهج البلاغه این چنین از اصحاب پیامبر ﷺ دفاع می‌کند:

«در رکاب پیامبر خدا ﷺ بودیم و با پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود جنگ می‌کردیم، ... پس آن گاه که خدا راستی و اخلاص ما را دید، خواری و ذلت را بر دشمنان ما نازل و پیروزی را به ما عنایت فرمود، ...» خطبه‌ی ۵۶.

در این خطبه امام علی علیه السلام از یاران پیامبر ﷺ تمجید کرده و از کوفیان که سپاه ایشان بودند گلایه می‌کند.

در خطبه‌ی ۹۷ نهج البلاغه کوفیان و سپاهیان را با اصحاب رسول الله ﷺ مقایسه می‌کند، «من اصحاب محمد ﷺ را دیدم، اما هیچ کدام از شما را همانند آنان نمی‌نگرم. آنها صبح می‌کردند در حالی که موهای ژولیده و چهره‌های غبار آلوده داشتند، شب را تا صبح در حال سجده و قیام به عبادت می‌گذراندند و پیشانی و گونه‌های صورت را در پیشگاه خدا بر خاک می‌ساییدند، با یاد معاد چنان ناآرام بودند، گویا بر روی آتش ایستاده‌اند. بر پیشانی آنها از سجده‌های طولانی، پینه بسته بود، اگر نام خدا برده می‌شد چنان می‌گریستند که گریبان‌های آنان تر می‌شد و چون درخت در روز تند باد

می‌لرزیدند، از کیفی که از آن بیم داشتند یا برای پاداشی که به آن امیدوار بودند». ترجمه‌ی محمد دشتی.

در خطبه‌ی نهج البلاغه ۱۰۴ امام علیه السلام می‌فرماید که پیامبر صلی الله علیه و آله به جز عده‌ای معدود همه را هدایت کرد و به رستگاری رساند، «... پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با یارانش به مبارزه با مخالفان پرداخت تا آنان را به سر منزل نجات کشاند، ... جز آنان که راه گمراهی پیمودند و در آنها خیری نبود، همه را نجات داد و ...». ترجمه‌ی محمد دشتی.

ایشان در وصف یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ما با پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم و همانا جنگ و کشتار گرداگرد پدران، فرزندان، برادران و خویشاوندان ما دور می‌زد، اما از وارد شدن هر مصیبت و شدتی جز بر ایمان خود نمی‌افزودیم، و بیشتر در پیمودن راه حق و تسلیم بودن در برابر اوامر الهی و شکیبایی بر درد جراحات‌های سوزان مصمم می‌شدیم». خطبه‌ی ۱۲۲، مترجم محمد دشتی.

در خطبه‌ی ۱۹۷ نهج البلاغه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را حافظان اسرار ایشان معرفی می‌کند. امام سجاد علیه السلام در نیایش چهارم صحیفه از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه تعریف می‌کند، «پروردگارا رحمت بر آنان که پیروان انبیاء و تصدیق‌کنندگان پیامبرانند، آنان که با اشتیاق قلبی و در پرتو حقایق ایمان به پیامبران روی آوردند و ...

پروردگارا یاران محمد صلی الله علیه و آله به خصوص آنان که شرط مصاحبت و همراهی با او را به خوبی ادا کردند و ... آنچه را در راه تو و برای تو از دست دادند از یاد مبر و به خشنودی خود آنها را خشنود ساز، ...

پروردگارا آنان را به خاطر این که در راه تو از شهر و دیار و قوم خویش دور شدند و از وسعت و رفاه به فقر و سختی هجرت کردند پاداش بده و ... پروردگارا به تابعین بهترین اجر و پاداش را عطا کن ...، آنان که راه و روش اصحاب را پیش گرفتند و ...».

بنابر مطالب ذکر شده به صراحت مشخص است که پیروان علی علیه السلام هیچ گاه به شاگردان مکتب رسول الله صلی الله علیه و آله توهین نمی‌کنند و نخواهند کرد و نباید عمل عده‌ای عوام

و طرفدار تفرقه را به حساب شیعیان اصیل مکتب اهل بیت گذاشت، آیا در صورتی که مسیحیان به حواریون عیسی علیه السلام افتخار می‌کنند و یهودیان به شاگردان موسی علیه السلام احترام می‌گذارند مگر من شیعه‌ی پیرو مکتب امام علی علیه السلام می‌توانم به شاگردان و حواریون محمد صلی الله علیه و آله توهین کنم، لذا من هم به اصحاب پیامبرم عشق می‌ورزم آنانی که در رکاب پیامبر سال‌ها جنگیدند و زندگی‌شان را وقف اسلام کردند.

پس در نتیجه مکتب اهل بیت به همه‌ی آنها که شاگردی پیامبر صلی الله علیه و آله را کردند و مسلمان و مؤمن، دار دنیا را ترک کردند احترام می‌گذارد و این احادیثی که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را به سه یا پنج یا دوازده نفر یا اندکی بیش از این محدود می‌کنند، نمی‌تواند صحیح باشد، زیرا از یک سو فقط تعداد شیعیان امام علی علیه السلام و بنی‌هاشم در این دوره بالغ بر صدها نفر بود که مقداد، سلمان، ابوذر، ابی بن کعب، صهیب رومی، عبدالله بن عباس و پدرش عباس عموی پیامبر، عثمان بن حنیف و برادرش، عمار رضی الله عنه و ... از بزرگان درجه‌ی یک اینان بودند و از سوی دیگر اعتقاد به ارتداد اصحاب رسول صلی الله علیه و آله یعنی زیر سؤال بردن قرآن و این که آیا قرآن توسط عده‌ای مرتد جمع آوری شد و آیا اقتدار و پیشرفت اسلام بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به وسیله‌ی عده‌ای مرتد رقم خورد.

فصل سوم: تفاوت خالق و مخلوق

در این فصل تلاش می‌کنیم گوشه‌ای از برتری‌های الله بر مخلوقاتش را بیان کنیم و ثابت می‌کنیم که مخلوقات خدا هرچند محترم و والا مقام باشند ولی بنده و مخلوق خدایند و هیچ انسان یا موجودی در هر درجه‌ای نمی‌تواند خدا شود و صفاتی را که فقط به الله اختصاص دارد نمی‌توان به بندگان نسبت داد. آنچه مسلم است همان گونه که پیامبران به خاطر تقوا بر سایرین برتری دارند و در قرآن آمده است و انسانهای دیگر در رفتار و کردار با آنها فاصله دارند همان طور پیامبران در ذات و صفات با الله بی نهایت فاصله دارند و به واقع یکی دانستن، هم شأن پنداشتن و مقایسه آنها با الله غیر عقلانی است.

اما دلیل پرداختن به این موضوع در این فصل این است که متأسفانه عده‌ای سعی دارند فاصله بین الله با مخلوقاتش را بردارند و الله را تا حد مخلوقاتش تنزل داده مانند یهودیان که به کشتی گرفتن الله با یعقوب نبی و شکست الله از یعقوب عليه السلام معتقدند و یا افرادی که مخلوقات الله را به اندازه الله بزرگ شمرده در تکریم آنها غلو کرده و برای الله در بعضی صفات شریک آورده‌اند که مسیحیان نمونه‌ی بارز این گروه هستند و در قرآن غلو در دین توسط اهل کتاب نکوهش شده است.

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ﴾ [النساء: ۱۷۱].

«ای اهل کتاب، در دین خود غلو مکنید، و در باره خدا جز [سخن] درست مگویید.»

﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ﴾ [المائدة: ۷۷]. «بگو: ای اهل

کتاب، در دین خود بناحق گزافه‌گویی نکنید.»

مسلمانان نیز باید توجه داشته باشند که نه بی احترامی آنها به بزرگان دین اسلام پذیرفته است و نه تقدیس خدا گونه پیامبر ص و بزرگان دین.

با نگرش در نوع انسانها متوجه می‌شویم که پیامبران در بسیاری صفات و رفتارها با مردم عادی تفاوتی نداشتند زیرا مخلوق و بنده خدا بودند و ... ولی بین آنها که برترین مخلوقات الله بودند با خالق‌شان تفاوت از زمین تا آسمان است.

تفاوت الله با مخلوقاتش:

[برای درک بهتر تفاوت، بعضی از تفاوت خالق با برترین مخلوق، محمد ﷺ بیان می‌شود].

۱- خداوند بر همه مخلوقات احاطه دارد و در یک زمان بر همه مکان‌ها نظارت دارد و در همه جا حاضر است و مراقب همه است، ولی پیامبران و دیگر مخلوقات در یک زمان در دو مکان نمی‌توانند باشند و مراقب دیگران، علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «پروردگارا تو در سفر همراه ما و در وطن نسبت به بازماندگان ما سرپرست و نگهبانی، و جمع میان این دو را هیچ کس جز تو نتواند کرد». خطبه‌ی ۴۶ نهج البلاغه، ترجمه‌ی دشتی. خداوند بهترین نگهبان است: ﴿فَاللَّهُ خَيْرٌ حَفِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾ [یوسف: ۶۴]. «پس خدا بهترین نگهبان است، و اوست مهربانترین مهربانان».

و به پیامبرش می‌فرماید: تو بر بندگان من اختیار و سطیره نداری.

﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ﴿۱۱﴾ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ ﴿۱۲﴾﴾ [الغاشية: ۲۱-۲۲]. «پس تذکر

ده که تو تنها تذکردهنده‌ای. بر آنان تسلطی نداری».

امام سجاد علیه السلام در نیایش ۲۱ صحیفه فرموده است که جز الله کسی قادر نیست پرورده و بنده خود را پناه دهد.

۲- مرگ و زندگی، مریضی و شفا به دست خداست و همه انسانها طعم مرگ را می‌چشند، ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ [آل عمران: ۱۸۵]. «هر جانداري چشنده [طعم] مرگ است».

محمد صلی الله علیه و آله متولد شده، می‌میرد، وفات می‌کند، مریض می‌شود و شفا می‌یابد.

خدا ﴿الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. است، ولی پیامبر ﷺ وفات می کند، ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَاتَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [الزمر: ۳۰]. «قطعاً تو خواهی مُرد، و آنان [نیز] خواهند مُرد».

علی علیه السلام در رابطه با آیه‌ی: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ «انا لله و انا اليه راجعون» می فرماید: «فریاد ما از خداییم، اقرار بندگی ماست و به سوی او باز می گردیم اعترافی است به نابودی خویش». حکمت ۹۹ نهج البلاغه، ترجمه‌ی دشتی.

۳- خداوند خالق است که روزی رسان اوست، محمد صلی الله علیه و آله مخلوق و روزی خورنده‌ی اوست.

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَن يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَ مَن شَاءَ﴾ [الروم: ۴۰]. «خدا همان کسی است که شما را آفرید، سپس به شما روزی بخشید، آنگاه شما را می میراند و پس از آن زنده می گرداند. آیا در میان شریکان شما کسی هست که کاری از این [قبیل] کند».

خداوند خلق می کند و سپس روزی می دهد، بعد می میراند، سپس زنده می کند؛ آیا جز او کسی توانایی انجام آن را دارد.

﴿لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرِزُقُكَ﴾ [طه: ۱۳۲]. «ای پیامبر ما از تو روزی نمی طلبیم بلکه ما تو را روزی می دهیم».

امام علی علیه السلام نیز در خطبه‌ی ۲۲۵ نهج البلاغه از این که از روزی خوران، روزی خواسته باشد به خدا پناه می برد.

۴- خداوند از همه چیز آگاه است و بر همه احاطه دارد، ولی پیامبران این مقام را ندارند.

﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. «آنچه در پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان است می داند. و به چیزی از علم او، جز به آنچه بخواهد، احاطه نمی یابند».

الله از گذشته و حال و آینده باخبر است ولی بندگان بر چیزی آگاهی ندارند مگر آنچه را خدا بخواهد.

﴿يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ﴾ [المائدة: ۱۰۹]. «روزی را که خدا پیامبران را گرد می‌آورد؛ پس می‌فرماید: چه پاسخی به شما داده شد؟» می‌گویند: ما را هیچ دانشی نیست. تویی که دانای رازهای نهانی.»

﴿تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ﴾ [المائدة: ۱۱۶]. «آنچه در نفس من است تو می‌دانی؛ و آنچه در ذات توست من نمی‌دانم.»

«عیسی می‌فرماید: پروردگارا تو بر من احاطه داری و من بر تو احاطه ندارم.»

پیامبر گرامی اسلام ﷺ علیرغم این که کامل‌ترین عقل انسانی بود ولی از زمان قیامت آگاه نبود.

﴿سَأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَلُهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي﴾ [الأعراف: ۱۸۷]. «از تو در باره قیامت می‌پرسند [که] وقوع آن چه وقت است؟ بگو: «علم آن، تنها نزد پروردگار من است.»

۵- عبادت مخصوص خداست و حق عبادت پیامبران را نداریم انبیاء را عبادت کنیم.

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵]. «خدایا تنها تو را عبادت می‌کنم و تنها از تو یاری می‌جویم.»

﴿أَلَا نَعْبُدُ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۶۴]. «که: جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد.»

«آگاه باشید که غیر خدا را عبادت نکنید و کسی یا چیزی را هم‌ردیفش قرار ندهید و و بندگان دیگر خدا را ارباب و صاحب عقل خود قرار ندهید و عقل خود را تعطیل نکنید...»

۶- حب و دوستی خالق بر حب و دوست داشتن مخلوق برتری دارد و خدا را عاشقانه باید دوست داشت و دلیل ما بر دوستی و اطاعت پیامبران این است که خداوند امر کرده بعد از عبادت و اطاعت الله، پیامبران را اطاعت کنیم.

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵]. «و گروهی از مردم همتایانی برای خدا قرار می دهند که آنان را مانند الله دوست دارند، درحالیکه مؤمنان عشق و دوستی برتر را به خدا اختصاص می دهند».

۷- عبادت مخصوص خداست و محمد ﷺ بنده خدا و باید آزمایش شده و خدا را عبادت کند و ...

﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [البقره: ۱۸]. «سجده و عبادت مخصوص خداست پس با خدا از کسی نخواهید و کسی را نخوانید».

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶]. «هدف اصلی خلقت انس و جن عبادت خداست».

علی علیه السلام می فرماید: «ستایش خداوندی را سزااست که لباس عزت و بزرگی پوشید و آن دو را برای خود انتخاب، و از دیگر پدیده ها باز داشت ... و خداوند مخلوقات خود را با اموری که آگاهی ندارند آزمایش می کند تا بد و خوب تمیز داده شود». خطبه ی ۱۹۲ نهج البلاغه، ترجمه ی دشتی.

۸- هدایت به دست خداست نه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ﴾ [اللیل: ۱۲]. «بی تردید هدایت کردن بر عهده ماست».

﴿إِن تَحْرِصْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِّن نَّاصِرِينَ﴾ [النحل: ۳۷]. «هر چند بر هدایتشان حریص باشی [هدایت نمی یابند]؛ زیرا خدا کسانی را که [به سبب تکبر و عنادشان] گمراه می کند، هدایت نخواهد کرد، و برای آنان هیچ یآوری [که از گمراهی نجاتشان دهد] وجود ندارد».

۹- پیامبران و بزرگان هم مخلوقات و بندگانی مانند دیگرانند ...

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۴]. «بی گمان کسانی را که به جای خداوند [به نیایش] می خوانید، بندگانی امثال شما هستند، پس آنان را بخوانید. اگر راستگویید، باید [پاسخ] شما را بدهند».

[همانا آنان که به غیر الله به خدایی می‌خوانید بندگانمانند شما هستند پس اگر به آنها اطمینان دارید و به الله اعتماد ندارید حوائج تان را از آنها بخوانید تا روا کنند اگر راست می‌گویید؛ و به راستی غیر الله قادر به آن نیست و جز الله هیچ کس نمی‌تواند خواسته‌های انسان را برطرف کند و حوائج او را روا کند].

و به راستی غیر خدا هیچ قدرتی ندارد تا شایسته‌ی خدا بودن شود:

﴿الَّهُمَّ ارْجُلُ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ
 ءَاذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلْ أَدْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظِرُونَ ﴿۱۶۵﴾ [الأعراف: ۱۹۵]. «آیا
 آنها پاهایی دارند که با آن راه بروند، یا دستهایی دارند که با آن کاری انجام دهند، یا چشمهایی
 دارند که با آن بنگرند، یا گوشهایی دارند که با آن بشنوند؟ بگو: شریکان خود را بخوانید؛ سپس
 در باره من حيله به کار برید و مرا مهلت مدهید».

و همه‌ی انسانها قبل از تولد ناآگاه متولد می‌شوند: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ
 أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾ [النحل: ۷۸]. «و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در
 حالی که چیزی نمی‌دانستید».

و سرآغاز خلقت انبیاء و امامان نیز از هم خوابی والدینشان و تلفیق نطفه‌های بدبو
 بوده است؛ امام سجاد علیه السلام در نیایش ۹ صحیفه در این باره می‌فرماید: پروردگارا جوهره‌ی
 آفرینش ما بر اساس ضعف و ناتوانی نژاد بشر است و خلقت ما را از نطفه‌ی پست آغاز
 کردی، پس ما جز به نیروی تو حرکت و قدرتی نداریم.

۱۰- خداوند یگانه خالق است که از نیستی هستی می‌دهد و جز او هیچ کس این
 گونه نیست.

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٍ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا
 وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ﴾ [الحج: ۷۳]. «بت‌هایی را که
 به جای الله می‌خوانید و از آنها در خواست می‌کنید حتی از خلق مگسی عاجزند و حتی اگر
 مگسی چیزی از آنها برباید نمی‌توانند پس بگیرند».

﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ﴾ [النحل: ۱۷]. «آیا خالق و غیر خالق در یک رتبه‌اند».
 ﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءِالِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا﴾ [الفرقان: ۳]. «آنانی که به غیر الله به خدایی گرفته اید چیزی خلق نمی‌کنند، بلکه خودشان خلق شده‌اند و حتی مالک سود و زیانی که به آنها می‌رسد نیستند، و مرگ، زندگی و برانگیختن به اختیار آنها نیست».

۱۱- بخشیدن و عذاب کردن بندگان به دست خداست نه پیامبر ﷺ یا کسی دیگر، و قاضی محشر الله است نه غیر او.

﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ﴾ [آل عمران: ۱۲۸]. «زمام چیزی از امور در اختیار تو نیست، یا توبه آنان را [به شرط آنکه توبه کنند] می‌پذیرد یا عذابشان می‌کند؛ زیرا آنان ستمکارند».

﴿مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ ۚ إِنْ أَلْحُكُمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقُضُ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ﴾ [الأنعام: ۵۷]. «ای پیامبر، کافران را بگو عذابی را که دوست دارید نظاره کنید که اختیار آن با من نیست، همانا حکمی جز حکم الله نیست که به حقیقت راهنمایی می‌کند و او بهترین حکم فرمایان است».

﴿قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾ [الأنعام: ۵۸]. «بگو اگر اختیار عذابی که منتظرش هستید به دست من بود که کار بین من و شما خاتمه می‌یافت».

در مکتب اسلام نه املاک بهشت توسط بندگان فروخته می‌شود و نه دادگاه تفتیش عقاید جایگاهی دارد، برخلاف مسیحیت قرون وسطی، که سوء استفاده‌ی دین فروشان از دین و ظلم به مردم توسط ایشان موجب بدبینی مسیحیان به دین گردید.

در مکتب اسلام حتی برترین انسان و رهبر مسلمانان حق عذاب یا بخشیدن انسانها را ندارد، بنابراین وقتی پیامبر اسلام این حق را ندارد برای هیچ فردی در هر جایگاهی این اجازه داده نمی‌شود و این یعنی آزادی مسلمانان از بند بندگی غیر خدا.

امام سجاد در نیایش ۲۰ صحیفه می‌فرماید: بخشیدن و نبخشیدن به دست خداست نه مخلوقاتش.

۱۲- پیامبران مورد بازخواست الله قرار می‌گیرند:

﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦﴾﴾ [الأعراف: ۶]. «(روز قیامت) از کسانی که پیامبران به سویشان فرستاده شده [درباره پذیرفتن و نپذیرفتن رسالت پیامبران]، و از شخص پیامبران [درباره تبلیغ دین] به طور یقین پرسش خواهیم کرد».

خداوند می‌تواند آنها را نیست و نابود کند،

﴿قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾ [المائدة: ۱۷]. «بگو: اگر خدا بخواهد، مسیح و مادرش و تمام کسانی که در روی زمین‌اند، هلاک کند، چه کسی می‌تواند در برابر اراده و قدرت او بایستد؟».

گاهی دعا و درخواست پیامبران مستجاب نمی‌شود.

﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۸۰]. «ای پیامبر استغفار تو برای منافقان سودی ندارد و اگر هفتاد بار برای آنان دعای خیر کنی پذیرفته نمی‌شود».

و بر اساس رهنمود امام سجاد در نیایش ۱۲ صحیفه باید تنها از خدا ترسید و فقط از او طلب آمرزش کرد و بس.

۱۳- خزائن آسمان و زمین در دست خداست و آگاه غیب است ولی پیامبر ﷺ نه بر کل غیب آگاهی دارد و نه کلید خزائن الله در دستش است و حتی مالک سود و زیان فقط خداست.

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٥٩﴾﴾ [الأنعام: ۵۹]. «و کلیدهای غیب فقط نزد اوست، و کسی آنها را جز او نمی‌داند. و به آنچه در خشکی و

دریاست، آگاه است، و هیچ برگی نمی افتد مگر آنکه آن را می داند، و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین، و هیچ‌تر و خشکی نیست مگر آنکه در کتابی روشن [ثبت] است.»

﴿عَلِمَ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا ﴿۲۶﴾ إِلَّا مَن أَرْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ﴿۲۷﴾﴾ [الجن: ۲۶-۲۷]. «دانای نهان است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد، که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت.»

غیب را بر بنده‌ای آشکار نمی کند مگر بر پیامبران، آن هم در چارچوب وحی و آنچه مربوط به هدایت انسانهاست.

﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾ [الأنعام: ۵۰]. «بگو: به شما نمی گویم گنجینه‌های خدا نزد من است؛ و غیب نیز نمی دانم؛ و به شما نمی گویم که من فرشته‌ام. جز آنچه را که به سوی من وحی می شود پیروی نمی کنم.»

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ﴾ [الأعراف: ۱۸۸]. «ای پیامبر اعلام دار و بگو که مالک سود و ضرری حتی برای خود نیستم مگر آنچه خواست خدا باشد و بگو اگر غیب می دانستم بر خیر و نفع خویش می افزودم و هیچ گاه زیان و رنج نمی دیدم.»

امام سجاد علیه السلام نیز در نیایش ۲۱ صحیفه آورده است که جز به یاری خدا مالک سود و زیانی برای خود نیست زیرا ایشان نیز نیازمند و پناهنده به الله است.

۱۴- خداوند نسبت به همه چیز آگاه است ولی انبیاء همه چیز را نمی دانند.

﴿وَإِنْ أَدْرَىٰ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ﴾ [الأنبياء: ۱۱۱]. «و من نمی دانم شاید این آزمایشی برای شما و بهره‌مندی اندکی [از نعمت‌ها] تا مدتی معین است.»

حضرت سلیمان علیه السلام هم چیزی را که هدهد می‌داند نمی‌داند، ﴿أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ﴾ [النمل: ۲۲]. «پس گفت: [ای سلیمان] من به چیزی آگاهی یافته‌ام که تو به آن آگاهی نیافته‌ای».

به قول امام سجاد علیه السلام در اولین نیایش صحیفه، مخلوقات خداوند نمی‌توانند از حدودی که الله برای شان معین نموده قدمی جلوتر یا عقب‌تر بردارند.

۱۵- خداوند پیامبرانش را آگاهی می‌دهد، تذکر می‌دهد، ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۵]. «بی‌تردید به تو و به کسانی که پیش از تو بوده‌اند، وحی شده است که اگر مشرک شوی، همه اعمالت تباه و بی‌اثر می‌شود و از زیانکاران خواهی بود».

به آنها امر می‌کند، ﴿وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَأَصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾ [یونس: ۱۰۹]. «و از آنچه به سویت وحی می‌شود، پیروی کن و [در برابر پیش آمدها و تکذیب منکران] شکیبیا باش تا خدا [میان تو و مخالفانت] داوری کند؛ و او بهترین داوران است».

و پیامبران به درگاه الهی تضرع، توکل و گریه زاری دارند،

﴿إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا﴾ [مریم: ۵۸]. «هنگامی که آیات [خدای] رحمان بر آنان خوانده می‌شد، سجده کنان و گریان به رو می‌افتادند».

﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الأعراف: ۲۳]. «گفتند: پروردگارا! ما بر خود ستم ورزیدیم، و اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود».

امام سجاد در نیایش ۱۶ صحیفه می‌فرماید: خدایا اگر آنقدر تو را سجده کنم که چشمانم از کاسه درآید و ... شایسته آن نیستم که حتی یکی از گناهانم را بیامرزی، در نیایش ۷ صحیفه نیز آمده است که پروردگارا در بلاها گرفتار گشته‌ام و قلبم لبریز غم و اندوه است و تنها تو می‌توانی غم آن را برطرف کنی.

۱۶- خداوند نسبت به بندگانش از همه مهربان‌تر است، و از لطف و رحمت اوست که انبیاء را برای بشریت فرستاد، و به راستی مهر و عطوفت الهی بی حد و حصر است.

۱۷- امام سجاد علیه السلام در نیایش ۱۳ صحیفه می‌فرماید: خدایا همگان با تو بی‌نیاز می‌شوند و هیچ‌کس از تو بی‌نیاز نیست.

تفاوت‌های فراوان بیانگر این است که فاصله خالق و مخلوق به حدی است که به انسان اجازه نمی‌دهد هیچ مخلوق را شبیه الله بنگاریم و اگر چنین باشیم مشرکیم. با نگاهی مختصر به تفاوت‌ها درک می‌کنیم که نباید پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر انسان‌ها را هر چند آگاه باشند به خدایی رساند و پرده‌ای از تقدیس خدا گونه به دور ایشان کشید و از احترام به آنها به پرستش شخصیت آنها پرداخت. «مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿۷۹﴾ [آل عمران: ۷۹]. «هیچ انسانی را نسزد که خدا او را کتاب و حکمت و نبوت دهد، سپس به مردم بگوید: به جای خدا بندگان من باشید بلکه [تکلیف الهی و انسانی او اقتضا می‌کند به مردم بگوید:] به خاطر آنکه کتاب خدا را تعلیم می‌دادید، و به سبب آنکه آن را می‌خواندید، دانشمندان الهی مسلک باشید».

علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «خدایا گواهی می‌دهم آنان که تو را با چیزی از آفریده‌های تو مساوی شمارند از تو روی بر تافته‌اند و آن که از تو روی گردان شود بر اساس آیات محکم قرآن و گواهی براهین روشن تو، کافر است». خطبه‌ی ۹۱ نهج البلاغه، ترجمه‌ی محمد دشتی.

عوام مسلمانان عموماً در تقدیس پیامبر صلی الله علیه و آله و پیامبران و بزرگان، زیاده روی می‌کنند و در بعضی مواقع افراط آنها اشتباه است و بر عکس اینان گروهی تحصیل کرده از اندیشمندان مسلمان متأسفانه پیامبر صلی الله علیه و آله را تا حد یک انسان معمولی پایین آورده و سنت ایشان را قبول ندارند، اینان با اعتقاد کامل به قرآن و عقل و بعضی هم تنها عقل، سنت

رسول الله ﷺ را متحجرانه و قدیمی می‌دانند و پیامبران در نظر ایشان یک پیام رسان معمولی شبیه ضبط صوت می‌باشد و پیامبران در دیدگاه آنها اراده‌ای از خود ندارند. آنها به این نکته توجه ندارند که انبیاء در درجه اول در سایه بندگی به پیامبری رسیدند و علاوه بر بندگی کامل، انسان‌هایی صادق، باهوش و با استعداد نیز بودند و سنت ایشان مانند قرآن واجب است اطاعت شود، همچنین بی توجه‌اند به این که هیچ انسانی دیگر نمی‌تواند به اوج بندگی مانند پیامبر برسد و پیامبر به اراده خود شایستگی برای نبوت پیدا کرد و مجبور و در بند نبود.

بی توجهی به شخصیت پیامبر ﷺ و نادیده گرفتن ایشان، نادیده گرفتن یک انسان آگاه، عالم، مدبر، نبی و پیامبر و متصل به وحی است و تنها مسیر درست، عبادت خدا و احترام به پیامبر ﷺ است.

پیامبر ﷺ هر چند که همه غیب را نمی‌داند، زمان قیامت را نمی‌داند و بسیاری از چیزهای دیگر را نیز نمی‌داند ولی به غیب و در زمینه خداشناسی از ما آگاه‌تر است و ما می‌توانیم از ایشان بهره‌گیریم.

﴿عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا﴾ [۲۶-۲۷]. «دانای نهران است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی‌کند، جز پیامبری را که از او خشنود باشد، که [در این صورت] برای او از پیش رو و از پشت سرش نگاهبانانی بر خواهد گماشت».

ستایش از آن خداوندی که در نیاز به غیر خود را به روی ما بسته است.

«امام سجاد نیاپش ۱ صحیفه‌ی سجادیه»

فصل چهارم: شرک چیست؟ مشرک کیست؟

شرک نقطه مقابل توحید است و عبارت است از این که یک فرد یا شیء را همتا و هم شأن الله قرار دهیم. مشرک نیز به کسی گفته می‌شود که شیء، موجود، انسان و ... را با خدا در مقام خالقیت، ربوبیت، رازقیت و صفاتی که فقط مختص الله است شریک بداند. مشرک متضاد موحد است و بین مشرک و موحد، شرک و توحید رابطه تباین برقرار است، بنابراین هیچ مسلمانی نباید برای خدا شریک بیاورد و گرنه مسلمان نیست.

تمام مشرکان الله را می‌شناختند و می‌دانستند مخلوقی به نام فرشته وجود دارد، و نبوت حق است و باور داشتند رهبران الهی برای راهنمایی انسانها می‌آیند، و حتی الله را خالق و روزی رسان خود و دیگران می‌دانستند، بعضی از آنها چون قوم فرعون معاد و زندگی بعد از مرگ را باور داشتند و همه مشرکان خود را هدایت یافته می‌پنداشتند و هر گروه آنها رسوم عبادی خاص خود را داشتند، به طور مثال مشرکان حجاز، خود را پیرو ابراهیم علیه السلام می‌دانستند و حج، قربانی و روزه را در آیین عبادی خود انجام می‌دادند، ولی آنچه آنها را به نابودی کشاند این بود که همراه خدا دیگران را نیز می‌پرستیدند و همراه با الله به عبادت غیر خدا مشغول شده بودند و رکوع، سجده، عبادت و قربانی که مختص الله است به غیر الله نیز اختصاص می‌دادند و معتقد بودند با این اعمال به خدا نزدیک‌تر می‌شوند، آنها به خدا یگانه کافر ولی به خدا با شرکاء ایمان داشتند.

﴿قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَدْرَ مَا كَانُوا يَعْبُدُ ؕ ءَابَاؤُنَا فَآتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٧٠﴾﴾ [الأعراف: ٧٠]. «مشرکان گفتند: آیا به سوی ما آمده‌ای که ما فقط خدا را پرستیم، و آنچه را پدرانمان می‌پرستیدند واگذاریم؟ اگر از راستگویانی آنچه را از عذاب و گزند به ما وعده می‌دهی برای ما بیاور.»

و چون دیگران همراه الله بت‌های چوبی، سنگی، گوشتی و ... را می‌پرستیدند شاد می‌گشتند.

﴿وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٥﴾﴾ [الزمر: ۴۵]. «هنگامی که خدا به یگانگی یاد می‌شود [و نامی از معبودانشان به میان نمی‌آید] دل‌های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، نفرت پیدا می‌کند و چون یادی از معبودان دیگر به میان می‌آید، ناگاه مسرور و شاد می‌شوند!!».

مشرکان همراه الله چه می‌پرستیدند؟

انسان مشرک هرچیز را همراه خدا پرستد بت نامیده می‌شود و این بت‌ها گاه مجسمه‌ی پیامبران یا بزرگان دینی و یا پهلوانان و نیاکان مشرکان بودند، بعضی مواقع نیز عوض پرستش سنگ و چوب، ماه و ستاره، خورشید و اجرام آسمانی را می‌پرستیدند که در قرآن به گفتگوی ابراهیم علیه السلام با اجرام پرستان اشاره شده و استدلال‌های منطقی ابراهیم علیه السلام نیز ذکر گردیده است.

﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ﴿٧٦﴾﴾ [الأنعام: ۷۶]. «پس چون [تاریکی] شب او را پوشانید، ستاره‌ای دید [برای محکوم کردن ستاره پرستان با تظاهر به ستاره پرستی] گفت: این پروردگار من است؛ هنگامی که ستاره غروب کرد، گفت: من غروب کنندگان را دوست ندارم».

﴿فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿٧٧﴾﴾ [الأنعام: ۷۷]. «هنگامی که ماه را در حال طلوع دید [برای محکوم کردن ماه پرستان با تظاهر به ماه پرستی]، گفت: این پروردگار من است؛ چون ماه غروب کرد، گفت: یقیناً اگر پروردگارم مرا هدایت نکند بدون شک از گروه گمراهان خواهم بود».

﴿فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يُرِيءُ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٧٨﴾﴾ [الأنعام: ۷۸]. «وقتی خورشید را در حال طلوع دید [برای محکوم کردن

خورشیدپرستان با تظاهر به خورشید پرستی [گفت: این پروردگار من است، این بزرگ‌تر است؛ و هنگامی که غروب کرد، گفت: ای قوم من! بی‌تردید من [با همه وجود] از آنچه شریک خدا قرار می‌دهید، بیزارم».

گاهی نیز این بت، فرشتگان و اجنه می‌بود، جن پرستان بر این باور بودند که اجنه قدرت مافوق بشری دارند لذا در باور خود به اجنه پناه می‌بردند،

﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰى عَمَّا يَصِفُوْنَ ﴿۱۰۰﴾﴾ [الأنعام: ۱۰۰]. «[مشرکان] برای خدا شریکانی از جن قرار دادند، در حالی که همه آنها را خدا آفرید، و از روی جهل و بی‌دانشی برای خدا پسران و دخترانی انگاشتند؛ منزّه و برتر است از آنچه آنان توصیف می‌کنند».

فرشته پرستی نیز از این اعتقاد که بعضی از مشرکان، فرشته‌ها را دختران خدا می‌دانستند، و با پرستش آنها می‌خواستند رضایت الهی را جلب کنند، نشأت می‌گرفت، ولی فرشتگان عمل آنها را رد کرده و عمل آنها را جن پرستی می‌دانند.

﴿قَالُوا سُبْحٰنَكَ اَنْتَ وَلِيْنَا مِنْ دُوْنِهِمْ بَلْ كَانُوْا يَعْبُدُوْنَ الْجِنَّ اَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُّؤْمِنُوْنَ ﴿۴۱﴾﴾ [سبأ: ۴۱]. «و [یاد کن] روزی را که [خدا] همه آنان را محشور می‌کند، آن گاه به فرشتگان می‌گوید: آیا اینان شما را می‌پرستیدند* می‌گویند: تو منزهی (از اینکه در پرستیده شدن شریک و هم‌تا داشته باشی)، تو سرپرست و یار مایی نه آنان، [آنان ما را نمی‌پرستیدند] بلکه جنیان را می‌پرستیدند (و) بیشترشان به آنها ایمان داشتند».

گویا منظور فرشته‌ها این است که مشرکانی که مدعی پرستش فرشتگانند در واقع با فرشته پرستی از پرستش الله به پرستش طاغوت، جن، ابلیس و شیطان کشیده شدند و هر کس غیر الله، حتی انبیاء و فرشتگان را بپرستد در واقع پیروی شیطان را کرده و نه انبیاء و فرشتگان، بلکه شیطان را پرستیده است، بعضی از مشرکان نیز حیواناتی چون اسب و گربه و گاو را پرستش می‌کردند و گاهی نیز عقل خود را تعطیل کرده خود را به دست انسانی دیگر یا علمای دینی می‌سپردند و آنها خدایشان می‌گشت.

﴿وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۶۴]. «و بعضی از ما بعضی را اربابانی به جای خدا نگیرد».

﴿إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا إِنثًا وَإِن يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَّرِيدًا﴾ [النساء: ۱۱۷]. «مشرکان، به جای او، جز بتهای مادینه را [به دعا] نمی خوانند، و جز شیطان سرکش را نمی خوانند».

در حقیقت پرستش همه اینها پرستش هوای نفس و شیطان پرستی است و چون عقل تعطیل شود مخلوق بر انسان خدایی می کند و شیطان رهبرش می گردد.

حقیقت بت

بت های مشرکان چه پیامبران، چه فرشتگان، چه اجنه و ... چیزی جز نامهایی بر زبان مشرکان نیست و آنها فقط نامهای خیالی را به خدایی گرفته اند: ﴿مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَعَابَاؤُكُمْ مَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ﴾ [یوسف: ۴۱]. «شما به جای او جز نامهایی [چند] را نمی پرستید که شما و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده اید، و خدا دلیلی بر [حقانیت] آنها نازل نکرده است».

﴿إِن هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَعَابَاؤُكُمْ مَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطَانٍ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ﴾ [النجم: ۲۳]. «[این بتان] جز نامهایی بیش نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده اید [و] خدا بر [حقانیت] آنها هیچ دلیلی نفرستاده است. [آنان] جز گمان و آنچه را که دلخواهشان است پیروی نمی کنند».

آغاز شروع شرک

طبق آنچه در روایات، تفاسیر و کتابها آمده است اولین شرک در بین قوم نوح علیه السلام پیدا شد. اقوام قبل از قوم نوح یکتا پرست بودند و علیرغم این که گناه کار در بین اقوام شاید فراوان بود ولی قوم مشرک قبل از این قوم در دنیا نبود. در قوم نوح علیه السلام بود که شرک پایه ریزی شد و مردم به دو گروه یکتا پرستی و مشرک تقسیم شدند، ﴿كَانَ الْإِنسَانُ

أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ ﴿البقرة: ۲۱۳﴾. «مردم، امتی یگانه بودند؛ پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت، و با آنان، کتاب [خود] را بحق فرو فرستاد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند. و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد - پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد - به خاطر ستم [و حسدی] که میانشان بود، [هیچ کس] در آن اختلاف نکرد».

مهمترین بت‌های قوم نوح علیه السلام پنج بت ود، سواع، یعوث، یعوق و نسر بودند که قوم نوح به شدت به آنها علاقه مند بودند و حاضر نبودند آنها را رها کنند.

﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَئُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ﴿۲۳﴾﴾ [نوح: ۲۳]. «و گفتند: زنهار، خدایان خود را رها مکنید، و نه «ود» را و اگذارید و نه «سواع» و نه «یعوث» و نه «یعوق» و نه «نسر» را».

این مجسمه‌ها و بت‌ها به واقع تصویر و تمثال بزرگان و انسان‌های شایسته‌ی قوم نوح علیه السلام بود که قوم نوح علیه السلام بعد از وفات اینان برای این که خاطره‌ی آنها به یادگار بماند تصویر و تمثال آنها را ساختند، ابتدا فقط به صورت احترام به این تصاویر و مجسمه‌ها نگریسته می‌شد تا این که کم کم مردم با تکیه بر پندارها و وهمیات خود آنها را رکوع و سجود می‌کردند و می‌پنداشتند با این کار به خدا نزدیک می‌شوند حال آن که یکی از صفات بندگان شایسته خدا این است که همراه الله کسی را نمی‌پرستند، ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ﴾ [الفرقان: ۶۸]. «و کسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند».

سرگذشت اجمالی اقوام مشرک

به نظر می‌رسد اولین قومی که شرک به آن راه یافت قوم نوح بود، لذا خداوند برای این که حجت را بر آنان تمام کند نوح علیه السلام را از بین آنان به پیامبری برگزید تا آنان را به

خداپرستی رهنمون کند، ولی قوم نوح جز اندکی حاضر به رها کردن بت‌هایشان نشدند بنابراین هلاک گردیدند: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَتَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥٩﴾ قَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُّكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٦٠﴾ قَالَ يَتَقَوْمِ لَيْسَ بِي ضَالَّةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦١﴾ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٢﴾ أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٦٣﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلِّ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ﴿٦٤﴾﴾ [الأعراف: ٥٩-٦٤].

«همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس گفت: «ای قوم من، خدا را بپرستید که برای شما معبودی جز او نیست، من از عذاب روزی سترگ بر شما بیمناکم.» (٥٩) سران قومش گفتند: «واقعاً ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم.» (٦٠) گفت: «ای قوم من، هیچ گونه گمراهی در من نیست، بلکه من فرستاده‌ای از جانب پروردگار جهانیانم. (٦١) پیامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و اندرزتان می‌دهم و چیزهایی از خدا می‌دانم که [شما] نمی‌دانید.» (٦٢) آیا تعجب کردید که بر مردی از خودتان، پندی از جانب پروردگارتان برای شما آمده تا شما را بیم دهد و تا شما پرهیزگاری کنید و باشد که مورد رحمت قرار گیرید؟ (٦٣) پس او را تکذیب کردند، و ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند نجات دادیم؛ و کسانی را که آیات ما را دروغ پنداشتند غرق کردیم، زیرا آنان گروهی کور[دل] بودند.»

بعد از نابودی مشرکان قوم نوح علیهم‌السلام در جریان طوفان، قوم عاد که در واقع بازماندگان طوفان نوح علیهم‌السلام بوده و نوادگان نیکان قوم نوح علیهم‌السلام محسوب می‌شدند یکی دیگر از اقوامی بودند که به شرک مبتلا شدند و خداوند حضرت هود علیهم‌السلام را برای راهنمایی آنها مبعوث کرد و چون راه هدایت را پیش نگرفتند خداوند نابودشان کرد: ﴿وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَتَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٦٥﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُّكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٦٦﴾ قَالَ يَتَقَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٧﴾ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ

آمِينَ ﴿٦٨﴾ أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ
 جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِن بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصُطَةً ۗ فَأَذْكُرُوا لِلَّهِ لَعَلَّكُمْ
 تُفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن
 كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٧٠﴾ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي
 أَسْمَاءِ سَمِيئْتُمْ هَآ أَنْتُمْ وَعَبَاؤُكُمْ مَّا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِن سُلْطٰنٍ فَانْتَضِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِّن
 الْمُنْتَظِرِينَ ﴿٧١﴾ فَأَلْحَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰتِنَا ۗ وَمَا كَانُوا
 مُؤْمِنِينَ ﴿٧٢﴾ [الأعراف: ٦٥-٧٢]. «و به سوی قوم عاد، برادرشان هود را فرستادیم ... بزرگان
 قومش که کافر بودند، گفتند: ما تو را دیوانه می بینیم، و از دروغگویان می پنداریم، گفت: ای
 قوم، من دیوانه نشده‌ام بلکه پیغمبری از ناحیه پروردگار جهانیانم که پیغام‌های پروردگار خویش
 به شما می رسانم و برای شما خیرخواهی امینم، مگر حیرت زده شده اید از این ...؟! به یاد
 آورید که خداوند شما را پس از قوم نوح عزت داد و جثه‌های شما را درشت آفرید، نعمت‌های
 خدا را به یاد آرید، باشد که رستگار شوید، گفتند: آیا به سوی ما آمده ای تا خدا را به تنهایی
 پرستیم و آنچه را پدران ما می پرستیدند رها کنیم؟ اگر راست می گویی عذابی را که از آن
 بیمان می دهی بیاور، گفت: عذاب و غضب پروردگارتان به شما خواهد رسید، چرا با من بر
 سر نام‌هایی که شما و پدرانتان ساخته و روی یک مشت سنگ و چوب گذاشته اید در حالی که
 خداوند حجتی درباره آنها نازل نکرده، مجادله می کنید؟ منتظر باشید که من نیز با شما منتظر آن
 عذابم، پس او را با کسانی که همراه وی بودند به رحمت خویش نجات دادیم، و نسل کسانی را
 که آیه‌های ما را تکذیب کرده بودند، و مؤمن نبودند، قطع کردیم».

نیکان قوم عاد به همراه پیامبرشان نجات یافته و سال‌ها نسل به نسل خدا را عبادت
 کردند تا این که از میان آنها عده‌ای که قوم ثمود نام گرفتند به بت‌ها روی آوردند و
 حضرت صالح عليه السلام پیامبرشان گشت ولی آنها نیز محکوم به نابودی بودند زیرا حضرت
 صالح عليه السلام و نیکان را اذیت کردند و شتر صالح عليه السلام که معجزه‌اش نیز بود کشتند و توبه
 نکردند، صالح عليه السلام و نیکان نجات یافته، بت پرستان با بت‌هایشان نابود گشتند و مشرکان

گمان می‌کردند خدا به خاطر بت‌ها عذاب‌شان نمی‌کند: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَعْبُدُونَ اللَّهَ بِغَيْرِ كُفْرٍ وَلَا جَبَالِيَّتٍ ۗ قَدْ جَاءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُّوهَا تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ ﴿٧٢﴾

وَأذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِن بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْجِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَادْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٧٤﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِمَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ ؕ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ ءَمُومُونَ ﴿٧٥﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي ءَامَنْتُمْ بِهِ ءَكْفُرُونَ ﴿٧٦﴾ فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يُصَلِّحْ اتِّبْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧٧﴾ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَلِيمِينَ ﴿٧٨﴾ فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِن لَّا تُحِبُّونَ النَّصِيحِينَ ﴿٧٩﴾﴾ [الأعراف: ۷۳-۷۹].

«و به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم، و صالح گفت: ... و از جانب پروردگارتان حجتی برای تان آمد، این شتر از جانب خدا است که معجزه ای برای شما است، رهایش کنید تا در زمین خدا چرا کند، به آن آسیب مرسانید که به عذابی دردناک دچار می‌شوید، آیا فراموش کرده اید که خداوند پس از قوم عاد شما را جانشین آنان کرد و در این سرزمین جایتان داد، و اینک در دشتهای آن خانه‌های کوچک می‌سازید، و از کوه‌ها خانه‌ها می‌تراشید، به یاد آرید نعمت‌های خدا را و در این سرزمین فساد نینگیزید. بزرگان قومش که گردنکشان کافر بودند، به کسانی که زبون به شمار می‌رفتند، به آنهایی که به خدای یکتا مؤمن شده بودند، گفتند: شما از کجا می‌دانید که صالح پیغمبر پروردگار خویش است؟ گفتند: ما به آیینی که وی را به ابلاغ آن فرستاده‌اند مؤمنیم، کسانی که گردنکشی کرده بودند گفتند: ما آیینی را که شما بدان گرویده اید منکریم، پس شتر را بکشند و از فرمان پروردگار خویش سرپیچیدند، و گفتند: ای صالح اگر تو پیغمبری، عذابی را که به ما وعده می‌دهی بیاور، پس دچار زلزله شده و در خانه‌های خویش بی‌جان شدند، آنگاه صالح از آنان دور شد و گفت: ای

قوم، من پیغام پروردگار خویش را رسانیدم و به شما خیرخواهی کردم، ولی شما خیرخواهان را دوست نمیدارید».

قوم شعب الذلیلون قومی دیگر بودند که به پرستش بت‌ها روی آوردند که آنها نیز نابود شدند، ﴿وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَ تَكْمٌ بَيْنَهُ مِن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۸۵﴾ وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ مَن ءَامَنَ بِهِءِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا وَّأَذْكُرُوا إِذْ كُنتُمْ قَلِيلًا فَكَاثَرْتُمْ وَاَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿۸۶﴾ وَإِن كَانَ طَآئِفَةٌ مِّنكُمْ ءَامَنُوا بِآلِذِي أُرْسِلَتْ بِهِءِ وَطَآئِفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا أَصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿۸۷﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَشْعِيبُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَا أَوْ لَنَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَاهِنِينَ ﴿۸۸﴾ قَدْ أَفْتَرْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِن عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّيْنَا اللَّهُ مِنهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَن نَّعُودَ فِيهَا إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ﴿۸۹﴾ وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ لَئِن آتَبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّا لَنَحْسِرُونَ ﴿۹۰﴾ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ ﴿۹۱﴾ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ يَعْنُوا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ﴿۹۲﴾ فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ ءَأَسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿۹۳﴾﴾ [الأعراف: ۸۵-۹۳]. «و به سوی مردم مدین، برادرشان شعب را فرستادیم، و شعب خطاب به قومش گفت: ...، پیمان‌ه و وزن را تمام دهید و کم فروشی مکنید و در این سرزمین پس از اصلاح آن، فساد راه میندازید، این دستور را اگر باور داشته باشید، برای شما بهتر است، بر سر هر راه منشینید که مردم را بترسانید، و کسی را که به خدا ایمان آورده از راه خدا باز دارید، و راه خدا را منحرف خواسته باشید، ای قوم، زمانی را به یاد آرید که اندک بودید، و خدا بسپارتان کرد، به یاد آرید و بنگرید سرانجام تباہکاران چگونه بود؛ اگر گروهی از شما به این آیین که من برای ابلاغ آن مبعوث شده‌ام ایمان آورده‌اند و

گروهی ایمان نیاورده‌اند، صبر کنید تا خدای مان داوری کند، او بهترین داوران است، بزرگان قوم وی که گردن کشی می کردند، گفتند: ای شعیب، ما تو را با کسانی که به تو ایمان آورده‌اند، از آبادی خود بیرون می کنیم، مگر اینکه به آیین ما باز گردید، گفت: چگونه به آن برگردم در حالی که از آن متنفرم؟ اگر پس از آنکه خدا ما را از آیین شما رهایی داده بدان باز گردیم درباره خدا دروغی ساخته‌ایم، بزرگان قوم که کافر بودند گفتند: اگر شعیب را پیروی کنید زیان خواهید دید. لذا زلزله گریبان ایشان را گرفت و در خانه‌های خویش بی جان شده و به زانو درآمدند و نابود شدند، ...».

و تنها قوم مشرک که با توبه در آخرین لحظات نجات یافتند و در قرآن آمده است قوم حضرت یونس علیه السلام است که چون یونس علیه السلام از آنها نا امید شد از این شهر بیرون رفت و چون بدون اجازه و رخصت الله بود گرفتار عذاب شد که البته با توبه به موقع نجات یافت، قومش نیز بعد از هجرت یونس علیه السلام در حالی علائم عذاب نزدیک می شد به خود آمدند بت‌ها را رها کردند و به یکتا پرستی روی آوردند و عذاب الهی از آنها عبور کرد: ﴿فَلَوْلَا كَانَتْ قَرِيَةً ءَامَنْتَ فَنَفَعَهَا ءِيمْنُهَا إِلَّا قَوْمٌ يُونُسَ لَمَّا ءَامَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ ءَدَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿۹۸﴾ [یونس: ۹۸]. «چرا هیچ شهری نبود که [اهل آن] ایمان بیاورد و ایمانش به حال آن سود بخشد؟ مگر قوم یونس که وقتی [در آخرین لحظه] ایمان آوردند، عذاب رسوایی را در زندگی دنیا از آنان برطرف کردیم، و تا چندی آنان را برخوردار ساختیم.».

در زمان حضرت سلیمان علیه السلام که پادشاه زمین بود نیز ملکه سباء خورشید را می پرستید،

﴿وَجَدْتُنَّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ وَرَبُّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿۲۴﴾ [النمل: ۲۴]. «او و قومش را چنین یافتم که به جای خدا به خورشید سجده می کنند، و شیطان اعمالشان را برایشان آراسته و آنان را از راه [راست] باز داشته

بود، در نتیجه [به حق] راه نیافته بودند» که با دیدار حضرت سلیمان علیه السلام یکتا پرستی را به جای شرک برگزید.»

قوم حضرت ابراهیم علیه السلام نیز قومی مشرک بودند که چون حضرت ابراهیم علیه السلام آنها را به یکتا پرستی دعوت می کرد آنها ابراهیم علیه السلام را از خشم بت‌ها و خشم خدا به خاطر بی‌احترامی به بت‌ها می ترساندند و چون حضرت ابراهیم علیه السلام به آنها گفت از شرک آوردن خدا نمی‌هراسید نگفتند الله و خدا یعنی چه؟

﴿وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَبْنَا وَلَا آخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ﴾ [الأنعام: ۸۰]. «و قومش با او به ستیزه پرداختند. گفت: «آیا با من در باره خدا محاجه می‌کنید و حال آنکه او مرا راهنمایی کرده است؟ و من از آنچه شریک او می‌سازید بیمی ندارم، مگر آنکه پروردگارم چیزی بخواهد. علم پروردگارم به هر چیزی احاطه یافته است. پس آیا متذکر نمی‌شوید.»

﴿وَكَيْفَ آخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [الأنعام: ۸۱]. «و چگونه از آنچه شریک [خدا] می‌گردانید بترسم، با آنکه شما خود از اینکه چیزی را شریک خدا ساخته‌اید که [خدا] دلیلی در باره آن بر شما نازل نکرده است نمی‌هراسید؟ پس اگر می‌دانید، کدام یک از [ما] دو دسته به ایمنی سزاوارتر است.»

در گفتگو با ستاره، ماه و خورشید پرستها نیز ابراهیم استدلال می‌کند که الله چون غروب و طلوع ندارد بهترین رب است چرا غیر او را می‌پرستید و در انتها می‌فرماید:

﴿إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾ [الأنعام: ۷۸]. «من از آنچه هم‌تا و شریک الله قرار می‌دهید بیزارم.»

پر واضح است که آنها علاوه بر الله خدایان دیگری نیز داشتند و همراه الله می‌پرستیدند و به واقع قوم ابراهیم علیه السلام انسان‌های کمونیست و لاییک و بی‌خدا نبودند بلکه چند خدا بودند، و البته همه مشرکان این گونه‌اند، قوم قبطی - قوم فرعون - نیز

مشرك بودند و اين كه بعضى گفته‌اند خدايشان فرعون بود منظور از خدا، رهبر و اختيار دارشان كه به جاى آنها تصميم ميگرفت فرعون بود، نه اين كه خالق و آفريننده‌شان فرعون باشد. آنها الله را مي شناختند و قبولش داشتند و فرعون و فرعون‌ها را پسر خدا، نماينده خدا، صاحب امر و اختياردار زندگى خويش، سبب نزول بركات و رب خويش مي دانستند، به عبارتى فرعون‌ها در سايه زر، زور و تزوير و بهره بردارى از حماقت و نادانى مردم خود را به عنوان واسطه بين خدا و مردم معرفى مي كردند و اين گونه توانسته بودند خود را شخصيت مقدس و معصوم و پاك و سبب فيوضات الهى و... به مردم بشناسانند تا جايى كه مردم ناراحتى فرعون را ناراحتى خدا مي پنداشتند و از حربه تكفير مخالفان براى بقاى حكومت استفاده کرده و به فرعون‌ها رنگ خدايي مي زدند و شايع کرده بودند كه ژن وجودى فرعون از ديگران برتر است.

و اينك براى اثبات اين كه قوم فرعون مشرك بودند نه لائيك و بى خدا به سراغ آيات ۲۸ تا ۴۴ سوره غافر رفته و خلاصه آن را ذكر مي كنيم.

آن چه در اين آيات آمده گفتگوى مؤمن آل فرعون - فردى كه به خداى يكتا و پيامبرى موسى عليه السلام پنهانى ايمان آورد و به موسى عليه السلام كمك مي كرد- با فرعون و فرعونيان در جلسه كشتن موسى عليه السلام است كه به آن گوش فرا مي دهيم.

مؤمن آل فرعون مي گوید:

﴿فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا﴾ [غافر: ۲۹]. «و چه كسى ما را از عذاب خدا -

اگر به ما برسد- حمايت خواهد كرد».

اولين نكته: الله را مي شناختند از عذاب الهى نيز آگاه بودند:

مؤمن آل فرعون ادامه مي دهد: ﴿يَقَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ ﴿۳۰﴾ مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ﴿۳۱﴾﴾ [غافر: ۳۰-۳۱]. «ای قوم من! بی تردید من بر شما از روزی مانند روز [عذاب] گروه‌ها [بی که پیامبران را

تکذیب کردند] می‌ترسم * چون سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنان بودند؛ و خدا ستمی بر بندگان نمی‌خواهد [این بندگانند که بر خود ستم روا می‌دارند].»

دومین نکته: قوم فرعون پیامبرن را می‌شناختند حتی از عذاب‌هایی که بر بت پرست‌های قبلی نازل شده نیز آگاهی داشتند.

﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ﴾ [غافر: ۳۴]. «بی‌تردید یوسف پیش از این دلایل روشنی برای شما آورد.»

از رسالت حضرت یوسف علیه السلام خبر داشتند و معتقد بودند یوسف آخرین پیامبر خداست.

مؤمن آل فرعون ادامه می‌دهد، ﴿يَلْقَوْمُ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَّعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ﴾ [غافر: ۳۹]. «ای قوم من! این زندگی دنیا فقط کالایی بی ارزش و زودگذر است، و بی‌تردید آخرت سرای همیشگی و پایدار است.»

سومین نکته: به معاد و رستاخیز اعتقاد کامل داشتند.

بعد از قوم فرعون به سراغ مشرکان زمان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رویم آنها که مدعی پیروی از ابراهیم علیه السلام بودند، حج و قربانی را واجبات دینی خود می‌دانستند و روزه می‌گرفتند و ... اجداد آنها قرن‌ها پیش از نوادگان ابراهیم علیه السلام بودند و یکتا پرست و پیرو راستین ابراهیم علیه السلام، تا این شیطان آنها را ابتدا با احترام به بزرگان و سپس تبدیل احترام به عبادت به ورطه نابودی کشاند و به همان راهی رفتند که قوم نوح، عاد و ثمود و همه اقوام مشرک دیگر آن را پیمودند.

اما باید توجه داشت که شرک همیشه می‌تواند باشد، امروزه بسیاری از اقوام و قومیت‌ها در معابد خود علاوه بر خدا مجسمه‌های بودا و ... را می‌پرستند و جالب است در این معابد خدای رحمان گره مشکلات خلق را می‌گشاید و بیمارها را شفا می‌دهد اما متأسفانه مردم این مشکل‌گشایی و شفا را به غیر خدا نسبت می‌دهند، همان‌گونه که مشرکان دیگر با رفع مشکلات، برای خدا شریک قائل می‌شدند.

﴿وَإِذَا مَسَّ النَّاسُ ضُرًّا دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴾ [الروم: ۳۳]. «هنگامی که به مردم آسیب و گزند برسد، پروردگارش را درحالی که به سوی او روی آورده‌اند، می‌خوانند، سپس زمانی که رحمتی از سوی خود [چون نعمت، ثروت، اولاد و امنیت] به آنان بچشاند، ناگهان گروهی از آنان به پروردگارش شرک می‌ورزند».

نکته: هر لحظه می‌توان خدا را خواند، بدون نیاز به واسطه، زیرا مشرکان وقتی الله را به تنهایی می‌خواندند خدا جواب‌شان را می‌داد و ضررشان را رفع می‌کرد. در بین مسلمانان گاهی اعتقادات شرک آلود مشاهده می‌شود به طور مثال عده‌ای چون ضرری به آنها برسد عوض خواندن خدا، از روح پیامبر ﷺ و ... می‌خواهند ضررشان رفع شود، اگر نام این عمل شرک نیست نمی‌دانیم آن را چه بنامیم؟!.

برخی اعتقادات مشرکان

۱- اعتقاد به یگانگی الله در خالقیت: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ فَاَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾ [العنكبوت: ۶۱]. «اگر از آنان [که شرک می‌ورزند] بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را رام و مسخر کرده؟ بی‌تردید خواهند گفت: خدا. پس چگونه [از حق به باطل] منحرف می‌شوند».

﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ﴾ [لقمان: ۲۵]. «و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است؟ قطعاً می‌گویند: خدا».

۲- اعتقاد به یگانگی الله در روزی رسانی: ﴿وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَّنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لِيَقُولَنَّ اللَّهُ﴾ [العنكبوت: ۶۳]. «و اگر از آنان بپرسی: چه کسی از آسمان آبی نازل کرد و به وسیله آن زمین را پس از مردگی‌اش زنده ساخت؟ بی‌تردید خواهند گفت: خدا. بگو: همه ستایش‌ها ویژه خداست [و مشرکان دور از حقیقت‌اند]، بلکه بیشترشان تعقل نمی‌کنند».

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدِيرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ﴾ [يونس: ۳۱]. «بگو: کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد یا کیست که بر گوش‌ها و چشم‌ها مالکیت و حکومت دارد و کیست که زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد و کیست که همواره امور [جهان هستی] را تدبیر می‌کند به زودی خواهند گفت: خدا».

۳- پیامبران پیشین را می‌شناختند، نبوت را قبول داشتند، و می‌دانستند برای پیامبران معجزه وجود دارد،

﴿بَلْ قَالُوا أَضْغَلَتْ أَحْلَمَ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بَيِّنَاتٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ﴾ [الأنبياء: ۵]. «[مشرکان] گفتند: [نه، قرآن سحر نیست] بلکه خواب‌هایی آشفته و پریشان است، [نه] بلکه آن را به دروغ برباخته، [نه] بلکه او شاعر [خیال پردازی] است، [اگر فرستاده خداست] باید برای ما معجزه‌ای بیاورد مانند معجزه‌هایی که پیامبران گذشته را [با آنها] فرستادند».

بنابراین، همه مشرکان به نبوت معتقد بودن ولی دلیل این که چون پیامبری برای آنها برانگیخته می‌شد تکذیب می‌کردند، یکی این بود که عموماً پیامبران انسانهایی ساده زیست و به دور از تعلقات مادی بودند و برای همین است که وقتی موسی فرعون را به خدا پرستی فرا خواند و می‌گوید پیامبر خدایم فرعون می‌گوید:

﴿أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يَبِينُ﴾ [الزخرف: ۵۲-۵۳]. «مگر نه این است که من از ذهابِ او جَاءَ مَعَهُ الْمَلَكُ الْمُقْتَرِنِينَ﴾ [الزخرف: ۵۲-۵۳]. «مگر نه این است که من از این کسی که خوار و بی‌مقدار است و نمی‌تواند روشن و گویا سخن گوید، بهترم *اگر موسی، عزت، سربلندی، کرامت و شخصیت داشت [پس چرا دستبندهای زرین و طلا بر او آویخته نشده است. یا چرا فرشتگانی [برای اثبات نبوتش] همراه او نیامده‌اند».

دومین دلیل که پیامبران از استقبال عموم برخوردار نمی‌شدند این بود که عده‌ای گمان می‌کردند که پیامبر حتی از نظر ظاهری باید با مردم تفاوت داشته باشد و نمی‌توانستند قبول کنند انسانی چون خود آنها پیامبر شده است، ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ

مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿۱۱﴾ [المؤمنون: ۲۴]. «پس سران و اشراف قومش که کافر بودند، گفتند: این جز بشری مانند شما نیست که می‌خواهد بر شما برتری جوید، و اگر خدا می‌خواست [پیامبری بفرستد] قطعاً فرشتگانی [را به پیامبری] می‌فرستاد، ما این [سخنانی] را [که نوح می‌گوید] میان پدران پیشین خود نشنیده‌ایم».

۴- اعتقاد به وجود فرشتگان: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَفُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ ﴿۸﴾ [الأنعام: ۸]. «مشرکان گفتند چرا با محمد فرشته‌ای برای ما نیامد...».

۵- اعتقاد به وجود شیطان: مشرکان شیطان را نیز می‌شناختند و برای همین است وقتی پیامبر ﷺ قرآن را برای آنها می‌خواند، می‌گفتند: این الهامات شیطانی است که بر محمد وارد شده است. قرآن در جواب آنها آورده است، ﴿وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿۲۵﴾ [التکویر: ۲۵]. «قرآن کلام شیطان رانده شده نیست».

۶- اعتقاد به معاد و زنده شدن بعد از مرگ در نزد بعضی از مشرکان:

در رابطه‌ی با حیات بعد از مرگ مشرکان نیز دو گروه می‌شوند بعضی چون قوم نوح و قوم فرعون حیات بعد از مرگ و سرای پاداش و عذاب را قبول داشتند و معتقد بودند انسان بعد از مرگ زنده می‌شود ولی بعضی از مشرکان چون مشرکان قریش زنده شدن مردگان را بعد از این دنیا قبول نداشتند.

اعتقاد قوم نوح به معاد: چون نوح عليه السلام به آنها گفت: ﴿إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿۵۹﴾ [الأعراف: ۵۹]. «من قطعاً از عذاب روزی بزرگ بر شما می‌ترسم».

قوم نوح منکر عذاب روز قیامت نشدند و نگفتند عذاب یعنی چه؟ روز قیامت یعنی چه؟ بلکه گفتند: ﴿إِنَّا لَنَرَنَّكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۶۰﴾ [الأعراف: ۶۰]. «مسلماً ما تو را در گمراهی آشکار می‌بینیم».

اعتقاد قوم قبطی به روز قیامت: مومیایی کردن مردگان و غذا در قبر گذاشتن و دفن بعضی از وسایل همراه مردگان در نزد قوم فرعون نشانگر اعتقاد آنها به روز قیامت و رستاخیز دوباره می‌باشد، قرآن نیز این نظریه را تأیید می‌کند که قوم فرعون به معاد معتقد بودند، مؤمن آل فرعون آن گاه که فرعونیان را نصیحت می‌کند آنها را از عذاب روز قیامت می‌ترساند، ﴿وَيَقَوْمٍ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ﴾ [غافر: ۳۲]. «و ای قوم من، من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را [به یاری هم] ندا درمی‌دهند، بیم دارم».

معتقد نبودن مشرکان قریش به معاد و زنده شدن مردگان: ﴿وَقَالُوا أَءِذَا كُنَّا عِظْمًا وَّرُفَاتًا أءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا﴾ [الإسراء: ۴۹]. «و گفتند آیا استخوان پوسیده و غبار پراکنده شده دوباره زنده می‌شود؟».

با توجه در مطالب پیشین به این حقیقت پی می‌بریم که مشرکان به خدا معتقد بودند و بسیاری از اعتقاداتشان برگرفته از توحید است، آنها در خالقیت خدا شریکی برای خدا قائل نمی‌شدند و در بسیاری از اعتقادات موحد جلوه گر می‌شدند.

مشرکان زمان پیامبر به تبعیت از ابراهیم علیه السلام حج می‌گزاردند و قربانی می‌کردند، کعبه را مقدس می‌شمردند و در چهار ماه رجب، ذی القعدة، ذی الحجه، محرم برای این که مردم آسوده به حج بروند قتل و کشتار و خون ریزی را حرام اعلام کرده بودند، اسلام نیز این رسوم آنها را تأیید می‌کرد: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ﴾ [التوبة: ۳۶]. «در حقیقت، شماره ماه‌ها نزد خدا، از روزی که آسمانها و زمین را آفریده، در کتاب [علم] خدا، دوازده ماه است؛ از این [دوازده ماه]، چهار ماه، [ماه] حرام است».

مشرکان حتی به پیمان‌هایی که می‌بستند پایبند بودند، علی علیه السلام در نامه‌ی ۵۳ نهج البلاغه می‌فرماید: «مشرکین زمان جاهلیت به عهد و پیمانی که با مسلمانان داشتند وفادار بودند». حتی روزه می‌گرفتند و روزه روز عاشورای آنها معروف است، ولی آنچه آنها را به نابودی کشاند انحرافات آنها بود.

آنها خانه کعبه مظهر یکتاپرستی را به بت خانه تبدیل کردند و برای همین است که خداوند ادعای آنها بر پیروی از ابراهیم علیه السلام را نمی‌پذیرد و در قرآن خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است، ﴿قُلْ إِنِّي هَدَيْتَنِي رَبِّيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۲۵﴾ قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۲۶﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿۱۲۷﴾﴾ [الأنعام: ۱۶۱-۱۶۳]. «بگو: یقیناً پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرد، به دینی پایدار و استوار، دین ابراهیم یکتاپرست حق گرا، و او از مشرکان نبود (۱۶۱) بگو: مسلماً نماز و عبادتم و زندگی کردن و مرگم برای خدا پروردگار جهانیان است (۱۶۲) او را شریکی نیست، و به این [یگانه‌پرستی] مأمورم، و نخستین کسی هستم که [در این آیین] تسلیم [فرمان‌ها و احکام] اویم».

منظور آیات این است ابراهیم علیه السلام یکتا پرست بود و پیرو واقعی ابراهیم علیه السلام، محمد صلی الله علیه و آله است زیرا همچون ابراهیم علیه السلام فقط خدا را می‌پرستد، نه مشرکانی که ادعای پیروی ابراهیم را دارند ولی رفتارشان مخالف رفتار ابراهیم است. مشرکان پیامبر صلی الله علیه و آله را گمراه و کافر و مخالف دین ابراهیم علیه السلام می‌دانستند که با ایشان جنگیدند.

اشتباه مشرکان این بود که قربانی کردن را فقط برای خدا نمی‌دانستند، بلکه برای رضایت بزرگان و بت‌ها نیز قربانی می‌کردند و در قربانی سهمی را برای خدا و سهمی برای بت‌ها و غیر خدا قرار می‌دادند: ﴿وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا﴾ [الأنعام: ۱۳۶]. «و مشرکان از زراعت و چهارپایانی که خدا آفریده برای او سهمی قرار دادند، و به گمان بی‌اساس خود گفتند: این سهم خدا، و این سهم بتان ما».

و جالب این بود آن سهمی که از شریکان الله بود به خدا نمی‌رسید و آنچه برای خدا بود به شرکاء می‌رسید: ﴿فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ﴾

شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿۱۳۶﴾ [الأنعام: ۱۳۶]. «آنچه برای بتانشان باشد به خدا نمی رسد و آنچه برای خدا باشد به آنها می رسد؛ بد است آنچه داوری می کنند».

مشرکان ربوبیت یا رب بودن الله را به غیر الله منتقل می کردند و معتقد بودند غیر الله نیز در سرنوشت انسان مؤثرند و با خدا در رقم زدن تقدیر انسان شریک‌اند، مشرکان عقل خود را تعطیل و افسارشان در دست افرادی بود که به جای ایشان تصمیم می گرفتند و آنها را به اربابی خود برگزیده بودند و حال آن که تنها ارباب حقیقی خداست و جز خدا کسی حق ندارد به جای یک انسان تصمیم بگیرد و او را بنده خویش کند.

﴿ذَلِكُمْ بِأَنَّهُوَ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ ﴿۱۲﴾﴾ [غافر: ۱۲]. «این [سختی عذاب] به سبب این است که چون خدا به یگانگی [و بدون معبودان] خوانده می شد [یگانگی]ش را انکار می کردید، و اگر برای او شریک و همتایی قرار داده می شد، باور می کردید پس [اکنون] داوری ویژه خدای والامرتبه و بزرگ است».

آنها به خدای یگانه کافر و به خدا با شرکایش ایمان داشتند، حال آن که حکم برای خداست نه غیر او، ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ [الأنعام: ۵۷]. «فرمان و حکم فقط به دست خداست».

از انحرافات و بدعت‌های دیگر مشرکان مکه این بود که بعضی در مراسم حج به این بهانه که نمی‌خواهند در لباس‌هایی که گناه کرده‌اند خدا را عبادت کنند برهنه می شدند و در مراسم حج تصویر زشت برهنه بودن نمایان بود و جز عورت همه بدن آنها معلوم بود. همچنین دست زدن و صوت کشیدن را نماز می دانستند و یاد خدا و آرامش در نماز آنها جایی نداشت.

﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً﴾ [الأنفال: ۳۵]. «و نماز و دعایشان در کنار خانه [خدا] چیزی جز سوت کشیدن و کف زدن نبود».

زنده به گور کردن دخترهای تازه به دنیا آمده یکی از رسوم ناپسند بعضی از قبایل مشرک حجاز بود، این عده از مشرکان دخترانشان را به خاطر ترس از فقر یا اعتقاد به

باور غلط دختر داشتن ننگ است به این کار مبادرت می‌کردند و فرزندان‌شان را به دست خویش می‌کشتند، ﴿يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ ۚ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ ۗ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾ [النحل: ۵۹]. «از بدی آنچه بدو بشارت داده شده، از قبیله [خود] روی می‌پوشاند. آیا او را با خواری نگاه دارد، یا در خاک پنهانش کند؟ و چه بد داوری می‌کنند».

اسلام این کار را زشت شمرد و اعلام کرد هر آن که خلق کرده روزیشان می‌دهد، و هر کس چه از ترس فقر چه به خاطر باور ننگ دختر دار شدن و چه از روی نادانی دخترش را بکشد، باید پاسخ گو باشد.

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَقِي نَحْنُ نَرَزُقُكُمْ وَإِيَاهُمْ﴾ [الأنعام: ۱۵۱]. «و فرزندان خود را از بیم تنگدستی مکشید؛ ما شما و آنان را روزی می‌رسانیم».

﴿قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾ [الأنعام: ۱۴۰]. «قطعاً کسانی که فرزندان خود را از روی سبک مغزی و جهالت کشته‌اند زیان کردند».

﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ ۖ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ۖ﴾ [التکویر: ۸-۹]. «هنگامی که از [دختر] زنده به گور بپرسند* به کدام گناه کشته شده».

و حتی به زنان جامعه ارزش قائل شد و پیامبر ﷺ به عنوان الگوی مردم با زنان برخوردی شایسته داشت.

یکی دیگر از اعتقادات زشت مشرکان این بود که فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند،

﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ ۚ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ﴾ [النحل: ۵۷]. «و برای خدا

دخترانی می‌پندارند. منزه است او. و برای خودشان آنچه را میل دارند [قرار می‌دهند]».

آنها به بت‌هایشان علاقه فراوان داشتند و بلاخره هم علاقه شدید آنها به بت‌هایشان آنها را به نابودی کشاند. آنها حاضر بودند از آسمان بر سرشان سنگ ببارد ولی بت‌هایشان را رها نکنند و در دعایشان می‌گفتند: ﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ

فَأَمْطِرُ عَلَيْكَ حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ نُفِثْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٣﴾ [الأنفال: ۳۲]. «و [یاد کن] هنگامی را که گفتند: «خدایا، اگر این [کتاب] همان حق از جانب توست، پس بر ما از آسمان سنگهایی بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور.»

در نزد مشرکان زندگی بدون بت‌ها و پرستش آنها یعنی هیچ.

سؤال:

در مطالب قبلی ذکر شد که جز خدا حق تصمیم‌گیری به جای انسان را ندارد در صورتی که در آیه ۳۶ احزاب آمده است، ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾ [الأحزاب: ۳۶]. «و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد؛ و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است.»

جواب:

- ۱- در اصول دین هر کس موظف است تحقیق کند و راهش را پیدا کند و کسی حق ندارد به جای دیگری تصمیم بگیرد و تقلید در اصول دین پذیرفته نیست.
- ۲- حتی در آیه ۳۶ احزاب اشاره شده که هرگاه امری را خدا واجب بدانند و بعد از نام الله نام رسول آمده است و توجه باید داشت که واژه رسول ذکر شده و پیامبر با نام محمد ﷺ ذکر نشده و این یعنی این که خواسته شخصی محمد ﷺ ملاک نیست بلکه در اینجا امر محمد ﷺ به عنوان رسول خدا مطرح شده و واجب است عملی شود ولی اگر نظر شخصی پیامبر ﷺ می‌بود امکان صرف نظر از آن می‌رفت هر چند که به عنوان احترام نظر شخصی پیامبر ﷺ نیز شایسته است عملی شود، ولی باید توجه داشت که بین امر الهی و خواست‌های شخصی پیامبر ﷺ به عنوان یک انسان فرق است.
- ۳- در رابطه با مسائل مادی نیز تبعیت و تقلید صورت گرفته از تخصص افراد انجام می‌پذیرد و عقل نیز در این رابطه بهترین راهنمای انسان است.

۴- در مسائل مادی از قبیل جنگ و ... تقلید و تبعیت در چارچوب قوانین الهی صورت گرفته و اگر کسی که از او تبعیت می‌کنیم از چارچوب دین الهی خارج شود حق تبعیت از او را نداریم.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَذُوهٗ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید؛ پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید.»

در معنای اولی الامر عموم اهل سنت خلیفه اسلام یا حاکمان یا فرماندهان جنگ و یا قاضیان و ... را مصداق اولی الامر می‌دانند و شیعیان ائمه‌ی را مصداق اولی الامر می‌دانند که در صورت پذیرش هر دیدگاه آنچه که روشن است نه حاکم اسلامی و نه ائمه علیهم السلام اجازه عوض کردن قوانین الهی را ندارند زیرا در ادامه تأکید بر تبعیت از ایشان آمده است اگر بین تان نزاعی در گرفت به قوانین الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مراجعه کنید لذا هیچ فردی در هر جایگاهی نمی‌تواند قوانین ثابت الهی را نادیده بگیرد، اوامر اولی الامر اگر با قرآن و سنت پیامبر در تضاد نباشد قابل اجراست و در غیر این صورت، اطاعت نکردن آن واجب می‌شود، باید به این نکته نیز توجه کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز در قوانین الهی مجری بود و قانونگذار الله بود و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حق وضع یا نسخ احکام الهی را نداشت.

علت شرک مشرکان و دلایل آنها بر شرک

مشرکان می‌دانستند که بت‌ها و مجسمه‌های چوبی و سنگی قادر به دفاع از خود نیستند و نمی‌توانند از خود دفع خطر کنند و برای همین است وقتی ابراهیم با شکستن بت‌ها و گذاشتن تبر بر دوش بت بزرگ، می‌گوید بت بزرگ بت‌ها را شکسته آن‌ها بی‌درنگ پاسخ می‌دهند که بت توانایی انجام این کار را ندارد. و چون ابراهیم می‌گوید از خود بت‌ها پرسید چه کسی آن‌ها را شکسته است مشرکان جواب می‌دهند:

﴿لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ﴾ [الأنبياء: ۶۵]. «تو می‌دانی که بت‌ها سخن نمی‌گویند». و چون در مقابل استدلال‌ات ابراهیم شکست می‌خوردند تصمیم به آتش زدن او می‌گیرند. اما چرا آن‌ها با وجود که می‌دانند این بت‌های سنگی و چوبی توان انجام کاری را ندارند سر تعظیم و تسلیم در مقابل آن‌ها خم می‌کنند؟

مشرکان بت‌ها را نماد انسان‌های صالح و برگزیده می‌دانستند و معتقد بودند انسان‌های صالح چون برگزیده‌ی خدایند ساختن بت و مجسمه و تمثال آن‌ها ثواب دارد و چون انسان‌های دیگر گناهکارند و معتقد بودند انسان گناهکار نمی‌تواند به خدا نزدیک شود با خضوع و خشنودی در برابر این مجسمه و بت‌ها، انتظار داشتند کوتاهی آنها در زمینه‌های دیگر نادیده گرفته شده خدا از آنها راضی شود و معتقد بودند با تعظیم بت‌ها در رحمت الهی به روی آنها گشوده می‌شود.

اما بت پرستی را می‌توان از منظر دیگر نیز بررسی کرد:

علاوه بر پندار اشتباه بت پرستی کنیم تا محبوب خدا شویم، عدم رؤیت خداوند در دنیا یکی دیگر از دلایل رجوع مردم به بت پرستی می‌باشد، زیرا مردم دوست دارند در مقابل حقیقت برتر سجده و کرنش کنند و اظهار نیاز نمایند یعنی روح پرستش و پرستیدن خدا در نهاد هر انسانی وجود دارد ولی متأسفانه این فطرت پاک در بین بسیاری از انسانها از مسیر اصلی خود منحرف شده است و انسانها بت‌ها را آن حقیقت پنداشتند زیرا بت هم با چشم دیده می‌شود و هم اعتقاد به آن به اندیشه احتیاجی ندارد و بت پرستان با لمس و بوسیدن بت‌ها سعی می‌کنند نیازهای فطری خود را که عبارتست از رابطه‌ی محبت بین خدا و بنده ارضاء نمایند و به راستی پرستش بتی که با چشم دیده می‌شود راحت‌تر از الله است که چشم سر ما نمی‌تواند آن را ببیند.

علت پرستش بت‌ها توسط مشرکان از نگاه قرآن

۱- بی‌خردی مشرکان، زیرا بدون هیچ دلیل محکمی بت‌ها را می‌پرستیدند و این

نتیجه تعطیلی عقل است.

﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَأَلَا نَعْمَ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ [الأعراف: ۱۷۹]. «چرا که» [دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند، و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند».

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الَّتِي لَا يَعْقلُونَ ﴿۲۲﴾﴾ [الأنفال: ۲۲]. «قطعاً بدترین جنبنندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند».

﴿وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ﴾ [المؤمنون: ۱۱۷]. «و هر کس با خدا معبود دیگری بخواند، برای آن برهانی نخواهد داشت».

﴿أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يَشْرِكُونَ ﴿۳۵﴾﴾ [الروم: ۳۵]. «یا [مگر] حجتی بر آنان نازل کرده‌ایم که آن [حجت] در باره آنچه با [خدا] شریک می‌گردانیده‌اند سخن می‌گوید».

﴿وَمِنَ الثَّائِسِ مَنْ يُجَدِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ﴾ [لقمان: ۲۰]. «و برخی از مردم در باره خدا بی‌[آنکه] دانش و رهنمود و کتابی روشن [داشته باشند] به مجادله برمی‌خیزند».

۲- اعتماد به پندارها، ﴿وَمَا يَتَّبِعِ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ [یونس: ۶۶]. «و کسانی که غیر از خدا شریکانی را می‌خوانند، [از آنها] پیروی نمی‌کنند. اینان جز از گمان پیروی نمی‌کنند و جز گمان نمی‌برند».

مشرکان پندارها، تخمین‌ها و دروغ‌های‌شان را پیروی کرده و حتی گستاخانه شرک‌شان را به خدا نسبت می‌دهند، ﴿وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَّا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿۲۰﴾﴾ [الزخرف: ۲۰]. «می‌گویند: «اگر [خدای] رحمان می‌خواست، آنها را نمی‌پرستیدیم» آنان به این [دعوی] دانشی ندارند [و] جز حدس نمی‌زنند».

۳- تقلید از پدران و تعصب بر دین آنها، مشرکان نمی‌توانستند قبول کنند پدران‌شان گمراه بودند در نتیجه به دین پدران خود احترام گذاشته، آن را برای خود انتخاب می‌کردند، ﴿قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ﴾ [الشعراء: ۷۴]. «گفتند: نه، بلکه پدران خود را یافتیم که چنین می‌کردند».

۴- برای عزت دنیوی، سران شرک در سایه بت پرستی مردم توانسته بودند برای خود عزت، اعتبار، ثروت و مقام و ... کسب کنند، برای همین حاضر نبودند به راحتی بت‌ها را رها کنند. ﴿وَأَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ءَالِهَةً لَّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا﴾ [مریم: ۸۱]. «و به جای خدا، معبودانی اختیار کردند تا برای آنان [مایه] عزت باشد».

۵- تحکیم دوستی دنیوی، بین بت پرست‌ها در سایه پرستش بت‌ها، هدف و عقیده‌ای واحد به وجود آمده بود و بت‌ها موجب تحکیم دوستی آنها بود، ﴿وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ [العنكبوت: ۲۵]. «و [ابراهیم] گفت: «جز خدا، فقط بت‌هایی را اختیار کرده‌اید که آن هم برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست».

۶- عدم شناخت الله، مشرکان خدا را آن گونه که شایسته و نیکوست نشناختند، ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ﴾ [الزمر: ۶۷]. «و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته‌اند، و حال آنکه روز قیامت زمین یکسر در قبضه [قدرت] اوست، و آسمانها در پیچیده به دست اوست».

شاید آنها واقعاً ایمان نداشتند خدا در یک لحظه صدای همه‌ی آنها را می‌شنود و بر همه‌ی آنها نظارت دارد و ...

۷- بد گمانی به خدا، زمانی که انسان، خدا را ظالم تصور کند برای در امان ماندن از ظلم این خدا به بزرگان و بت‌ها رجوع می‌کند.

﴿وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرَدْتُمْ أَنْ تُصَبِّحْتُمْ مِنْ الْقَحْطِرِينَ﴾ [۲۳]. «و همین بود گمانتان که در باره پروردگارتان بردید؛ شما را هلاک کرد و از زیانکاران شدید».

۸- طلب کمک از بت‌ها، ﴿وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ءَالِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ﴾ [یس: ۷۴]. «و غیر از خدا [ی یگانه] خدایانی به پرستش گرفتند، تا مگر یاری شوند».

مشرکان به امید این که بت‌ها آنها را کمک و یاری می‌کنند به پرستش آنها روی آوردند، به طور مثال ابوسفیان، هبل بت بزرگ مکیان را در جنگ احد به همراه سپاه آورد و پیروزی در این جنگ که نصیب مشرکان شده بود مدیون عنایات هبل می‌دانست.

۹- اصلی‌ترین دلیل پرستش بت‌ها این بود که مشرکان آنها را وسیله نزدیکی به خدا و واسطه بین خود و خدا می‌دانستند، ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳]. «آنان که به جای خدا سرپرستان و معبودانی برگزیده‌اند [و می‌گویند]: ما آنان را جز برای اینکه ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک کنند، نمی‌پرستیم».

زشتی شرک و عذاب مشرک

زشتی شرک در ادیان الهی به حدی است که خداوند مشرکان را نجس می‌شمارد. ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا﴾ [التوبة: ۲۸]. «ای اهل ایمان! جز این نیست که مشرکان پلیدند؛ پس نباید بعد از امسال به مسجدالحرام نزدیک شوند».

و مشرکان نمی‌توانند به مسجد الحرام وارد شوند، بزرگ‌ترین گناه کبیره شرک است و حتی بدتر از زنا و ... ، به دلیل این که شرک خیانت به خداست و نادیده گرفتن این همه نعمتی که به انسان داده است.

شرک تنها گناهی است که به هیچ عنوان در قیامت بخشیده نمی‌شود،

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸]. «مسلماً خدا اینکه به او شرک ورزیده شود نمی آمرزد، و غیر آن را برای هر کس که بخواهد می آمرزد».

و هر کس مشرک شود گویی بدنش هزار تکه شده و بد بخت و بی کس است،

﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ [الحج: ۳۱]. «و هرکس به خدا شرک ورزد چنان است که گویی از آسمان فرو افتاده و مرغان [شکاری] او را ربوده‌اند یا باد او را به جایی دور افکنده است».

مشرکان حق تعمیر مساجد را ندارند، ﴿مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ سَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿۱۷﴾﴾ [التوبة: ۱۷]. «مشرکان را نرسد که مساجد خدا را آباد کنند، در حالی که به کفر خویش شهادت می‌دهند. آنانند که اعمالشان به هدر رفته و خود در آتش جاودانند».

اعمال نیک مشرک پذیرفته نمی‌شود، ﴿وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [الأنعام: ۸۸]. «اگر آنان شرک ورزیده بودند، قطعاً آنچه انجام می‌دادند از دستشان می‌رفت».

و در آخرت مشمول عذاب الهی می‌شود، ﴿إِنَّهُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾ [المائدة: ۷۲]. «هر کس به خدا شرک آورد، قطعاً خدا بهشت را بر او حرام ساخته و جایگاهش آتش است، و برای ستمکاران یاورانی نیست».

بهشت بر مشرکان حرام شده است، ﴿وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءَ عَلَيْهِمْ ذَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿۶﴾﴾ [الفتح: ۶]. «و [تا] مردان و زنان نفاق‌پیشه و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد برده‌اند، عذاب کند؛ بد زمانه بر آنان باد. و خدا بر ایشان خشم نموده و لعنتشان کرده و جهنم را برای آنان آماده گردانیده و [چه] بد سرانجامی است».

مشرك گرفتار خشم و لعنت خدا می‌شود و خداوند آنها را در عذابی شدید رها می‌کند، ﴿الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ ﴿٦٦﴾ [ق: ۲۶]. «که با خداوند، خدایی دیگر قرار داد. [ای دو فرشته،] او را در عذاب شدید فرو افکنید».

سؤال:

در آیات ۹۸ و ۹۹ سوره‌ی انبیاء آمده است: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرِدُونَ ﴿٩٨﴾ لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٩٩﴾ [الأنبياء: ۹۸-۹۹]. «یعنی این که هم مشرکان و هم معبودان آنها وارد جهنم می‌شوند و در آتش می‌سوزند، سؤالی که مطرح است این که آیا انبیاء الهی به دلیل این که پرستیده می‌شوند با مشرکان وارد آتش می‌شوند؟ و آیا سوزانده شدن بت‌ها در جهنم به چه دلیل است مگر آنها جز سنگ و چوب‌های بی احساس چیزی دیگرند؟».

جواب: انبیاء همراه مشرکان وارد آتش نمی‌شوند زیرا مشرکان چنانچه قبلاً اشاره شد اسم‌های پوچ و لفظ بی معنا را می‌پرستند و انبیاء در رحمت الهی داخل‌اند. ﴿إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١٠١﴾ [الأنبياء: ۱۰۱]. «بی‌گمان کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است از آن [آتش] دور داشته خواهند شد».

و سوزانده شدن بت‌ها و ذکر این آیه‌ی قرآن شاید بدان دلیل است که به بت پرستان و مشرکان فهمانده شود بت‌های آنها حتی قادر به دفاع از خویش نیستند چه رسد به دیگران.

بشارت الله به موحدان:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٣٠﴾ [فصلت: ۳۰]. «در حقیقت، کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست»؛ سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند:] هان، بیم مدارید و غمین مباشید، و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید».

فصل پنجم: اسلام و شرک

اولین ندای اسلام اعتراف به توحید و یگانگی خدا و پرهیز از شرک و همتا قرار دادن برای خدا بود بنابراین اسلام و شرک همیشه در تضاد یکدیگرند و هیچ مسلمانی مشرک نمی‌شود و با شرک هیچ انسانی مسلمان نمی‌شود. بنابراین هرکس برای خدا همتا قائل شود مشرک است هر چند نماز بخواند، روزه بگیرد، حج برود و انسان نیکوکاری باشد، همان گونه که مشرکان حجاز حج و روزه و وفای به عهد را در آیین خود زیبا و واجب می‌شمردند حتی عده‌ای از آنها به نیکوکاری و جوانمردی در بین مردم مشهور بودند و...

هرکس در کلام و در عمل «لا إله إلا الله» را بپذیرد مسلمان است و پیرو محمد ﷺ و ابراهیم عليه السلام و آن که مشرک باشد پیرو ابراهیم نیست، ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾ [النساء: ۱۲۵]. «و دین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کرده و نیکوکار است و از آیین ابراهیم حق‌گرا پیروی نموده است؟ و خدا ابراهیم را دوست گرفت».

لازم به تذکر است هر کس پیامبران و بزرگان را چون الله بپندارد یا بعضی از صفات الله را به آنها اختصاص دهد و برای الله شریک قائل شود مشرک است.

متأسفانه بعضی از عوام معتقدند اگر پیامبر عليه السلام و بزرگان دینی را بپرستند اشکالی ندارد، زیرا بین پیامبر عليه السلام و بزرگان دین اسلام با لات، هبل، عزی، یغوث و سواع و ... خیلی فرق است؟!.

در رابطه با این مطلب باید گفت که بت‌های مشرکان انسان‌های نیکوی آن قوم و حتی گاه پیامبران الهی عیسی و عزیر و ... بودند که مردم مجسمه آنها را ساختند و به عبادت آنها مشغول شدند و اگر مسلمان نیز اعمال آنها را در رابطه با پیامبر عليه السلام و اولیاء دین انجام دهد مشرک است و از اسلام خارج گردیده، حضرت علی عليه السلام می‌فرماید:

«همانا خداوند از شما خشنود نمی‌شود به کاری که بر گذشتگان خشم گرفته، و خشم نمی‌گیرد به کار که گذشتگان خشنود بود». نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۸۳

همچنین می‌فرماید: «بین خدا و خلق، دوستی خاصی وجود ندارد که به خاطر آن، حرامی را که بر جهانیان ابلاغ فرموده حلال بدارد». نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۹۲

امام سجاد علیه السلام در نیایش ۲۸ صحیفه می‌فرماید: خدایا از آن که به تو نیازمند است روی گردانم و خواهشم را از کسی که از لطف تو بی‌نیاز نیست برگردانده‌ام و می‌دانم که درخواست نیازمند از نیازمند دیگر سبک رأیی و دیوانگی است، خدایا تنها تو پاسخگوی نیازهایم هستی و تنها تو حاجتم را برآورده می‌کنی، خدایا تنها تو را می‌خوانم و به کسی جز تو امید ندارم و در دعایم کسی با تو همراه نمی‌باشد و ندایم تنها تو را می‌خواند.

رابطه انسان و خداوند در مکتب اسلام

در مکتب اسلام به انسان احترام فراوان گذاشته شده است و در قرآن آمده:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ [الإسراء: ۷۰]. «و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم».

و رابطه‌ای عاشقانه بین انسان و خداوند در سایه توحید استوار است و انسان مخلوق، محبوب خدا شده تا آنجا که آسمان و زمین را خداوند برای خدمت به انسان آفریده است.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری

انسان مسلمان فقط بنده خداست و جز بندگی خدا را نمی‌کند و در این مکتب هیچ انسانی بر انسان دیگر برتری ندارد و زن و مرد، سیاه و سفید، عرب و عجم و ... برابرنند و فقط تقوا ملاک برتری است، ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَى﴾ [الحجرات: ۱۳]. «در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست».

و خون و نژاد و ثروت در اندیشه اسلام ارزشی ندارد به طوری که برده سیاه پوست مؤذن اسلام می‌شود، سلمان فارسی به تأیید پیامبر ﷺ از اهل بیت پیامبر ﷺ است، عبدالله بن ام مکتوم نابینا جانشین پیامبر ﷺ در مدینه می‌شود، اسامه نوزده ساله فرمانده سپاه اسلام می‌گردد، عکرمه پسر ابوجهل که تا قبل از فتح مکه دشمن اسلام بود به یکباره مسلمان شده، فرمانده سپاه اسلام می‌شود و در راه اسلام شهید می‌شود این است حقیقت اسلام، در اسلام بخشش بر انتقام برتری دارد.

خداوند رحمان و رحیم، بندگان را دوست دارد و گرمی شمرده، حال اگر بندگان عبادت و اطاعت او را به جای آورند رابطه محبت بین خالق و مخلوق برقرار می‌شود. هر انسانی اگر به غیر خدا رکوع و سجده کند، خود را نشناخته «من عرف نفسه فقد عرف ربه»^(۱) «هر انسانی حقیقت وجودی خود را بشناسد به یقین پروردگارش را خواهد شناخت». و به راستی پایه و اساس خداشناسی، شناخت خویشتن است و هر انسانی درک کند چه جایگاهی نزد الله دارد حاضر نمی‌شود آن را رها کند و خود را خوار و پست و بنده غیر الله کند و به عبادت غیر الله مشغول شود زیرا ارزش وجودی خود را می‌داند.

امام سجاد در نیایش ۵۲ صحیفه می‌فرماید: پست‌ترین انسان فردی است که روزی‌اش را خدا می‌دهد و او دیگری را عبادت می‌کند.
به قول مرحوم اقبال لاهوری:

آدم از بی‌بصری بندگی آدم کرد
گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد
یعنی در خوی غلامی ز سگان خوارتر است
من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد

۱- اکثریت علمای اسلام چون ابن جوزی، ابن تیمیه، سخاوی، ملاعلی قاری، آلبانی وغیره گفته‌اند که این حدیث رسول الله ﷺ نیست، بلکه ساختگی و موضوع است. (سلسله احادیث ضعیفه، آلبانی ۱/۱۴۶). (مصحح)

در ضمن خویشتن شناسی و توجه به نیازمندی سبب می‌شود که انسان ادعای خدایی و غرور را از سر بیرون کند.

بیان داشتیم که جز الله لیاقت پرستیده شدن و معبود بودن را ندارد و ...
با تدبر در آیات ذیل عطر رحمت الهی را استشمام می‌کنیم.

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ دَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵]. «خدایا، تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو

یاری می‌جوییم و بس».

﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾ [البقرة: ۱۵۲]. «پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم».

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [البقرة: ۱۸۶].

«[ای محمد] چون بندگان من درباره‌ی من از تو سؤال کردند [به آنها بگو] که من

نزدیک‌شان هستم، و هر کس مرا بخواند دعایش را اجابت می‌کنم».

﴿فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ ۖ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَىٰ

صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا﴾ [النساء: ۱۷۵]. «و اما کسانی که به خدا گرویدند و به او تمسک جستند،

به زودی [خدا] آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش درآورد، و ایشان را به سوی

خود، به راهی راست هدایت کند».

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ ۗ﴾ [الأنفال: ۲۴]. «آگاه باشید که الله بین انسان و

قلبش حایل می‌شود».

پروردگار به پیامبر ﷺ فرمود:

﴿نَبِيِّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [الحجر: ۴۹]. «بندگانم را آگاه ساز که من بسیار

آمرزنده و مهربانم».

﴿قُلْ رَبِّ أَحْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ [الأنبياء: ۱۱۲].

«گفت: پروردگارا، [خودت] به حق داوری کن، و به رغم آنچه وصف می‌کنید، پروردگار ما

همان بخشایشگر دستگیر است». [درباطل ساختن دروغ‌های شما تنها از او یاری باید خواست].

﴿قُلْ يَاعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ [الزمر: ۵۳]. «ای محمد بر بندگان من، آنان که فراوان گناه کرده‌اند، بگو که هرگز از رحمت خدا ناامید مباشید که همانا او باگذشت و مهربان است.»

﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰]. «و گفت پروردگارتان مرا بخوانید تا نیازهایتان را برآورده کنم.»

﴿هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [غافر: ۶۵]. «الله خدای زنده است، جز او هیچ خدایی نیست، بنابراین او را تنها بخوانید و همراهش کسی را نخوانید درحالی که خالص شده اید برای او و...»

﴿وَمَا لَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾ [الشوری: ۳۱]. «و غیر خدا در عالم برای تان ولی و فریاد رسی نیست.»

﴿وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ [ق: ۱۶]. «و از رگ گردن انسان به او نزدیک‌تریم.»
با تدبر و دقت در آیات بالا مشاهده می‌کنیم که هر لحظه می‌توانیم به او رجوع کنیم و هزاران نکته کلیدی و توحیدی دیگر و اینکه انسان با اراده خود می‌تواند به خدا نزدیک شود و در توبه به رویش باز است و خداوند به گونه‌ای عاشق انسان است که نمی‌خواهد در عشق و رابطه عاشقانه با بنده‌اش حتی پیامبرش را شریک کند.

بین انسان و خدا رابطه عاشقانه‌ای است و هر انسان چه پیامبران برگزیده و چه گناه پیشگانی چون ما، چون بنده خداییم می‌تواند این رابطه عاشقانه برقرار شود و رابطه‌ی بالقوه را می‌توان به حالت با الفعل درآورد.

امام سجاد علیه السلام در نیایش ۲۷ صحیفه می‌فرماید: مسلمان جز در مقابل خدا سجده نمی‌کند.

واژه عبادی یعنی بندگان من که در آیه‌ی ۵۳ سوره‌ی زمر آمده است بیانگر حقیقت عشق خداست و عبارت ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾ [الحجر: ۲۹]. «و از روح خود در آن

دمیدم» نشانگر حقیقت برتر انسان است و چون انسان را آفرید، خداوند به خودش تبریک گفت: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۴]. «پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است!».

برای درک بهتر مطالب فوق تدبیر در آیات ذیل به ما کمک می‌کند:

﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا﴾ [البقرة: ۲۲]. «کسی یا چیزی را همتا و مانند خدا قرار ندهید».

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵]. «برخی از مردم برای خدا در محبت و دوستی همتا و هم‌شانی قرار می‌دهند و ... ولی اهل ایمان کمال محبت و دوستی را فقط به الله اختصاص می‌دهند».

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ [آل عمران: ۳۱]. «ای پیامبر، بگو اگر واقعاً الله را دوست دارید مرا تبعیت کنید تا خداوند شما را عزیز شمارد و به پاس این تبعیت گناهان شما را ببخشد».

در آیه‌ی فوق به ما دستور داده شده پیامبر ﷺ را اطاعت کنیم و اطاعت پیامبر ﷺ یعنی فقط الله را بپرستیم و تقدیس و احترام خداگونه و عبادت پیامبر ﷺ بر خلاف موازین اسلام و فرمایشات رسول مکرم اسلام است در ضمن در آیه آمده است که الله گناهان را می‌آمرزد نه غیر او.

﴿أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ [آل عمران: ۶۴]. «به جز خدای یکتا را نپرستیم و چیزی را شریکش قرار ندهیم و برخی را به جای الله به ربوبیت انتخاب نکنیم و چشم و گوش بسته خود را به آنان نسپاریم».

﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمُ الْكُفْرَ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ۸۰]. «خداوند به شما امر نکرده فرشتگان و پیامبران را ارباب و رب خود قرار دهید، چگونه ممکن است پس از آن که به یکتا پرستی مسلمان شده‌اید، خدا شما را با پرستش غیر خود به کفر بازگرداند».

آیه‌ی فوق پاسخی است به آنان که بین پرستش پیامبر ﷺ و بزرگان دین اسلام با پرستش هبل و لات و عزی و بت‌های مشرکان قائل به تفاوت بودند، بنابراین اگر روزی مسلمانان بزرگان دینی را بپرستند، به دست خویش بت‌هایی برای خود ساخته و این گونه بزرگان دینی حکم جایگزین یا هم‌شان الله را پیدا کرده تبدیل به بت می‌شوند.

﴿وَمَنْ يَعْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۱۳۵]. «و کیست که به جز الله گناهان را بیامزد».

﴿وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾ [النساء: ۳۲]. «هرچه می‌خواهید از خدا بخواهید».

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸]. «مسلماً خدا، این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می‌بخشاید».

﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمَسُّكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [الأنعام: ۱۷]. «اگر خداوند ضرری را متوجه تو کند هیچ کس جز خودش نتواند تو را از آن برهاند و اگر خیری به تو رساند او بر همه چیز تواناست».

﴿قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۱۶۴]. «آیا غیر الله را رب خود قرار دهم حال آن که خدا پرورده‌ی همه‌ی موجودات است». [و همه تحت تسلط اویند...]

﴿أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ﴾ [الأعراف: ۱۹۱]. «آیا چیزهایی را که هیچ موجودی نتواند خلق کنند و خود مخلوق هستند شریک خدا قرار می‌دهید».

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ فَأَدْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الأعراف: ۱۹۴]. «غیر خدا، هر آن کس را که به خدایی می‌خوانید، بندگانی هستند مثل شما، که نمی‌توانند کاری برای تان انجام دهند، اگر به پندار خود معتقدید و سخن الله را نمی‌پذیرید، آنها را بخوانید تا مشکلات و حوائج شما را روا کند».

﴿إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾
 [الفرقان: ۷۰]. «هر که از گناهان بازگردد و به الله روی آورد و عمل شایسته و درخور انسانیت
 پیشه‌ی خویش سازد، خداوند گناهان سابق وی را تبدیل به نیکی می‌کند».

﴿وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا﴾^(۷۱) [الفرقان: ۷۱]. «هرکس توبه
 کند و نیکوکار شود، البته توبه‌اش به درگاه الله پذیرفته خواهد شد».

آیات فوق بیانگر این اصل است که عبادت مخصوص خداست و با این آیات، شرک
 نفی می‌شود اکنون با توجه به این که می‌دانیم خداوند مهربان‌ترین مهربان است آیا نیاز
 است فرد، بت یا موجودی بین انسان و خدا واسطه شود؟ آیا خداوند از هر کس به انسان
 نزدیکتر نیست و آیدار توبه به روی انسان بسته شده است؟ آیا سزاوار است که با وجود
 همه این تعاریف باز هم از توحید و یگانگی خدا دوری جست و یگانه درگاهی که پناه
 ماست رها کنیم یا برایش شرک آوریم.

آیا زمانی که، بت‌های چوبی و گوشتی را می‌خوانیم جز این است که آنها را مهربانتر
 از خدا می‌دانیم و آیا جز این است که آنها را شریک خدا در امر بخشیدن گناهان قرار
 داده‌ایم. اشتباه انسانها در این است که خداوند را (نعوذ بالله) یک پادشاه ظالم می‌دانند که
 برای کمک خواستن از او باید از وزیرانش کمک بخواهند و آنها را واسطه قرار دهند و
 حال آنکه بین پادشاه ظالم و خداوند و بین وزیران و پادشاه ظالم و مخلوقات خداوند
 تفاوت فراوان است. زیرا پادشاه و وزیر از یک جنس است ولی خالق و مخلوق، معبود و
 بنده، بی نیاز و نیازمند با هم فاصله فراوان دارند و اگر خدای ارحم الراحمین - مهربانتر
 از او وجود ندارد - از انسان راضی نباشد چگونه پیامبرش که از نظر مهر و عطوفت به
 خداوند نمی‌رسد می‌تواند از انسان راضی باشد؟ آیا خدا مهربانتر است یا پیامبر؟!.

باید توجه داشت که خدا برای صحبت کردن با بندگانش هیچ فاصله‌ای قرار نداده تا
 برای رفع این فاصله نیاز به کمک بت‌ها و مخلوقات او باشیم. حضرت علی علیه السلام در
 نامه‌ی ۳۱ می‌فرماید: و خداوند بین تو و خودش کسی را قرار نداده تا حجاب و فاصله

ایجاد کند و تو را مجبور نساخته به شفیع و واسطه پناه ببری. خداوندی که در آیه‌ی ۵۳ سوره‌ی زمر به ما می‌فرماید اگر دریا گناه هستی از رحمت من ناامید نشوید و به سوی من بازگردید، و در آیه‌ی ۷۰ فرقان می‌فرماید توبه کنید تا حتی گناهان شما را به نیکی تبدیل کنم پس چرا خالصانه به سوی او بازنگردیم.

امام سجاد علیه السلام در نیایش ۴۶ صحیفه آورده که آنان که به غیر الله روی آورده‌اند ناامید شده‌اند و در نیایش ۲۰ از خدا می‌خواهد که کمکش کند تا در هنگام نیاز حاجتش را از خدا بخواهد و به درگاه الله گریه و زاری کند و به دیگران واگذارش نکند.

در دعای کمیل از زبان علی علیه السلام آمده است، «اللهم لا أجد لذنوبي غافرا ولا لقبائحي ساترا ولا لشيء من عملي القبيح بالحسن مبدلا غيرك» «خدایا من کسی که گناهانم را ببخشد و بر اعمال زشتم پرده افکند و کارهای زشتم را به نیکی تبدیل کند، جز تو نمی‌یابم».

همچنین در همین دعا به درگاه الهی این چنین ناله می‌کند که «إلهي وربّي من لي غيرك اسئله كشف ضري والنظر في أمري» «خدای من و پروردگارم غیر تو کسی را ندارم تا از او بخواهم غم و رنجم را برطرف سازد و به کارهایم توجه کند».

شفاعت لطفی عظیم از جانب خدا

بعد از اثبات وجود رابطه عاشقانه بین الله و بنده‌اش به مسأله شفاعت می‌پردازیم که به واقع رحمتی بزرگ برای بندگان خداست.

در مسأله شفاعت باید توجه داشت که ما نه حق انکار آن را داریم و نه تفسیر به رأی آن را. آنچه در قرآن آمده مورد قبول همه مسلمانان است بنابراین نادیده گرفتن شفاعت بی توجهی به آیات واضح الهی و تفسیر به رأی آن موجب خطا و اشتباه در این زمینه می‌شود.

در مسأله شفاعت چند نکته باید مورد توجه قرار گیرد و بدون توجه به این نکات در مورد شفاعت به خطا خواهیم رفت.

۱- کسانی می‌توانند شفاعت شوند که مؤمن و مسلمان باشند و مشرکان و منافقان را شفیع نیست.

۲- در مسأله شفاعت گرداننده اصلی خداست و خدا امر می‌کند چه کسی شفیع چه کسی شود.

۳- با پناه بردن به درگاه دوست می‌توانیم از تبصره شفاعت استفاده بریم و اگر به غیر الله رجوع کنیم در حقیقت از رحمت الهی نا امید شده‌ایم در حالی که الله ارحم الراحمین است.

تدبر در آیات ذیل موجب روشن شدن حقیقت شفاعت می‌شود .

﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفْعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾ [البقرة: ۱۲۳]. «و بترسید از روزی که هیچ‌کس چیزی [از عذاب خدا] را از کسی دفع نمی‌کند، و نه بدل و بلاگردانی از وی پذیرفته شود، و نه او را میانجیگری سودمند افتد، و نه یاری شوند».

این آیه بنی اسرائیل را از روز قیامت می‌ترساند، روزی که نیکی‌های دیگری به درد انسان نمی‌خورد و زشتی‌های دیگران را به حساب او نمی‌نویسند، در آن روز وساطت دیگران برای انسان سودمند نیست و برای افرادی که استحقاق شفاعت شدن را ندارند، یاور و پناهگاهی نیست.

﴿لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ﴾ [الأنعام: ۵۱]. «در آن روز هول انگیز [جز خدا سرپرست و شفیع نخواهد».

﴿مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ﴾ [یونس: ۳]. «هیچ‌کس جز به اجازه‌ی الله قدرت شفاعت کسی را ندارد».

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. «چه کسی می‌تواند بدون اجازه‌ی الله به شفاعت برخیزد».

﴿لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ أَخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا﴾ [مریم: ۸۷]. «در آن روز کسی حق شفاعت دیگری را ندارد، مگر آنان که از خدای مهربان اجازه یافته‌اند».

﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ [طه: ۱۰۹]. «(در قیامت) شفاعت هیچ کس سودی نبخشد جز آن که خدای رحمان به او رخصت شفاعت داده و سخنش را پسندیده است».

﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ [الأنبياء: ۲۸]. «و جز برای کسی که خدا بپسندد شفاعت نمی‌کنند». [یعنی افرادی مشمول شفاعت بندگان برگزیده خدا می‌شوند که خدا از آنها راضی باشد].

خداوند در جریان طوفان نوح عليه السلام، شفاعت نوح برای همسر و فرزندش را پذیرفت، ﴿وَلَا تُخْطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ [المؤمنون: ۲۷]. «و درباره کسانی که [به سبب شرک و کفر] ستم ورزیده‌اند، با من سخن مگوی».

﴿رَبِّوَم تَقَوْمَ السَّاعَةِ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ﴾ [۱۳-۱۲]. «و روزی که قیامت برپا می‌شود بدکاران نومید و بدشگواران كافرين شده و هیچ یاری و شفاعتی از جانب بت‌هایی شریک الله قرار دادند، نمی‌یابند. و به راستی که مشرکان را شفیع و دادرسی نیست».

شفاعت کنندگان:

﴿وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ [الزخرف: ۸۶]. «و غیر خدای یکتا، آنان را که به خدایی می‌خوانند قادر به شفاعت کسی نیستند، مگر آنان که با علم یقین بر یگانگی الله گواهی دهند». در این آیه آمده است که خداوند شفاعت را حق بندگان خاص خود قرار داده است.

﴿وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ﴾ [النجم: ۲۶]. «و چه بسیار فرشته در آسمانها می باشند که شفاعتشان سودمند نیست، جز به فرمان الله و بر آن کس که خدا بخواهد و از او خشنود باشد».

شفاعت شفیعان در حق بعضی سودمند نیست، افرادی که نماز نمی خوانند، و در یاری به مسکین بخل می ورزند و با اهل باطل به بطالت مشغولند و انسانهایی که روز قیامت را تکذیب می کنند، شفاعت کسی برای آنها پذیرفته نمی شود، ﴿فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَعَةُ الشَّفِيعِينَ﴾ [المدثر: ۴۸]. «پس آنان را شفاعت شفیعان سودی نمی دهد».

نحوه شفاعت شفیعان:

﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِء وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ﴾ [غافر: ۷]. «کسانی که عرش [خدا] را حمل می کنند، و آنها که پیرامون آنند، به سپاس پروردگارشان تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده اند طلب آمرزش می کنند: «پروردگارا، رحمت و دانش [تو بر] هر چیز احاطه دارد؛ کسانی را که توبه کرده و راه تو را دنبال کرده اند ببخش و آنها را از عذاب آتش نگاه دار».

آمرزش طلبیدن برای اهل ایمان:

﴿رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ ءَابَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ﴾ [غافر: ۸]. «پروردگارا، آنان را در باغهای جاوید که وعده شان داده ای، با هر که از پدران و همسران و فرزندان شان که به صلاح آمده اند، داخل کن، زیرا تو خود ارجمند و حکیمی».

درخواست از الله برای وارد بهشت کردن شفاعت شدگان:

﴿وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [غافر: ۹]. «و آنان را از بدیها نگاه دار، و هر که را در آن روز از بدیها حفظ کنی، البته رحمتش کرده ای؛ و این همان کامیابی بزرگ است».

با توجه به این سه آیه متوجه می شویم خداوند برای بخشیدن بندگان و چشم پوشی از اشتباهات آنها، فرشتگانی را مأمور کرده تا برای مؤمنان دعا کنند و به واقع دعای فرشتگان و مؤمنان برای اهل ایمان، آنان که الله از آنها راضی شده، پذیرفته می شود و شفاعت همین است.

﴿وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْأَرْضِ﴾ [الشوری: ۵]. «و فرشتگان، پروردگارشان را همواره همراه با سپاس و ستایش تسبیح می گویند، و برای کسانی که در زمین هستند، درخواست آمرزش می کنند».

اما آیه ای دیگر در رابطه با شفاعت، آیه ای است که خداوند شفاعت را مخصوص خود می داند و این آیه نشان می دهد شفاعت از رحمت الهی ناشی می شود و به گونه ای که عوام می پندارند نیست. عده ای از عوام معتقدند وقتی خدا از بنده اش ناراضی است و بر انسان خشم گرفته، می توانیم بنده دیگر را واسطه قرار دهیم تا از شر عذاب الله رها شویم و خدا به خاطر آن واسطه انسان را می بخشد، هم چنین معتقدند وقتی بین انسان و الله فاصله فراوان شده با پناه بردن به انسانهای شایسته می توانیم این فاصله را جبران کنیم، بعضی نیز معتقدند انسانهای معمولی پست تر از آنند که مستقیم کلامشان را با الله در میان گذارند و اگر چنین کنند نیز الله به کلامشان توجه نمی کند لذا باید واسطه ای را پیدا کرد.

شفاعت رحمت خداست و آن زمانی است که انسان توبه کند و به درگاه الهی باز گردد، طبق قانون الله وقتی خدا از این فرد راضی شد، شفیع و سرپرستی برای او انتخاب می شود و همه می دانیم اگر از دستورات خدا پیروی کنیم و پیامبر ﷺ الگوی ما شود بعد از این که خدا از ما راضی شد پیامبر ﷺ شفیع ما می شود و این یک اصل حقیقی است که تا خداوند راضی نشود شفاعتی صورت نمی گیرد و گنه پیشگانی که به ارواح مردگان پناه می برند، در حقیقت به او هام پناه برده اند و چنین افرادی مشمول شفاعت نمی شوند.

﴿أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوْلُو كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٣﴾ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا﴾ [الزمر: ۴۳-۴۴]. «آیا غیر از خدا شفاعتگرانی برای خود گرفته‌اند؟ بگو: آیا هر چند اختیار چیزی را نداشته باشند و نیندیشند؟ * بگو: «شفاعت، یکسره از آن خداست».

امام سجاد در نیایش ۳۱ صحیفه می‌فرماید: خدایا با کرم و بزرگی خودت خطاهایم را شفاعت کن و با عفو و گذشت خود گناهانم را ببخش؛ پروردگارا برای من پناه دهنده‌ای وجود ندارد، امید دارم که رحمت مرا پناه دهد و کسی نیست که شفیع من باشد پس امید است فضل و احسان تو مرا شفاعت کند.

امام علی علیه السلام نیز در دعایی که برای کمیل بن زیاد بیان داشته می‌فرماید: «اللهم إني أتقرب إليك بذكرك وأستشفع بك إلى نفسك» «خدایا به تو نزدیک می‌شوم به وسیله‌ی یاد کردن تو و از تو خواهش دارم که خودت شفیع شوی».

«وأتوسل إليك بربوبيتك» «پروردگارا متصل می‌شوم به درگاه تو با اعتقاد به ربوبیت تو و این که یگانه رب و ناظر همگان فقط تویی».

تصحیح یک اشتباه

متأسفانه عدم شناخت و درک حقیقی اصل توحید و اشتباه در فهم مسأله شفاعت، باعث خطا و اشتباه عده‌ای در این زمینه شده است، به طور مثال در بین عوام رایج است که چون خوبی و خیری به آنها می‌رسد، می‌گویند خواست خدا و پیامبران و پیامبر و امامان و بزرگان دینی و ... بوده است ولی اگر بدی به آنها برسد تنها به خدا نسبت می‌دهند، آیا در تولد فرزندان الله و پیامبر صلی الله علیه و آله و ... با هم همکاری و ولی در مرگ فرزند فقط الله نقش دارد؟!.

اما قرآن بیان می‌دارد هم خوبی و هم بدی از جانب خداست.

﴿وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلُّ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ [النساء: ۷۸]. «اگر [پیشامد] خوبی به آنان برسد، می‌گویند: «این

از جانب خداست»؛ و چون صدمه‌ای به ایشان برسد، می‌گویند: «این از طرف توست.» بگو: «همه از جانب خداست.»

و اگر قرار است نسبتی دهیم شایسته است خیر و خوبی را به الله و بدی را به خود نسبت دهیم.

﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ﴾ [النساء: ۷۹]. «هر

چه از خوبیها به تو می‌رسد از جانب خداست؛ و آنچه از بدی به تو می‌رسد از خود توست.»
امام سجاد علیه السلام در نیایش ۳۲ صحیفه می‌فرماید: پروردگارا تو بندگان را از رنج و مصیبت ننگه می‌داری و به آنها حسن و خوبی می‌کنی و هر چه بخواهی انجام می‌دهی و تو بر هر کاری توانایی.

به راستی این کمال بی‌انصافی است که خدای ارحم الراحمین را تنها عامل بدبختی، بزرگان دین را در کنار الله عامل خوشبختی خویش بدانیم. آیا در این تفکر پیامبر صلی الله علیه و آله و بزرگان دینی از خداوند مهربان‌تر نیستند.

﴿فَلَمَّا آتَتْهُمَا صَلِيحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَلَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾

[الأعراف: ۱۹۰]. «پس هنگامی که به آن پدر و مادر فرزندی تندرست و سالم داد [غیر از خدا را در اعطای این نعمت مؤثر دانستند، از این جهت] برای خدا در کنار نعمتی که به آنان عطا کرده بود، شریکان و همتایانی قرار دادند، پس خدا برتر و والاتر از آن است که برایش شریکان و همتایان قرار دهند.»

امام سجاد علیه السلام در نیایش ۱۲ صحیفه فرموده‌اند: خدایا برای درخواست من پاسخ دهنده و بخشاینده‌ای جز تو نیست. ایشان در نیایش ۴۸ معترف است به این که حاجت و نیازش را به درگاه الله می‌برد و مانند همه‌ی بندگان صالح به درگاه الله گریه و زاری می‌کند و به رحمت الهی امید دارد، امام آشکارا فریاد می‌آورد که الله از ایشان بی‌نیاز است ولی امام به الله نیازمند است و می‌فرمودند به هیچ خیری نرسیدند مگر این که از

جانب الله بود و به غیر الله در دنیا و آخرت امید نبستند و در نیایش ۵۴ از خدا خواهش می‌کند اندوهش را برطرف سازد و آمرزنده‌ای جز الله سراغ ندارد.

یکی دیگر از انحرافات در این زمینه پناه بردن به روح بزرگان دینی است که در بین عوام مسلمانان رایج شده است و بعضی از عوام عوض پناه بردن به خدا به روح پیامبر ﷺ و بزرگان دین پناهنده می‌شوند و از روح بزرگان درخواست یاری و کمک می‌کنند و از آنها می‌خواهند در قیامت شفیع‌شان باشند.

شاید این عده از مسلمانان نمی‌دانند خدای آنها ارحم الراحمین است یا گمان می‌کنند خداوند از بنده‌ای که می‌خواهد توبه کند روی برمی‌گرداند یا می‌پندارند خدا وقت صحبت با همه آنها را ندارد لذا به روح پیامبر ﷺ و ... پناه برده با آنها صحبت می‌کنند تا هر موقع خدا فرصت کرد آن پیام و درخواست را آنها به خدا برسانند.

شاید هم از خدای‌شان خجالت می‌کشند که مستقیم و بی واسطه به او رجوع نمی‌کنند ، حال آن که از او خجالت نکشیده و گناه کردند، یا گمان می‌کنند خدا آنها را نمی‌پذیرد، اگر قرار است مسلمان بگرید و توبه کند با خدای، با نزدیک‌ترین دوستش، با آن که بیش از همه بنده‌اش را دوست دارد راز دل گوید بهتر است یا با دیگران، آنانی که به اعتراف خودشان بشر بودند و مأمور عبادت، علی‌الکلیله در نامه به امام حسن‌الکلیله خود را چنین معرفی می‌کند، «از پدری فانی، ...، در دنیا هدف بیماری‌ها، در گرو روزگار، و در تیررس مصائب، گرفتار دنیا، سودا کننده‌ی دنیای فریبکار، وام دار نابودی‌ها، اسیر مرگ، هم سوگند رنج‌ها، هم نشین اندوه‌ها، آماج بلاها،...». نهج البلاغه، ترجمه‌ی محمد دشتی، نامه‌ی ۳۱. امام سجاد در نیایش ۱۴ صحیفه می‌فرماید: خدایا جز تو به هیچ کس شکایت نمی‌کنم و از هیچ حاکمی جز تو یاری نمی‌خواهم.

وقتی خداوند، من بنده و گنه پیشه را بدون واسطه می‌پذیرد دیگر چه نیاز به دیگران، چه نیاز به غیر الله ، چه نیاز به وزیر و واسطه.

زمانی که پادشاه حقیقی عالم امر می‌کند به سوی من بیایید دیگر چرا دنبال واسطه بگردیم؟

برادران مسلمان مگر به خدا ظن بد داریم که تنها به دیدارش نمی‌رویم و با او صحبت نمی‌کنیم، آخر اگر الله ما را نبخشد، پیامبر ﷺ و بزرگان که حق بخشیدن ما را ندارند و اجازه ندارند به خاطر ما پیش الله زاری کنند، آیا بزرگان دینی در دنیا کم آزار دیدند و اذیت شدند که در آن دنیا هم به خاطر این که خدا ما را ببخشد پیش الله ناله و زاری کنند و به خاطر گناه دیگری از الله خجالت بکشند و حال آن که قرآن می‌فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ [الإسراء: ۱۵]. «و هیچ‌کس بار گناه دیگری را به دوش نکشد».

اگر بزرگان دین توانی در این زمینه داشتند نوح ﷺ پسر و ابراهیم ﷺ پدرش را نجات می‌دادند، چرا خدایی که لحظه لحظه تو را می‌بیند و به تو اجازه داده روزی پنج مرتبه با خود او مستقیم و بی واسطه صحبت کنی و در نمازت با او راز دل گویی، از این خدا روی می‌گردانی و برخلاف امر او که گفته نیازی به واسطه نیست دنبال واسطه می‌گردی؟ با توجه به این تعاریف شایسته است به ارواح بزرگان پناهنده شوی؟ آیا اگر آنها مأمّن و پناهگاه دیگران می‌توانند باشند پس چرا بلا و مصیبت‌های خود را قادر نبودند رفع کنند و اگر از خدا خجالت می‌کشی نماز هم نخوان، مگر نه این است که در نماز با خدایت صحبت می‌کنی؟!.

ای مسلمان تو برای خدا آنقدر مهمی و ارزش داری که در هر لحظه، در هر مکان، با هر حالی تو را می‌پذیرد و جز او هیچ‌کس اینگونه نیست.

ای مسلمان آیا به یک خدا پناه ببری بهتر است یا با چند روح صحبت کنی؟ آیا یک همدم که از دیگران بی‌نیازت می‌کند بهتر است یا خواستن از ارواحی که به آن همدم تو نیازمندند؟ آیا از یک ذات که ارحم الراحمین است بخواهی بهتر است یا از چند ذات؟

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَكِّسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا ۗ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الزمر: ۲۹]. «خدا مثلی زده است، مردی است که چند خواجه ناسازگار در [مالکیت] او شرکت دارند [و هر یک او را به کاری می‌گمارند] و مردی است که تنها فرمانبر یک مرد است. آیا این دو در مثل یکسانند؟ سپاس خدای را. [نه،] بلکه بیشترشان نمی‌دانند.»

علی علیه السلام می‌فرماید: «خدایا از سختی سفر و اندوه بازگشتن و روبرو شدن با مناظر ناگوار در خانواده و مال و فرزند به تو پناه می‌برم. پروردگارا، تو در سفر همراه ما و در وطن نسبت به بازماندگان ما سرپرست و نگهداری، و جمع میان این دو را هیچ کس جز تو نتواند کرد، زیرا آن کس که سرپرست بازماندگان است نمی‌تواند همراه مسافر باشد و آن که همراه و هم سفر است، سرپرست بازماندگان انسان نمی‌تواند باشد.» (خطبه‌ی ۴۶ نهج البلاغه، ترجمه‌ی محمد دشتی).

امام سجاد علیه السلام در نیایش ۱۳ صحیفه این گونه می‌فرماید: کسی که حاجت خود را از غیر خدا بخواهد خود را در معرض محرومیت قرار داده‌است، خدایا به تو پناه می‌برم از این که خواسته‌هایم را به نزد آن برم که او نیز بنده‌ای از بندگان توست؛ چگونه ممکن است دست نیازمند، دست نیاز به طرف نیازمند دیگری دراز کند، دست خدا در بخشش از همه‌ی دست‌ها بالاتر است.

نتیجه و خلاصه بحث:

۱- ضمن احترام به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و بزرگان دین و شاگردان مکتب اسلام و اطاعت از آنها، ولی باید توجه داشت که نباید احترام و اطاعت از آنها به عبادت و پرستش آنها مبدل شود و مبدا آنها را چون خدا به حساب آوریم و همتا و هم شأن خدا قرار دهیم و در مقام خلقت - خلق از نیستی هستی را - و ربوبیت - احاطه بر همه موجودات - شریک کنیم، زیرا خالقیت و ربوبیت مخصوص خداست و خداوند در ذات و صفات شریک ندارد، حتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز شریک ایشان نیست.

۲- انسان مخلوق و محبوب خداست و چون از خدا بخواهد و توبه کند خدا او را می‌پذیرد و می‌بخشد، اما عده چون گناه می‌کنند به غیر الله پناهنده شده تا شاید خدا به آبروی بزرگی این بزرگان، انسان گنه کار را ببخشد ولی نمی‌دانند با این کار در حقیقت از خدا دور می‌شوند، امام سجاد در نیایش ۵۲ صحیفه‌اش الله را یگانه پناهگاه انسان برمی‌شمارد و از کسی که غیر الله را عبادت کند بیزاری جسته است.

آری، به راستی بین انسان و خدا هیچ فاصله و واسطه‌ای برای خواستن نیست و عمل هر فرد انسان را از خدا دور یا به خدا نزدیک می‌کند. البته پناه به غیر الله و غلو در بزرگداشت بزرگان دین از مسیحیت پولسی و یهودیت منحرف وارد اسلام شده است زیرا بسیاری از مسیحیان و یهودیان به عیسی و مریم و عزیر علیهم السلام پناه می‌بردند و معتقدند بود این بزرگان بار گناهان آنها را به دوش کشیده‌اند به طور نمونه عده‌ای از مسیحیان بر این باورند که عیسی علیه السلام عوض همه مسیحیان رنج و عذاب کشیده لذا در قیامت بر مسیحیان رنج و عذابی نمی‌رسد و ...

باید توجه داشت این انحراف از بت پرستی کهن به مسیحیت و یهودیت وارد شد و احترام به بزرگان تبدیل به عبادت آنها در بین عده‌ای شد و می‌شود. اما مکتب اسلام بخشیده شدن انسان را به خاطر عمل فرد دیگر رد کرده در قرآن آمده است، ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ [الإسراء: ۱۵]. «و هیچ بردارنده بار گناهی بار گناه دیگری را به دوش خود بر نمی‌دارد».

۳- خداوند از همه پیامبران و بزرگان نسبت به انسان مهربان‌تر است، زیرا خالق ماست و برای نزدیکی به او نیاز نیست به انسان دیگر پناه ببریم و در هر لحظه که او را بخوانیم پاسخ مان را می‌دهد زیرا ارحم الراحمین است.

۴- افرادی را که به عنوان واسطه می‌پذیریم در حقیقت بندگانی هستند مانند من و شما، که برای خود محتاج عبادت و خضوع در برابر الله هستند، آیا درست است در زمانی که حقیقت محض است و ما را بی‌واسطه می‌پذیرد به دیگران پناه ببریم.

امام سجاد در نیایش ۵۱ صحیفه می‌فرماید: جز الله کسی را نمی‌خوانم و به غیر او امید ندارم.

روی از خدا به هر چه کنی، شرک خالص است

توحید محض، کز همه رو در خدا کنیم

۵- اگر خداوند ما را نیامرزد پیامبر ﷺ نمی‌تواند کاری انجام دهد، پیامبری که بهترین انسان است حق ندارد برای مشرکان و منافقان استغفار کند و اگر هفتاد بار بلکه هزار بار استغفار کند فایده‌ای ندارد زیرا فقط خداست که می‌آمرزد، ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [المنافقون: ۶]. «برای آنان یکسان است، چه برای آنان آمرزش بخواهی چه نخواهی، خدا هرگز آنان را نمی‌آمرزد».

سؤال:

با توجه به این که الله ارحم الراحمین است و بندگانش را خیلی دوست دارد چرا گاهی درخواست از ذات پاک او بی جواب است؟

جواب:

اول باید توجه کرد که خدا می‌فرماید: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾ [البقرة: ۱۵۲]. «پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم».

بنابراین، قول الله که اگر فردی خدا را فراموش کند خدا نیز او را فراموش می‌کند، ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾ [الحشر: ۱۹]. «ای مؤمنان، مانند آنان که خدا را از یاد برده‌اند مباشید، زیرا خدا چنین افرادی را از حقیقت وجودی خودشان غافل کرده است».

را باید به یاد داشته باشیم. همچنین خدا می‌فرماید: ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ﴾ [البقرة: ۴۰]. «به عهد و پیمان‌هایی که با خدا بسته‌اید و خدا آنها را محترم شمرده وفا کنید تا الله به وعده‌هایی که به شما داده وفا کند».

بنابراین، اگر دعای ما مستجاب نمی‌شود شاید رفتار و کردار ما ناپسند است؛ اما عدم استجابت دعا دلایل دیگری هم دارد علی‌الکلیه می‌فرماید: «هرگز از تأخیر دعا ناامید مباش، زیرا بخشش الهی به اندازه نیت است، گاه، در اجابت دعا تأخیر می‌شود تا پاداش درخواست کننده بیشتر و جزای آرزومند کامل‌تر شود، گاهی درخواست می‌کنی اما پاسخ داده نمی‌شود، زیرا بهتر از آنچه خواستی به زودی یا در وقت مشخص، به تو خواهد بخشید، یا به جهت اعطاء بهتر از آنچه خواستی دعا به اجابت نمی‌رسد، زیرا چه بسا خواسته‌هایی داری که اگر داده شود مایه هلاک دین تو خواهد بود، پس خواسته‌های تو به گونه‌ای باشد که جمال و زیبایی تو را تأمین و رنج و سختی را از تو دور کند». نامه‌ی ۳۱ نهج البلاغه، ترجمه‌ی دشتی.

از دریچه‌ای دیگر به عدم استجابت دعا نگاه می‌کنیم، بیشتر انسانها این گونه‌اند که چون مشکل‌شان برطرف می‌شود دعا و گفتگوی‌شان با الله پایان می‌پذیرد و انسانی که دیشب به خاطر مشککش نماز شب می‌خواند با رفع مشکل خدایش را فراموش کرده از دعا و گریه و زاریش به درگاه دوست کاسته می‌شود و حتی بعضی با رفع مشکل دچار غرور شده حل مشکل را به خود نسبت می‌دهند، یا چون به زودی دعای‌شان مستجاب می‌شود با غرور می‌گویند چون الله ما را از دیگران بیشتر دوست دارد لذا دعایمان سریع اجابت می‌شود، غافل از این که با استجابت سریع دعا خداوند نعمت راز و نیازهای مکرر را از او سلب کرده و به کسی اختصاص داده که هنوز دعایش را اجابت نکرده است.

اما عدم استجابت دعا به این موارد نیز محدود نمی‌شود، گاهی الله برای این که بنده و صبر بنده را بیازماید یا استجابت دعا را به تأخیر می‌اندازد و یا آن را اجابت نمی‌کند، بسیاری از انسانها چون مدتی دعایی به درگاه الهی کرده و اجابت نشده از درگاه الهی ناامید شده به غیر الله رجوع می‌کند و یا با کفرگویی به درگاه دوست از امتحان الله شکست خورده خارج می‌شود، بنابراین وظیفه ما دعای معقول و توکل و تلاش در رسیدن به هدف است و ما بعد آن به الله مربوط شده و شک نکنیم اگر تلاش و دعا و

توکل با هم جمع شود طبق سنت الهی پیروز می‌شویم و الله این بنده خود را تنها نمی‌گذارد.

روح بعد از مرگ چه می‌کند؟

برای این که ثابت کنیم نیازی به پناه بردن به ارواح پیامبر ﷺ و بزرگان نیست و آنچه عوام می‌پندارند و به آن عمل می‌کنند جز خیال بافی نمی‌باشد، به این مبحث وارد می‌شویم که روح چیست و ارواح بعد از مرگ چه می‌کنند؟

روح چیست؟

مشرکان زمان پیامبر ﷺ درباره‌ی روح به خیالبافی می‌پرداختند، و حتی گاهی سؤالاتی درباره‌ی روح از پیامبر می‌پرسیدند، پیامبر ﷺ که هیچ‌گاه درباره‌ی مسائل عالم غیب از روی حدس و گمان صحبت نمی‌کرد، منتظر نزول وحی شد و در جواب این سؤال مشرکان، آیه‌ی ذیل بر قلب پیامبر ﷺ نازل شد.

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۸۵]. «و تو را از حقیقت روح می‌پرسند، جواب ده که آگاهی به امر روح در اختیار پروردگرم است و اطلاعات انسانها در این باره اندک است.»

با دقت در آیه متوجه می‌شویم که حتی پیامبر ﷺ از امر روح اطلاعات اندکی دارد، و امر خدا بر این قرار گرفته که از روح جز اندکی را برای انسانها آشکار نکند و پیامبر ﷺ جز این آیه چیزی در جواب مشرکان نگفت، و به خود اجازه نداد از پیش خود درباره‌ی روح داستان سرایی کند، پس چرا بعضی درباره‌ی روح آنچنان قطعی سخن می‌گویند که گویی سندی در دست دارند، آیا سخن قرآن را باید پذیرفت و یا کلام خیالی اینان درباره‌ی روح و احاطه آن بر انسانها؟!.

روح بعد از مرگ چه می‌کند؟

در قرآن آمده است.

﴿قُلْ يَتَوَفَّكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾ [السجده: ۱۱]. «بگو که فرشته‌ی مأمور قبض روح، جان شما را خواهد گرفت و پس از مرگ به سوی خدای خود بازگردانده می‌شوید».

﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ﴾ [فاطر: ۲۲]. «تو آن کس را که در گورستان خفته نمی‌توانی شنوا کنی».

در این آیات سوره فاطر تشبیه زیبایی به کار رفته است و انسانهای جاهل را به مردگان تشبیه کرده است که گویا هر دوی آنها چیزی نمی‌شوند و یا حداقل به همه انسانها در همه مکانها و زمانها احاطه ندارند.

در قرآن آمده است که نوح علیه السلام حتی زمانی که زنده بود بر اعمال پیروانش احاطه نداشت، ﴿قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [۱۱۳-۱۱۲]. «نوح گفت: برای من نیاز نیست که احوال و افعال پیروانم را بدانم، اگر اندیشمند هستید بدانید که حساب کار آنها جز بر پروردگار من نخواهد بود».

عیسی علیه السلام نیز در گفتگویی که با خدا در رابطه با گمراهی مسیحیان دارد، خطاب به خداوند می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ﴾ [المائدة: ۱۱۷]. «خداوندا، چون روح مرا پیش خود فرا خواندی تو خود نگهبان و ناظر اعمال آنان بودی».

این آیه و آیات دیگر انتهای سوره مائده نشان می‌دهد که عیسی علیه السلام بعد از قبض روح نگهبان و مسلط بر اعمال و کردار پیروانش نیست.

در حقیقت آنچه در رابطه با روح و احاطه روح مردگان بر انسانها و حضور آنها در هر مکان و هر زمان و شنیدن دعای بندگان خدا توسط آنها و داشتن قدرت مافوق بشری و اجابت دعا و ... همه توهمات و ساخته ذهن و خیالبافی عوام است، زیرا از روح جز آنچه در قرآن آمده است اطلاعی دیگر نداریم و در فصول قبلی نیز بیان شد که وظیفه پیامبر و پیامبران روشن کردن راه و راهنمایی مردم است و نه بخشیدن گناهان و دعا برای

گنه کاران، هر چند که در طول زندگی بارها برای همه مؤمنان دعا می‌کردند ولی این وظیفه آنها نبود بلکه وظایف آنها مشخص و تعریف شده است.

به راستی آنها که به روح پیامبر ﷺ و بزرگان پناه می‌برند، فلسفه بعثت پیامبران را نفهمیده‌اند و عوض این که به سنت رسول ﷺ اهمیت بدهند به باورهای خرافی عوام و پدران خود ارزش قائل می‌شوند و نمی‌دانند که پیامبر ﷺ وکیل، نگهبان و حافظ مردم نیست و مسئولیت اعمال دیگران بر عهده ایشان نیست بلکه حتی گاهی دعای ایشان اجابت نمی‌شود و حتی در قیامت یکی از شاکیان خود ایشانند.

برای درک بهتر مطالب ذکر شده به سراغ آیات قرآن می‌رویم و قرآن را گواه خویش می‌گیریم.

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا﴾ [النساء: ۸۰]. «هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد [حسابش با ماست]. ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی] نفرستادیم.»

در این آیه خداوند از ما می‌خواهد فرستاده‌اش را پیروی کنیم، ولی فرستاده‌اش را منع کرده که ما را مجبور کند و خطاب به پیامبرش می‌فرماید: ما تو را به نگهبانی آنها نفرستادیم. ﴿فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ﴾ [النساء: ۸۴]. «پس در راه خدا به جنگ برخیز. تو فقط به [وظایف و اعمال] خودت مکلف می‌باشی.»

[... تکلیفی بر تو نیست مگر اعمال خودت].

در این آیه متوجه می‌شویم که اگر ایمان بیاوریم به سود خودمان است و اگر همگی کافر شویم از بزرگی پیامبر ﷺ که رهبر مسلمانان است چیزی کاسته نمی‌شود و به راستی هر چه کنی به خود کنی.

﴿فَاتِمَّا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ﴾ [الرعد: ۴۰]. «جز این نیست که بر تو رساندن [پیام] است و بر ما حساب [آنان].»

در این آیه آمده است که پیامبر ﷺ مأمور ابلاغ است و مابقی حساب‌ها و این که چه کسی ایمان می‌آورد یا نه و حسابرسی آنها، با خداست و به پیامبر ﷺ مربوط نمی‌شود. شکایت پیامبر ﷺ از قومش و شاید امتش به خاطر بی‌اعتنایی آنها به قرآن، ﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَرْبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾ [الفرقان: ۳۰]. «و پیامبر [خدا] گفت: «پروردگارا، قوم من این قرآن را رها کردند».

زمانی که پیامبر ﷺ از قوم مشرکش به خاطر عدم توجه به قرآن شکایت می‌کند، آیا نباید احساس خطر کنیم که شاید پیامبر ﷺ در دادگاهی که قاضی‌اش خداست از من مسلمان که مدعی پیروی از قرآنم به خاطر بدنام کردن قرآن و اسلام با رفتار ناشایستم شکایت کند و من آن روز در حالی که خدا بر من خشم گرفته و شاکی هم پیامبر ﷺ است چه جوابی به خدا بدهم، آری پیامبر ﷺ اگر به قرآن عمل نکنیم شاید از ما شاکی شود، در این صورت نه تنها پناهگاه ما نیست بلکه به خاطر بی‌توجهی به قرآن از ما به درگاه خدا شکایت می‌کند و چگونه به روح پیامبر ﷺ و بزرگان باید پناه برد در حالی که از روح چیزی نمی‌دانیم و روح پیامبر ﷺ چگونه از ما دفع ضرر کرده سود می‌رساند در حالی که نمی‌توانست خطرات زندگی پیامبر ﷺ را دفع کند و در زندگی خاندان پیامبر ﷺ بعد از وفات مشکلات فراوان پیش آمد ولی روح پیامبر ﷺ برای آنها کاری نکرد.

چند سؤال

- 1- بسیاری از مسلمانان معتقدند پیامبر ﷺ، پیامبران، شهداء، زنده‌اند و در هر لحظه می‌توان با آنها صحبت کرد و به آنها پناه برد و آیه‌ی: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ [آل‌عمران: ۱۶۹]. «و آنان را که در راه خدا کشته شده‌اند کشته مپندارید، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می‌خورند».

را به عنوان دلیل ارائه می‌دهند؟

ابتدا باید توجه داشت آنچه در این آیه آمده است پناه بردن به ارواح مردگان را تأیید نمی‌کند، هم چنین نمی‌توان از این آیه استنباط کرد که آنها در هر زمان و مکانی صدای ما را می‌شنوند، در ضمن این آیه حتی اثبات شنیدن هم نمی‌کند، این آیه در حقیقت معاد و زندگی بعد از مرگ را تأیید می‌کند نه چیز بیشتر، باید توجه داشت این آیه خطاب به مشرکان و منافقانی است که معاد را قبول نداشتند و گمان می‌کردند هر کس کشته شود یا بمیرد نیست و نابود می‌شود و مرگ را پایانی برای حیات انسان می‌دانستند، آنها بعد از جنگ احد که هفتاد نفر از اصحاب رسول الله ﷺ شهید شده بودند برای تخریب شخصیت پیامبر ﷺ و روحیه مسلمانان به خانواده‌های شهداء افسوس باد می‌گفتند و حتی آنها را مسخره می‌کردند در این زمان خداوند با نزول این آیه به مسلمانان بشارت این را داد که هر چند کشته شدگان احد از بین شما رفتند، ولی مکانی بهتر از دنیا نصیب آنها شده و هر چند مرده‌اند و جسدشان زیر خروارها خاک دفن است ولی روح آنها نزد پروردگارشان در آسایش است و از لطف و رحمت الهی برخوردارند و برای همین است که علی علیه السلام می‌فرماید: «در مرگ شهداء نیاز به گفتن تسلیت نیست». (خطبه‌ی ۱۲۱ نهج البلاغه، ترجمه‌ی دشتی)

اما این که گمان کنیم آنها مانند ما زنده‌اند، مانند ما روح و جسدشان به هم متصل و مختارند و آزادند به هر مکان و زمان مراجعت کنند و هر کاری که بخواهند انجام دهند و دعای مردم را مستجاب کنند همه از توهمات سرچشمه می‌گیرد و دلیلی از قرآن و سنت و حتی عقل برای آنها نمی‌توانیم بیابیم، باید توجه داشت با مرگ و جدایی روح از جسد موسم اختیار به سرآمده و فرصتی باقی نمانده و انسان می‌ماند و عملش، و نیکان به واسطه اعمال نیک در آسایش و بدان به خاطر کردار زشت در رنج و عذابند.

و اگر کسی بگوید پیامبر ﷺ زنده است، قرآن وفات پیامبر ﷺ را تأیید کرده و مرگ، غسل و دفن ایشان در تاریخ واضح و آشکار آمده و اگر ایشان مانند ما در دنیا زندگی می‌کنند آن که در مدینه دفن است کیست؟!.

حضرت علی رضی الله عنه نیز وفات و مرگ ایشان را تأیید می‌کند: «خدایا، به تو شکایت می‌کنیم از این که پیامبر ﷺ در میان ما نیست و دشمنان ما فراوان و خواسته‌های ما پراکنده است». نامه‌ی ۱۵ نهج البلاغه، ترجمه‌ی دشتی.

در آیه ۱۶۹ آل عمران آمده است که شهداء نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند و نام و بحثی از احاطه‌ی آنها بر دیگران و پناهگاه دعای مردم بودن آنها نیست در ضمن روزی داده می‌شود یعنی روزی خوار هستند نه روزی دهند، اما نزد پروردگارش چه جایگاهی است و شهداء در عند ربهم چه می‌کنند؟

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ﴾ [الحديد: ۱۹]. «و آنان که به خدا و رسولانش ایمان آوردند، آنان در رفتار و عمل راستگویان و شاهدان و نمونه‌هایی کامل در نزد پروردگارشانند، شایسته‌ی آنهاست پاداش و روشنایی از جانب الله».

﴿فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ﴾ [فصلت: ۳۸]. «کسانی که در پیشگاه پروردگار تواند شبانه‌روز او را نیایش می‌کنند و خسته نمی‌شوند».

و مگر می‌توان در نزد پروردگار و در حضورش آن زمان که پرده‌های حجاب فرو افتد و خدا بهتر شناخته شود، به سجده نیفتیم و از این سجده احساس شعف نکنیم.

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾ [الحج: ۵۸-۵۹]. «و آنان که در راه خدا و به خاطر الله پرستی هجرت کردند، سپس در راه الله جهاد کردند و کشته شدند یا به مرگ طبیعی مردند، خداوند از بهترین رزق‌ها، روزی می‌دهد و به راستی الله بهترین روزی رسان است و الله، مهاجران در راهش را به جایگاهی رساند که به آن راضی و خشنود شوند».

﴿إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ﴾ ﴿۳۶﴾
 [الأعراف: ۲۰۶]. «آنان که نزد پروردگارشان می‌باشند هیچ‌گاه از بندگی او سرکشی نکنند و با شناخت جایگاه خویش و خدای خویش، الله را پیوسته و با رضایت عبادت کرده و برای الله سجده می‌کنند».

آری ارواح جن و انس و فرشتگانی که در مقام شرفیابی به حضور الله هستند از خیر و خوبی‌های در محضر الله بودن برخوردارند ﴿لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ ﴿۱۲۷﴾ [الأنعام: ۱۲۷]. «برای آنها در نزد پروردگارشان پناهگاهی از آسایش است و الله سرپرست و دوست آنان است به خاطر عمل نیک خود آنها».

﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ﴾ ﴿۳۴﴾ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۵﴾ [الزمر: ۳۴-۳۵]. «برای بندگان نیک الله نزد پروردگارشان از هر نعمتی که بخواهند مهیاست که این پاداش نیکوکاران عالم است و خداوند حتی زشت‌ترین گناهان اینان را مستور و محو گرداند و بهتر از مزد عمل‌شان به آنان داده شود».

در این آیات متوجه می‌شویم که حتی بندگان نیک الله ممکن است گناهی بزرگ انجام دهند ولی مهم این است که باز به سوی الله برگردیم و من و شما هم با وجود این همه گناه می‌توانیم به سوی الله برگردیم و با وجودی که تاریکی قلب ما به آسانی پاک نمی‌شود ان شاء الله به زودی به لطف الله و اراده‌ی خویش در زمره‌ی بندگان خدا قرار بگیریم تا ما مصداق آیات فوق باشیم، ان شاء الله.

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّتِ التَّعِيمِ﴾ ﴿۳۴﴾ [القلم: ۳۴]. «برای پرهیزگاران باغ‌های بهشتی وجود دارد نزد پروردگارشان».

در این آیات مشخص می‌شود که مقام عند ربهم مخصوص بندگان خالص خداست جایگاهی که آنها به تسبیح و بهره‌بری از انعام الهی مشغولند، نه نظارت بر خلق خدا و احاطه بر اعمال انسانها و جواب دادن به درخواست ایشان.

و این که مطرح شد هر لحظه می‌توانیم با ارواح انبیاء و بزرگان صحبت کنیم و به آنها پناه ببریم، قرآن و سنت آن را تأیید نمی‌کند و حتی دعاهای آمده در قرآن، نیایش‌های علی علیه السلام در نهج البلاغه، دعای کمیل، دعاهای امام سجاد علیه السلام در صحیفه سجادیه بیانگر این است که الله تنها پناه ماست و جز او هیچ پناهی نداریم، و نماز نیز صحبت بی واسطه با خداست و نشانگر بی‌نیازی از غیر خداست و باور داشتن به «وإياك نستعين».

امام سجاد علیه السلام در نیایش ۲۰ صحیفه‌ی سجادیه می‌فرماید: خدایا چون به مصیبتی گرفتار شدم امید و پناهم تو هستی، خدایا دعایم را بپذیر زیرا برای تو همتایی قرار نمی‌دهم و با وجود تو از دیگری چیزی نمی‌خواهم.

۲- در بعضی مواقع مشاهده می‌کنیم مردم می‌گویند خداوند فلان فرد را به خاطر فلان بزرگ شفا داد، بعضی نیز می‌گویند فلان پیامبر یا امام یا بزرگ، فردی را شفا داد، آیا این پندارها درست است و آیا ممکن است با پناه بردن به روح پیامبر یا بزرگی انسان شفا یابد؟

الف- باید توجه داشت که مرگ و زندگی به دست خداست و اجل و مرگ انسان با خداست و اگر میزان عمر انسان وابسته به خودش باشد با عملش میزان عمر کم یا زیاد می‌شود و به خاطر روح یک مرده عمر کم یا زیاد نمی‌شود و اگر تقدیر الله بر شفای مریض یا حل مشکل قرار گرفت، این لطفی است که الله به خاطر این که خداست و رحمان و رحیم است به بنده‌اش مبذول داشته نه این که به خاطر یک روح به بنده‌اش لطف کند، آیا توهم فوق مصداق ضرب المثل زیر نیست.

گنه کرد در بلخ آهنگری به شوستر زدن گردن مسگری

ب- آیا آنان که کاسه‌گدایی به درگاه غیر الله می‌برند اگر از خود الله بخواهند بی‌پاسخ می‌مانند و آیا الله در رفع حاجت بنده‌اش بخل می‌ورزد و دریغ می‌کند؟
به قول سعدی در گلستان:

پیش کسی رو که طلبکار توست ناز بر آن کن که خریدار توست

ج- در بسیاری از معابد بت پرستان و عبادت گاه‌های ادیان انحرافی بسیاری از انسانها را خدا شفا داده است، آیا آنها را هم بزرگان دین اسلام دعا کرده و شفا یافتند یا بت‌ها و معبودهای دروغین آنها. توجه کنید که ابوسفیان پیروزی مشرکان در جنگ احد را لطف و عنایت هبل می‌دانست و هبل را در جنگ به همراه آورده بود و چون پیروز شدند در مقابل هبل با تضرع و زاری می‌گفت: امروز هبل به آنها منت نهاده است!

د- قرآن هم این گونه می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِن آتَيْنَا صَلَاحًا لَّنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿۱۸۹﴾ فَلَمَّا آتَيْنَاهُمَا صَلَاحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَيْنَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۹۰﴾﴾ [الأعراف: ۱۸۹-۱۹۰]

«... زن و شوهری به درگاه الله دعا کردند که پروردگارا اگر به ما فرزندی صالح عطا کنی تو را فراوان ستایش می‌کنیم؛ پس چون خداوند به آن دو، فرزندی صالح عطا کرد مشرک شدند و برای خدا در آنچه به آنها عطا کرد شریک قرار دادند، ولی خدای تعالی برتر است از آنچه شریک او سازند.»

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَأَدْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۹۴﴾﴾ [الأعراف: ۱۹۴]. «همانا غیر خدا، آنانی که از آنها می‌خواهید بندگانمان چون شما بودند یا هستند، اگر به کارایی آنها اعتماد دارید و سخن الله را نمی‌پذیرید، آنها را بخوانید تا حوائج شما را روا کند.»

امام سجاد علیه السلام در نیایش ۲۲ صحیفه می‌فرماید: خدایا مرا به مخلوقات و امگذار، بلکه خود به تنهایی حاجتم را برآور.

و علی علیه السلام فرماید: «اختیار دهنده مرگ همان است که زندگی در دست اوست و آن که بیمار می‌کند شفا می‌دهد». (نامه‌ی ۳۱ نهج البلاغه، ترجمه‌ی دشتی).

همچنین امام سجاد در نیایش ۷ صحیفه می‌فرماید: خدایا گره هر مشکلی به دست تو باز می‌شود و رنج و سختی‌ها به لطف تو برطرف می‌شود و اتمام سختی‌ها و شروع آسایش از تو درخواست می‌شود؛ خدایا در لحظه‌ی دشواری تو را می‌خوانند و در سختی

و گرفتاری به تو پناه می‌برند؛ گرفتاری‌ها برطرف نمی‌شود مگر این که تو آنها را برطرف سازی و هیچ گرهی گشوده نمی‌شود مگر این که تو آن را بگشایی؛ خدایا هیچ کس را یارای مخالفت با تقدیر تو نیست و هیچ کس نمی‌تواند بگشاید آنچه تو آن را بسته‌ای و کسی نمی‌تواند ببندد آنچه تو آن را گشوده‌ای...

هر که منظور خود از غیر خدا می‌طلبد او گدایی است که حاجت ز گدا می‌طلبد
 ۳- عده معتقدند که مگر پیامبر ﷺ و بزرگان دینی از طیبی که بیمار را شفا می‌دهد ناتوان‌ترند که قادر نباشند یک بیمار را علاج کنند؟ و مگر در قرآن نیامده است که عیسی علیه السلام مرده را زنده می‌کرد، بیمار را شفا می‌داد و مردم را از آنچه در خانه‌هایشان می‌خوردند آگاه می‌کرد؟

جوابی که به این سؤال باید داد این است که شفا دادن مریض به دست خداست و آن که طیب را می‌بیند و خدا را نمی‌بیند خردمند نیست، باید توجه داشت علم طیب به امر الله سبب شفای مریض می‌شود و این قانون و سنت الهی است و توسط عقل به اثبات رسیده که خداوند به دست طیب در امور مادی با دارو بیمار را شفا می‌دهد و حال آن که پزشک بدون علمش نمی‌تواند باعث بهبود مریض شود، این جزء سنت‌های الهی است و همیشه در دنیا جریان دارد که آتش می‌سوزاند، دارو شفا می‌دهد، و این‌ها سنت‌هایی است که خداوند وضع کرده و عقل آن را درک می‌کند، اما شفای انسانها به دست ارواح چون امری غیر مادی و غیر قابل درک است و با عقل نمی‌توان آن را اثبات کرد، چه بسیار افرادی که به ارواح پناهنده شده و شفا نیافتند، آتش همیشه می‌سوزاند، دارو اگر به موقع و درست مصرف شود حتما بیمار را شفا می‌دهد، ولی ارواح و خواستن از آنها چه قانونی دارد؟ هزاران مریض شفا نمی‌یابد یکی را هم که خدا شفا می‌دهد کرامت این بزرگان می‌دانند در حالی که پیامبر ﷺ و بزرگان دینی بزرگی‌شان به بندگی‌شان است نه به شفای بیماران، زیرا آنها طیب دل‌ها بودند نه طیب جسم و هرگاه پیامبران بیمار می‌شدند به حکیم برای علاج بیماری مراجعه می‌کردند.

اما این که عیسی علیه السلام مرده را زنده می‌کرد، معجزه است و برای تشویق مردم به خداپرستی است، در آیه ۴۹ سوره آل عمران آمده است که او به اذن خدا شفا می‌داد، زنده می‌کرد و تا زنده بود از غذایی که اطرافیانش در خانه می‌خوردند آگاه بود، همین عیسی علیه السلام بعد از مرگ از احوال پیروانش آگاهی ندارد، و چون خدا از او می‌پرسد که آیا تو به مسیحیان دستور دادی که برای من شریک قرار بدهند، می‌فرماید:

﴿عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ﴾ [المائدة: ۱۱۷].

«خدایا من تا زمانی که در بین‌شان بودم گواه و شاهد بودم که مسیحیان تو را می‌پرستیدند و چون روح مرا گرفتی، تو خود بر آنان گواه بودی و من از آنان بی‌خبرم...»
پس فرق است بین سنت‌های وضع شده الهی و خیالبافی ذهن.

سؤال مطرح شده و این که آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و بزرگان دین کمتر از طبیعی هستند که شفا می‌دهد علامت ناآگاهی فرد است، زیرا تخصص پیامبر صلی الله علیه و آله راهنمایی مردم و قلب‌های مستعد است و تخصص طبیب شفا‌ی بیمار قابل علاج، بنابراین در طبابت و شفای بیمارها طبیب بر پیامبر صلی الله علیه و آله برتری دارد و در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «أَنْتُمْ أَعْلَمُ بِأُمُورِ دُنْيَاكُمْ» «شما از امور دنیایی تان آگاه‌تر هستید».

سؤال مطرح شده مانند این است که بپرسیم مگر ادیسون از پیامبر صلی الله علیه و آله برتر بود که برق را اختراع کرد بعد ادعا کنیم برق را پیامبر صلی الله علیه و آله اختراع کرده است.

وظیفه پیامبران و بزرگان دین مشخص است آنها در عبادت و اطاعت الهی برترین افراد بودند ولی در امور عادی زندگی و صنعتی و علمی انسانهای معمولی بودند و متخصصان صنعت یا طب یا ... از عالمان دینی در این زمینه‌ها آگاه‌تر بودند، به عنوان نمونه در جنگ احزاب نظریه سلمان فارسی به کار پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از چاره سلمان از این پیشنهاد آگاه نبود و گر نه ابتدا خود پیشنهاد می‌کرد و دور شهر خندق حفر می‌کردند یا در جنگ بدر محل استقرار سپاه را با نظر حباب بن منذر رضی الله عنه از جایی که

خود آن را انتخاب کرده بود عوض کرد و این نظر حباب بن منذر موجب شد به راحتی مشرکان را شکست دهند.

۴- اگر پیامبر ﷺ بر ما احاطه ندارد پس چرا بر ایشان درود می‌فرستیم و در نماز عبارت «السلام عليك أيها النبي» را تلفظ کرده و از ضمیر مخاطب [ک] بهره برده ایشان را مخاطب و منادا قرار داده گویی با ایشان رودر رو شده به ایشان سلام می‌فرستیم؟ درود فرستادن بر پیامبر ﷺ مانند دعا برای اهل ایمان است و شایسته است هم چنان که فرشتگان برای اهل ایمان دعا می‌کنند مسلمانان هم برای اسوه ایمان پیامبر ﷺ و مؤمنان دعا کنند و بگویند درود خدا بر محمد ﷺ و خاندان و پیروان مؤمن ایشان، در قرآن نیز به این مسأله اشاره شده است.

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵۶]. «همانا خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود و رحمت می‌فرستند. ای اهل ایمان! بر او درود فرستید و آن گونه که شایسته است، تسلیم او باشید».

اما این که ایشان را خطاب قرار داده و می‌گوییم: سلام بر تو ای پیامبر و نبی، اولاً در این دعا کلام و بحثی از پناه بردن به پیامبر و چیزی از ایشان خواستن نیست و نظریه پردازان پناه به ارواح نمی‌توانند به این استدلال کنند، ثانیاً این دعا و طلب رحمتی است که در نماز پیامبر ﷺ آمده بود و پیامبر ﷺ در نمازشان این عبارت را به کار برده و جزء نماز پیامبر و همه مؤمنان بود و چون این گونه نماز خواندن وحی الهی و سنت رسول خداست و به اجماع تمام علمای اسلام تعبدی است لذا این عبارت جزء واجبات نماز است و ما در این مسأله باید بدون چون و چرا از پیامبر ﷺ تقلید کنیم، بنابراین این عبارت در نماز ما باقی است و حذف آن هم امکان پذیر نیست، توجه داشته باشیم که شیوه نماز خواندن، طرف نماز خواندن و ... از آن دسته از سنت‌هایی است که واجب است اطاعت شود و چنان که مطلع هستیم پیامبر ﷺ و مسلمانان سال‌ها به سوی بیت

المقدس نماز می خواندند و با امر الله کعبه را قبله خویش ساختند و از آن روز به بعد هیچ فرد حق ندارد آگاهانه به طرف بیت المقدس یا سمتی جز کعبه نماز گزارد.

نکته قابل توجه در این زمینه این است که در زمان حیات نبی معظم اسلام چه بسیار مسلمانانی که در مکه یا نقاط دیگر حجاز می زیستند و نماز می خواندند و در نمازشان جمله السلام علیک ایها النبی را به کار می بردند، آیا پیامبر ﷺ بر همه آنها تسلط داشت و دعای همه آنها را می شنید، اگر معتقد باشیم که احاطه داشت، در زندگی پیامبر ﷺ شاهد این هستیم که عثمان قبل از صلح حدیبیه از طرف پیامبر برای انجام مأموریتی به مکه رفت، در زمانی که عثمان در مکه بود به پیامبر ﷺ از مکه خبر رسید که عثمان را مشرکان به قتل رسانده اند، بنابراین، پیامبر و اصحاب برای گرفتن انتقام خون عثمان آماده گشتند در حالی که عثمان در مکه سالم بود و نماز هم می خواند ولی پیامبر از وضعیت او باخبر نبود.

همچنین این دعا در نماز مانند وارد شدن به خانه است که کسی نیست و فرد به خود سلام می کند و در این زمان فرشتگان جواب سلام او را می دهند و در نماز هم چون به رسول الله درود می فرستیم فرشتگان نیز به ما درود می فرستند.

در حدیثی از رسول الله آمده است که ایشان فرموده اند، هر کجا هستید به من سلام دهید زیرا با سلام شما درود خدا بر من می رسد.

ضرورت دعا برای پیامبر ﷺ:

شاید این فکر به ذهن خطور کند که پیامبر محتاج دعا کردن کسی نیست، ولی می بینیم علی رضی الله عنه برای ایشان دعا می کند، «پروردگارا برای پیامبر در سایه لطف خود جای با وسعتی بگشای و از فضل و کرامت پاداش او را فراوان گردان ...». خطبه ی ۷۲ نهج البلاغه، ترجمه ی دشتی

یا همین عبارت السلام عليك أيها النبي که در حقیقت سلام الله عليك أيها النبي بوده و الله به دلیل علو مرتبه‌اش در این جمله حذف شده، دعا می‌باشد و بیانگر طلب درود و رحمت الله برای پیامبر ﷺ است.

باید توجه داشت که هر دعا و طلب رحمت برای پیامبر به روح ایشان می‌رسد، امام سجاد نیز در نیایش ۲ صحیفه برای پیامبر این چنین دعا فرمودند: پروردگارا به خاطر رنج و سختی که پیامبر در راه تو کشید مقام و مرتبه‌اش را بالا ببر. اما این که آیا پیامبر ﷺ جواب سلام را می‌دهد یا اصلاً آن را می‌شنود، موضوعی است که نباید خود را درگیر آن کنیم زیرا وظیفه ما درود فرستادن بر پیامبر است و ما بعد آن را خدا می‌داند.

شیوه‌ی صحیح دعا کردن:

آنچه در سنت پیامبر و سیره‌ی امامان سراغ داریم این است که آنها بدون هیچ واسطه‌ای از خدا می‌خواستند و از الله می‌خواستند شفیعی برای آنها برگزیند، این شفیع گاه اعمال خودشان، قرآن و ... می‌بود.

امام سجاد علیه السلام که رفتارش محمدی وار و علی گونه بود این دو بزرگوار را اسوه‌ی خویش قرار داده، به درگاه الهی این چنین دعا می‌کند: پروردگارا به مقام رفیع محمدی و رتبه‌ی درخشان علوی به تو تقرب می‌جویم و به واسطه‌ی آن دو به تو روی می‌آورم.

بنابراین ما هم همچون پیشوایمان دعا می‌کنیم، بارالها ما مسلمانان امت محمدیم و معتقد به یگانگی تو، خدایا در دنیا اقتدار را به مسلمین بازگردان و به لطف خودت در آخرت که تو صاحب آن هستی محمد صلی الله علیه و آله را شفیع ما قرار بده، خدایا کمک مان کن در دنیا علی وار زندگی کرده و در آخرت علی را شفیع مان قرار بده.

امام سجاد در نیایش ۲ صحیفه می‌فرماید: خدایا شفاعت پیامبر صلی الله علیه و آله در حق اهل بیت پاک و امت با ایمانش را بپذیر.

۵- آیا مردگان می‌شنوند یا نه، اگر نمی‌شنوند چرا پیامبر سر در چاه‌های بدر که مردگان کفار در آنها بود، کردند و با مردگان مشرک سخن گفتند؟

در رابطه با مرگ باید گفت که چون با عالم غیب مرتبط است لذا انسانها قبل از مرگ قادر به کشف ماهیت آن نیستند، حتی انسانی آگاه چون امام علی می‌فرماید: «چه روزگاری که در پی گشودن راز مرگ بودم اما خواست خدا جز پنهان ماندن آن نبود، هیئات که علمی است پنهان». خطبه‌ی ۱۴۹ نهج البلاغه، ترجمه‌ی دشتی.

نظر علمای اسلام نیز در این زمینه متفاوت است، عده‌ای با استناد به دلایلی معتقدند مردگان می‌شنوند و عده‌ای با استناد به دلایلی دیگر اعتقاد دارند با مرگ انسان، گوش‌ها از شنیدن باز مانده و ارتباط مرده با دنیا به طور کامل قطع می‌شود.

اما آنچه که غیر قابل رد است این است که مردگان چه بشنوند و چه نشنوند قادر نیستند با ما سخن گویند و روح یک مرده طبق آن چه در خطبه ۴۶ نهج البلاغه آمده، در یک لحظه در چند مکان نمی‌تواند حاضر باشد، پناه بردن به آنها در بحث قبلی ثابت شد که اشتباه است و مرگ امری غیبی و غیر قابل تجربه است و جز آن چه در قرآن و سنت آمده یاوه‌ی خیال پردازان می‌باشد.

در ضمن باید توجه داشت که شنیدن یا نشنیدن صدای زندگان توسط مردگان در عالم برزخ و بحث در این مسأله هیچ دردی از جامعه اسلامی را دوا نمی‌کند بنابراین نیازی به پرداختن به این مسأله نیست، در دیداری که با آقای مصطفی اربابی اندیشمند شهر تربت جام داشتم، ایشان سخن امام شهید حسن البناء که بحث در این مورد [شنیدن یا نشنیدن صدای زندگان توسط مردگان] را بدعت می‌دانست ترجیح می‌دادند، همچنین حاج مصطفی اربابی بیان داشت در پروتکل اول یهودیان آمده است هر چه مسلمانان به این امور بپردازند و از امور اصلی و حقیقت اسلام و تلاش در زمینه‌های سازنده بازمانند به نفع یهودیان است و لذا اگر مسلمانان به این امور بهاء دهند، آب در آسیاب دشمن ریخته‌اند.

وصف مردگان در قرآن و نهج البلاغه

در قرآن آشکارا مشاهده می‌کنیم که مردگان از زندگان جدا شده و بعضی از تفاوت‌های زندگان و مردگان بیان گشته است.

در قرآن آمده است، ﴿أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ [النحل: ۲۱].
«مردگانند نه زندگان، و نمی‌دانند چه زمانی برانگیخته می‌شوند».

بنابراین، مردگان از حیات بی بهره‌اند، موسم اختیارشان به سر آمده، احساس و شعور ندارند و نمی‌دانند چه زمان برانگیخته می‌شوند.

﴿وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هَلْ يُحِشُّ مِنْهُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا﴾ [مریم: ۹۸]. «ای پیامبر چه بسیار از اقوامی از اهل عناد را پیش از این کافران هلاک ساختیم. آیا چشم تو احدی از آنها را می‌بیند و یا کمترین صدایی از آنان خواهی شنید».
به راستی که مرده قادر نیست سخن گوید.

در آیه‌ای از قرآن نیز جاهلان به مردگان تشبیه شده‌اند و به نظر می‌رسد وجه شباهت جاهل و مرده این است که هر دو نمی‌شنوند، ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ﴾ [فاطر: ۲۲]. «زندگان مانند مردگان نیستند، همانا خدا آگاه می‌کند هر که را بخواهد و ای پیامبر تو نمی‌توانی آنان را که در قبرها خفته‌اند شنوا سازی».

﴿فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾ [الروم: ۵۲]. «ای پیامبر تو همان گونه که تو نمی‌توانی صدایت را به مردگان برسانی و نمی‌توانی دعوتت را به گوش انسان کر برسانی، نمی‌توانی جاهل را از غفلت بیدار کنی».

در سوره واقعه آمده است، ﴿فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿۸۶﴾ تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۸۷﴾ فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿۸۸﴾ فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ ﴿۸۹﴾﴾ [الواقعه: ۸۶-۸۹]. «اگر هرگز در برابر اعمالتان جزا داده نمی‌شوید، * پس آن (روح) را بازگردانید اگر راست می‌گویید! * پس اگر او از مقربان باشد، * در روح و ریحان و بهشت پر نعمت است!».

«پس اگر حیات و زندگی به دست انسان یا طبیعت است، روح را دوباره به بدن مرده بازگردانید و ...».

بنابراین، جسم انسان با مرگ دچار تغییر می‌شود، با مرگ انسان روح از بدن جدا شده و بدن بدون روح، جسد یا میت نام می‌گیرد، آن چه که مسلم است این که جسد انسان در قبر باقی می‌ماند ولی از جزء دیگر جسم یعنی روح به تصدیق آیه قرآن اطلاع چندانی نداریم فقط می‌دانیم روح نیکوکاران در نزد پروردگار در آسایش به سر می‌برند، جسد مردگان که قسم دیگر جسم است در قبر دچار تغییر و تحول می‌شود و بیشتر جسد‌ها در همان سال‌های اولیه دفن فرسوده و متلاشی می‌شوند.

در نهج البلاغه نیز به موضوع مرگ و مردگان پرداخته شده است:

«با هر انسانی دو فرشته است که او را حفظ می‌کنند و چون تقدیر الهی فرا رسد تنها یش می‌گذارند، که همانا زمان عمر انسان، سپری نگهدارنده است.» (حکمت ۲۰۱ نهج البلاغه، ترجمه‌ی دشتی)

«اما مرگ همچنان بر اعضای بدن انسان چیره می‌شود تا آنکه گوش او مانند زبانش از کار افتد پس در میان خانواده‌اش افتاده، نه می‌تواند با زبان سخن بگوید و نه با گوش بشنود، پیوسته به صورت آنان نگاه می‌کند و حرکات زبانش را می‌نگرد، اما صدای کلمات آنان را نمی‌شنود. سپس چنگال مرگ تمام وجودش را فرا می‌گیرد و چشم او نیز مانند گوشش از کار می‌افتد و روح از بدن او خارج می‌شود و چون مرداری در بین خانواده‌ی خویش بر زمین می‌ماند که از نشستن در کنار او وحشت دارند و از او دور می‌شوند نه سوگواران را یاری می‌کند و نه خواننده‌ای را پاسخ می‌دهد. سپس او را به سوی منزلگاهش در درون زمین می‌برند و به دست عملش می‌سپارند و برای همیشه از دیدارش چشم می‌پوشند.» خطبه‌ی ۱۰۹ نهج البلاغه، ترجمه‌ی دشتی.

«چون انسان بمیرد قبر خانه‌اش و سرمایه‌اش ارث دیگران می‌شود. بعد از مرگ نزدیکان را نمی‌شناسد و به گریه کنندگان خود توجهی ندارد و دعوتی را پاسخ نمی‌گوید». خطبه‌ی ۲۳۰ نهج البلاغه، ترجمه‌ی دشتی.

«جسدش می‌پوسد و بالش نرمش به سنگ و آجر تبدیل می‌شود. قبرها به هم چسبیده، بنای گورها بر خرابی و با خاک ساخته شده، گورها به هم نزدیک ولی ساکنان آنها از هم دور و غریبند. در ودای وحشتناک به ظاهر آرام اما گرفتارند. نه با وطن انس می‌گیرند و نه با همسایگان ارتباطی دارند. چگونه یکدیگر را دیدار کنند در حالی که فرسودگی آنها را در هم کوبیده و سنگ و خاک آنان را در کام خود فرو برده است». خطبه‌ی ۲۲۶ نهج البلاغه، ترجمه‌ی دشتی.

«و پند گیرید از آنها که گفتند: «چه کسی از ما نیرومندتر است؟» سپس آنان را به گورهایشان سپردند، بی آنکه سوارکاران‌شان خوانند، و در قبرها فرود آوردند بی آنکه همسایگان‌شان نامند، از سطح زمین، قبرها، و از خاک کفن‌ها و از استخوان‌های پوسیده، همسایگانی پدید آمدند که هیچ خواننده‌ای را پاسخ نمی‌دهند و هیچ ستمی را باز نمی‌دارند و نه به نوحه گری توجهی دارند، نه از باران خوشحال و نه از قحط سالی نومید می‌گردند. گرد هم قرار دارند و تنه‌ایند، همسایه‌ی یکدیگرند اما از هم دورند، فاصله‌ای با هم ندارند، ولی هیچ گاه به دیدار یکدیگر نمی‌روند. نزدیکان از هم دورند، بردبارانی هستند که کینه‌ها از دل آنان رفته، بیخبرانی که حسد در دلشان فرو مرده است. نه از زیان آنها ترسی و نه به دفاع آنها امیدی وجود دارد». خطبه‌ی ۱۱۱ نهج البلاغه، ترجمه‌ی دشتی.

امام علی علیه السلام وقتی که به همراه سپاهیان‌ش از صفین برمی‌گشتند برای اثبات گذرا بودن خوشی دنیا چون به قبرستان پشت دروازه‌ی کوفه رسید، خطاب به مردگان درحالی‌که سپاهیان‌ش صدایش را می‌شنیدند چنین فرمود: «ای ساکنان خانه‌های وحشت‌زا و محله‌های خالی و گورهای تاریک، ای خفتگان در خاک، ای غریبان، ای تنها شدگان،

ای وحشت زدگان، شما پیش از ما رفتید و ما در پی شما روانیم و به شما خواهیم رسید؛ اما خانه‌هایتان، دیگران در آن سکونت گزیدند، و اما زنانتان، با دیگران ازدواج کردند و اموال شما در میان دیگران تقسیم شد، این خبری است که ما داریم، حال شما چه خبر دارید؟ [سپس به اصحاب خود فرمود:] بدانید که اگر اجازه‌ی سخن گفتن داشتند شما را خبر می‌دادند که بهترین توشه تقواست». حکمت ۱۳۰ نهج البلاغه، ترجمه‌ی دشتی

سؤال‌ی که ممکن است در این خطبه به وجود آید این است که آیا امام با مردگان سخن گفت و مردگان سخنش را شنیدند و یا این عمل امام حالت نمادین برای بیدار باش کوفیان دارد، پاسخ به این سؤال را الله می‌داند.

به نظر من چه مردگان سخنان امام را شنیدند و چه نشنیدند فایده‌ای به حالشان نداشت چون موسم اختیارشان به سرآمده بود و فقط زندگان می‌توانستند از رهنمودهای علی مرتضی بهره جویند.

امام علی در حالی که آخرین لحظات عمر شریفشان را می‌گذراندند فرمودند: « من از همسایگان شما بودم که چند روزی در کنار شما زیستیم و به زودی از من جسدی بی روح و ساکن، پس از آن همه تلاش و خاموش پس از آن همه گفتار باقی نخواهد ماند پس باید سکوت من و بی حرکتی دست و پا و چشم و اندام من، مایه پند و اندرز شما گردد...» خطبه‌ی ۱۴۹ نهج البلاغه، ترجمه‌ی دشتی.

امام علی در خطبه‌ی ۲۲۴ نهج البلاغه می‌فرماید: «چگونه بر کسی ستم کنم برای نفس خویش، که به سوی کهنگی و پوسیده شدن می‌رود».

خلاصه فصل

اصلی‌ترین موضوع این فصل واضح شدن شفاعت است، قرآن، فرشتگان، انبیاء، مؤمنان، حتی پدر و مادر و ... در آخرت می‌توانند شفیع انسان باشند، به شرط این که هم شفاعت کننده و هم شفاعت شونده موحد باشند، امام سجاد در نیایش ۲۴ صحیفه آورده

که پروردگارا اگر والدینم را قبل از من آمرزیدی آنها را شفیع من گردان و اگر من را پیش از آنها آمرزیدی پس مرا شفیع آنها قرار بده.

اما شفاعت موارد ذکرشده به گونه‌ای است که خداوند بعد از رضایت از بنده‌اش شفیعی برای او برمی‌گزیند، یعنی به انسان خطاب می‌کند که تو به قرآن عمل کردی قرآن شفیع توست، تو به پدر و مادرت احترام گذاشتی پدر و مادر مؤمنت شفیع توست، تو پیامبر ﷺ را اطاعت کردی پیامبر ﷺ شفیع توست، فرشتگان الهی مؤمنان را دعا می‌کنند و هر کس مؤمن باشد دعای فرشتگان شفیع او می‌شوند.

عده‌ای بر این پندارند که چون گنه کارند و خداوند از آنها راضی نیست باید دست به دامان پیامبر ﷺ و ... ببرند و از آنها بخواهند خشم خدا را فرو نشانند، این اعتقاد بی‌اعتمادی به خدا و ناامیدی از رحمت الهی است و البته با دعا کردن و طلب استغفار کردن پیامبران و امامان و مؤمنان و بزرگان دینی برای گنه کاران، در زمان حیات پیامبران و ... تفاوت دارد، زیرا دعا از رحمت الله ناشی می‌شود و دعا کردن بندگان برای سعادت همدیگر زیبا و شایسته است و در قرآن نیز شاهد هستیم که یعقوب عليه السلام برای فرزندانش بعد از توبه آنها از خدا طلب استغفار می‌کند و اگر آنها توبه نکرده و پشیمان نبودند یعقوب عليه السلام برای آنها طلب استغفار نمی‌کرد و اگر قبل از توبه پسرانش طلب استغفار می‌کرد پذیرفته نمی‌شد، همچنان که طلب استغفار پیامبر ﷺ برای منافقان به دلیل این که خدا از آنها راضی نبود بی‌تأثیر بود.

در زمان مرگ، مریضی، شفا، اولاد دار شدن، ازدواج ، ... تقدیر الهی جاری است و بنابر فرمایش امام سجاد در اولین نیایش صحیفه، خداوند برای هر یک از آفریدگانش روزی معلوم و تقسیم شده قرار داده که هیچ کس نمی‌تواند اندکی از آن بکاهد یا بدان بیفزاید.

فصل ششم: انحرافات تحمیلی در اسلام

هرکس اهل تحقیق و مطالعه باشد و قرآن و سنت پیامبر ﷺ را تا حدودی بشناسد و تاریخ و دوره‌های متعددی که بر مسلمانان گذشته، بررسی اجمالی کند درخواهد یافت در بسیاری موارد اسلام راستین به دلایل متفاوت نادیده گرفته شده بدعت‌ها و انحرافات بین مسلمانان رایج و عقاید و اعمال خرافی و انحرافی به نام اسلام ترویج شده است.

عوامل انحرافات؟

۱- حکومت‌ها: یکی از دلایل انحرافات، حکومت‌هایی بوده که درطول زمان برمسلمین حکومت کرده و مسبب بسیاری از انحرافات بوده‌اند. حکومت‌ها آن دسته از احکام و قوانین اسلامی که به نفع آنها نیست را گاهی نادیده گرفته، قوانینی جایگزین آنها کرده‌اند. با بررسی دو حکومت امویان و عباسیان که البته از مقتدرترین حکومت‌های اسلامی بوده‌اند متوجه می‌شویم که آنها علیرغم این که فاصله زمانی زیادی از مدینه فاضله‌ی پیامبر ﷺ نداشتند بعضی از احکام اسلام را تغییر دادند، پس وای به حال حکومت‌هایی که به هیچ قانونی پایبند نبودند.

یکی از انحرافات حکومت امویان تبدیل دموکراسی اسلامی به حکومتی استبدادی وراثتی بود که ملاک انتخاب خلیفه‌ی جامعه‌ی اسلامی برتری علمی و سیاسی و تقوا جای خود به عامل بی ارزش خون و نژاد داد تا جایی که یزید خلیفه می‌شود، سه جنایت می‌آفریند در حالی که حسین بن علی علیه السلام نوازه رسول الله صلی الله علیه و آله، عبدالله بن عباس رضی الله عنه صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله، عبدالله بن زبیر رضی الله عنه، عبدالله بن عمر رضی الله عنه و بزرگانی لایق‌تر به خلافت بودند و انتخاب یزید فقط تعصب بی جا بود.

یکی دیگر از انحرافات حکومتی تفسیر به رأی آیه‌ی:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹].
 «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید؛» است که مسلمین را مجبور می‌کردند گاهی حکومت‌های ظالم را، به خاطر این که حکومت‌ها خود را اولی الامر می‌دانستند، تحمل کنند در حالی که در ادامه همین آیه آمده است: ﴿فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹]. یعنی در صورت ظلم حکومت باید به احکام اسلام برگشت، و حال آن که اسلام به مظلوم اجازه اعتراض داده است و مسلمان نباید در مقابل ظلم سکوت کند، ﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ﴾ [النساء: ۱۴۸]. «خداوند بد زبانی و دشنام و سخن زشت را نمی‌پسندد مگر از جانب مظلوم».

می‌بینیم که قرآن به مظلوم اجازه داده فریاد آورد تا آبروی ظلم را بریزد هر چند ظالم حاکم یا خلیفه‌ی مردم باشد.

در ضمن باید به ضرب المثل مردم بر دین پادشاهان خود می‌باشند توجه داشت، زیرا اگر پادشاهی عملی خلاف اسلام انجام دهد مردم برای خوشایند پادشاه آن را می‌پذیرند و حتی بعضی رنگ و بوی دینی به این انحراف می‌زنند.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که حکومت‌ها با استفاده از مثلث زر و زور و تزویر بسیاری از قوانین الهی را یا نادیده گرفتند و یا تفسیر به رأی کردند:

دردا که دواى درد پنهانی ما افسوس که چاره‌ی پریشانی ما

در دست کسانی است که پنداشته‌اند آبادی خویش را به ویرانی ما

۲- یکی دیگر از عوامل انحرافات کوتاهی علماء در آموزش مردم می‌باشد، همچنین باید توجه داشت که نسبت علماء به مردم در جوامع اسلامی اندک است و بسیاری از مطالب به خاطر مصلحت اندیشی‌ها بیان نمی‌شود.

۳- عدم آگاهی مردم از قرآن و سنت: به علت دوری از این دو مصدر و تکیه بر بعضی از رفتارهای اشتباه عده‌ای از مسلمانان کم اطلاع از قوانین اسلام، اسلام دین

خرافی جلوه کرده است، و این باعث شده بسیاری از شیادان با سوء استفاده از ناآگاهی مسلمانان و تغییر احکام اسلام، مسلمانان را فریب دهند.

۴- هجوم تفکرات انحرافی از ادیان و فرق گوناگون: همزمان با نا آگاهی مردم، تفکرات گوناگونی از مسیحیت تحریف شده، یهودیت منحرف، بت پرستی و ... بر بدنه اسلام هجوم آورده و در بین مسلمانان شایع شدند که این تفکرات به مرور زمان بر اسلام صدماتی وحشت ناک وارد کرد و عده‌ای تلاش کردند اسلام را با این تفکرات بیامیزند.

نتیجه: حکومت‌های فاسد علماء را کشتند یا به زندانها افکندند و یا خریدند تا مسلمانان از اسلام دور شوند و تفکرات انحرافی در بین مسلمانان فراوان شود و با دور شدن مسلمانان از اسلام طوق اسارت و خواری بر گردن بسیاری از آنان افتاد و شاهد رکود هفت قرنی مسلمانان در عرصه‌های علمی و صنعتی و حتی اجتماعی و فرهنگی بودیم که مسلمانان در این قرن و هزاره‌ی جدید با تلاش افرادی چون علامه اقبال لاهوری، امام شهید حسن البنا، ... در قرن پیش، امید است از خواب غفلت بیدار شوند و دوباره بر تارک دنیا بدرخشند و جهل مسلمانان در سایه‌ی تعالیم اسلام به دانش مبدل شود.

انحراف در عقیده

هنوز بیش از سه دهه از وفات پیامبر ﷺ نگذشته بود که عده‌ای ادعای خدایی امام علی علیه السلام را کردند آنها که سادگی، وقار، مهربانی و خصوصیات عالی اخلاقی و زندگی معمولی علی علیه السلام، در حالی که خلیفه و رهبر جامعه اسلامی نیز بود، مشاهده کردند، به شگفت آمده، گفتند امکان ندارد بنده‌ای اینگونه باشد، بنابراین، علی خداست و خدا، علی. علی علیه السلامها معتقد بودند که خدا در علی علیه السلام حلول کرده است و علی خداوندی است که به شکل بشر به زمین پا گذاشته است.

علی علیه السلام به مبارزه با آنها پرداخت و حتی عده‌ای از آنها را کشت.

شبهه این انحراف را در بین صوفیه مشاهده می‌کنیم، آنها که اعتقاد به وحدت الوجود داشتند و دم از یکی شدن انسان و خدا زدند. یا آنها که از شریعت و تعالیم رسول ﷺ تجاوز کردند و خود را آگاه‌تر از رسول ﷺ در تعالیم اسلام دانستند و خرافات را به نام اسلام و بدعت‌ها را به نام سنت، برای کسب درآمد و شهرت در بین مردم رواج دادند، یا آنها که مانند مسیحیان انبیاء و اولیاء الهی را بیش از حد تکریم کرده تا جایی که گمان می‌رود انبیاء شبه خدایند یا در بعضی صفات با خدا شریک‌اند، صفاتی که فقط مخصوص خداست.

عده‌ای نیز اصالت را به طبیعت داده و از نقش خداوند جهان چشم‌پوشی کرده و از اعتقاد به الله سرباز می‌زنند. و تقدیر را در سرنوشت انسان بی‌تاثیر می‌دانند. در صورتی که انسان باید تلاش کند و نتیجه را به الله واگذارد.

انحراف در عبادات

بسیاری از مسلمانان در امور اعتقادی خطا و اشتباه نمی‌کنند ولی در امور عبادی به خطا رفته‌اند و از عبادت یا چیزی کاسته یا بدان افزوده‌اند که البته صورت دوم بیشتر است. عموم مردم بدان جهت چیزی به عبادات می‌افزایند تا شدت علاقه‌ی خود را به دین نشان دهند و از این روش به الله نزدیک شوند، و گاهی نیز به دلیل این که در امور عبادی کوتاهی کرده‌اند بدعت‌ها را به نام عبادت بر خود تحمیل کرده تا کاستی‌های خود در زمینه‌های دیگر را جبران کنند افرادی که این گونه عمل می‌کنند، کاسه داغ‌تر از اش هستند که شاید به پیامبر ﷺ سوء ظن دارند زیرا عبادت خود ساخته‌ای که از پیامبر ﷺ به ثبوت نرسیده به نام اسلام بر خود و دیگران تحمل می‌کنند درحالی‌که در قرآن پیامبر ﷺ به عنوان الگو و اسوه‌ی کامل انسان‌ها معرفی شده است، ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱]. و یا خود را آگاه‌تر از پیامبر ﷺ می‌بیند در حالی که قرآن آمده است، ﴿التَّيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾ [الأحزاب: ۶]. «پیامبر به مؤمنان از خودشان

سزاوارتر [و نزدیکتر] است». بهترین نمونه افراد در افراط عبادات کسانی هستند که کار و زندگی آنها عبادت است، اینان از امور مادی زندگی غافلند و سربار دیگران می‌شوند، عده‌ای نیز به دلیل افراط در عبادت و مقدس مآبی صرف، فقط خود را بنده‌ی واقعی خدا می‌دانند و دیگران را کافر، مانند خوارج که حتی خلیفه‌ی مسلمین، علی مرتضی را کافر شمردند، خونس را مباح دانستند و ایشان را شهید کردند.

یکی دیگر از گروه‌های منحرف در زمینه عبادات برخی از صوفیه می‌باشند که رقص‌هایی را اختراع کرده و معتقدند این رقص‌ها که در آن ذکر مشخصی را پیوسته تکرار می‌کنند عبادت است و می‌پندارند این رقص‌ها، هسته و عصاره اسلام است و عبادات رسیده از قرآن و سنت پوست دین است!

برخی از صوفیه از طریق سختی دادن به بدن، رفتارهای عجیب و غریب انجام داده و با آن افراد نادان جامعه را شکار خویش می‌کنند و حلقه مراد و مریدی تشکیل داده و به نام عبادت چه بلاها که بر سر مردم نمی‌آورند!

عده‌ای از صوفیه نیز ادعای خدایی کردن را عبادت می‌دانستند و انا الحق گویان ادعایی کردند که فراعنه و نمرودها نیز چنین ادعایی نکردند! آیا به راستی هر چند معتقد باشیم منظور حسین بن منصور حلاج و ... خدا بودن نیست آیا گفتن چنین کلامی سزاوار است و اگر شایسته بود چرا عرفای دیگر او را به دار کشیدند؟ این واقعیت است که بعضی مرادها و مشایخ را بر پیامبر ﷺ و سنت وارده‌ی ایشان برتری می‌دهند و به حرکات مسخره و گفتار پوچ آنها دلخوش کرده از سنت رسول الله ﷺ روی گردانند.

رقص‌های عاشقانه و ابلهانه بعضی از صوفیه، گفتن ذکر مشخص با زبان برای صدها و شاید هزاران بار بدون تفکر و بینش باعث شده آرامش سینه‌های ایشان برود و آن چنان می‌رقصند که شراب خواران مراسم عروسی نمی‌رقصند. آیا از پیامبر ﷺ و یاران و اهل بیتش این گونه رقصیدن ثابت شده است یا شریعت اسلام کاستی دارد، اگر یک غیر مسلمان اینان را ببیند نمی‌گوید مسلمانان دیوانه اند؟ مگر فراموش کرده اید که خداوند

رسول الله را گواه مسلمانان و مسلمانان را گواه دیگران قرار داد. این گونه می‌خواهیم مبلغ اسلام باشیم.

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الجماعه: ۱۸]. «سپس تو را بر شریعت و آیین حقی قرار دادیم؛ از آن پیروی کن و از هوسهای کسانی که آگاهی ندارند پیروی مکن».

منظور از آیه‌ی فوق این است که شریعت کامل است آن را پیروی کنید و خیالات دیگران را تبعیت نکنید. علی علیه السلام نیز اسلام را دین تسلیم در برابر خدا و انجام مسئولیت‌ها و عمل کردن به احکام می‌داند.

چرا باید با انجام اعمال غیر عبادی و عبادت جلوه دادن آنها خود را به مشقت اندازیم، در حالی که شریعت اسلام بر سهل‌گیری و آسانی بنا نهاده شده است، ﴿وَتُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ﴾ [الأعلى: ۸]. «و تو را برای آسان‌ترین راه [که شریعت سمحه و سهله است] آماده می‌کنیم».

به جریان غم‌انگیز دیگری اشاره می‌کنم، متأسفانه عده‌ای از مسلمان نماها ترور و کشت و کشتار بی‌گناهان را عبادت می‌شمارند به طور نمونه گروه تروریستی جنرال‌الله به فرماندهی عبدالمالک ریگی قتل و کشتار بی‌گناهان را به نام دین انجام داده و حتی نام خود را سپاه خدا گذاشته‌اند. به راستی باید از تروریست‌های جنرال‌الله پرسید که اگر شما سپاه خدا هستید پس چرا آیه‌ی: ﴿مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾ [المائدة: ۳۲]. «هر کس انسانی را جز برای حق، [قصاص] یا بدون آنکه فساد در زمین کرده باشد، بکشد، چنان است که همه انسان‌ها را کشته، و هر کس انسانی را از مرگ برهاند و زنده بدارد، گویی همه انسان‌ها را زنده داشته است». را زیر پا انداخته‌اید، آیا کشتار بی‌گناهان را اسلام تأیید می‌کند!

انحراف در عادات

هر قوم و قبیله‌ای برای خود سنتها و قوانین مشخص دارد که بعضی درست و بعضی نادرست است. اسلام قوانین درست را تأیید می‌کند مانند ماهای حرام که مشرکان بدان عقیده داشتند، و قوانین نادرست را رد می‌کند مانند شراب و بعضی ازدواج‌های نادرست. در نهج البلاغه آمده است که وقتی در راه صفین دهقانان شهر انبار طبق عادات خود که پادشاهان را احترام می‌کردند شروع به دویدن پشت سر امام کردند، امام علی علیه السلام آنها را از این کار منع کرد و فرمود: امیران شما از این کار سودی نبرند و شما در دنیا با آن خود را به زحمت می‌افکنید و در آخرت دچار رنج و عذاب می‌گردید.

طبق آنچه گفته شد ما موظفیم عادات و رسوم و فرهنگ خود را با قرآن و اسلام تطبیق دهیم اگر اسلام آن را تأیید کرد یا مخالفتی نداشت قابل قبول است و گرنه باید آن را رها کنیم.

یکی از انحرافات در عادات، بدعت‌هایی که با مرگ انسانی دامنگیر خانواده‌اش می‌شود، آنچه که در بین بسیاری از مسلمانان شاهد آنیم این است که با فوت فردی رسوم اشتباه باعث تحمیل مخارج کمرشکن به خانواده متوفی شده و آنها هم به اجبار به این عادات زشت و فرهنگ جاهلی جامه عمل پوشانده و عده‌ای شیاد به این رسوم اشتباه رنگ و بوی دینی زده، آنها را جزء دین می‌نامند.

تنها راه تصحیح این انحراف رجوع به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله در این زمینه است، باید بنگریم که وقتی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمانان فوت می‌کرد یا شهید می‌شد پیامبر صلی الله علیه و آله چه می‌کردند؟

با وفات انسانی، پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش برای دل‌داری دادن و تسلیت به خانواده متوفی مراجعه می‌کردند البته نه به صورتی که موجبات زحمت خانواده متوفی را فراهم آورند و باعث شوند زندگی عادی آنها مختل شود.

در زمان رسول الله ﷺ از مراسم گرفتن به صورت امروزی و مخارج کمرشکن هفتم مرده و چهلم و سالگرد و ... ابدا خبری نبود و چون فردی فوت می‌کرد پیامبر ﷺ به نزدیکان خانواده متوفی و همسایگانش می‌فرمودند غذایی فراهم آورید و به خانه عزادار رفته همراه داغداران تناول کنید و آنها را تنها مگذارید تا غم آنها را افسرده کند. اما امروزه چون فردی فوت کند بر مسلمان دو غم نازل می‌شود، یکی غم از دست دادن عزیز و دیگر غم قرض کردن و به دوش کشیدن هزینه‌های ریاکارانه هفتم، چهلم، سالگرد و ...

به راستی اگر این مراسم درست است و ثواب دارد چرا پیامبر ﷺ در شهادت حمزه عمویش، مرگ خدیجه همسرش، ابراهیم، رقیه، زینب، ام کلثوم ﷺ فرزندان این گونه عمل نکردند، آیا انسان‌های امروزی چیزی را می‌دانند که نبی آگاه ﷺ نمی‌دانست یا به خیالات متوسل شده‌اند!

اگر مراسم قرآن خوانی که در مراسم تعزیه امروزی با تکلفات فراوان انجام می‌گیرد برای مرده نیکوست و سه روز بعد از مرگ مرده به سر قبرش رفتن ثواب دارد چرا در سنت رسول ﷺ شاهد آن نیستیم!

باید درک کنیم قرآن کتاب هدایت زندگان است و هدف اصلی نزول آن همین است و وسیله بخشش مردگان و مقدس شمردن آن بدون عمل به آن وهم و خیالی بیش نیست، آیا قرآن خوانی در مرگ فردی که به قرآن عمل نمی‌کرد ارزشی برای مرده دارد!!! آیا در شأن قرآن است که فقط برای ثواب خوانده شود؟

بسیاری از افرادی که خرج‌های کمرشکن و بدعت گونه میت را می‌پردازند زکات نمی‌دهند، نماز نمی‌خوانند ولی به خاطر کلام مردم، کلاس، پرستیژ و ... حاضرند با سنت رسول خدا مقابله کنند!

و هر که این گونه عمل کند ۴ عذاب برای خود ایجاد کرده است:

۱- مخارج سنگین بر دوشش است. =

۲- عملش ریاست و ریا پذیرفته نمی‌شود.

۳- با دین خدا با تایید یک بدعت مخالفت کرده است.

۴- در دنیا ضرر و در آخرت عذاب منتظرش است.

آیا به راستی اگر فرد متوفی قبل از مرگش آنچه را که بعد از مرگش خیرات می‌دهند، خیرات دهد زیباتر و شایسته‌تر نیست، مگر در روایات نیست که فردی نذر کرد خانه‌ی پر از خرمايش را بعد از مرگش صدقه دهند و چون این فوت کرد و پسرانش این کار را کردند و خبرش به پیامبر اسلام رسید، پیامبر فرمود: اگر یک خرما که نیمش گندیده و نیمش سالم بود در زمان حیات صدقه می‌داد ارزشش از این یک خانه‌ی خرما بیشتر بود. پس بیاییم قبل از مرگ آنچه را که می‌خواهند بعد از مرگ ما صدقه دهند، خود به دست خود صدقه دهیم تا هر خرمایی که برای رضای خدا صدقه می‌دهیم بیش از یک خانه‌ی خرمای بعد از مرگ ما به حساب مان نوشته شود.

در خیرات بعد از فوت فردی حق تصرف و اسراف اموال یتیمان و فقیران را نداریم و خوردن از اموال یتیم طبق امر خدای بزرگ حرام است. در مراسم‌های متفاوتی که با مرگ فردی نزدیکانش برگزار می‌کنند نباید اسراف صورت پذیرد.

چرا باید مسلمانان با پیروی از توهمات رسوم بیگانه را بر خود تحمیل کند در حالی که اسلام آنها را زشت شمرده و و به راستی همین رسوم و عاداتی که بعضی رنگ و بوی اسلامی به آنها می‌زنند و سرگرمی به آنها باعث شده مسلمانان از حقیقت اسلام بازمانده و انسانهای خرافی و عقب افتاده معرفی شوند، یکی از علت‌های ضعف مسلمین است.

اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ماست

این یک حقیقت است بعضی از مسلمانان در زمینه‌های دینی و عبادی هر چند به آنها اجازه اختراع و بدعت داده نشده ولی اختراع و بدعت کرده‌اند و عباداتی را به نام دین، بر دین افزوده‌اند که دین منکر آنهاست، ولی در مورد پیشرفت‌های مادی علیرغم این که

اسلام آنها را تشویق به پیشرفت می‌کند و پیام آورشان ﷺ سفارش کرده دانش را بجویید هر چند در بلاد کفر باشد و خودش به رسم ایرانی‌های آتش پرست در جنگ احزاب دور شهر خندق حفر کرد تا نشان دهد دین مخالف پیشرفت و دانش نیست، مسلمانان ضعیف عمل کردند تا آنجا که دشمنان اسلام، عقب ماندگی مسلمانان را به حساب اسلام گذاشته‌اند.

بدعت دیگر که در جوامع اسلامی شاهد آنیم، بدعت‌هایی است که در مراسم عزاداری برای بزرگان دین مشاهده می‌کنیم، مدت‌ها بعضی از عوام شیعه که از علماء فاصله گرفته بودند با قمه زنی و مجروح کردن بدن آبروی اسلام و مکتب اهل بیت را بردند و باعث شدند تا دنیا عمل این عده معدود و نادان را به حساب اسلام و مکتب تشیع بنویسد، و تلویزیون‌های غربی‌ها به خصوص انگلستان با پخش تصاویر قمه زنی، برای اروپایی‌ها تبلیغ می‌کردند که مسلمانان انسان‌هایی هستند که حتی به خودشان رحم نمی‌کند، از دین آنها بهراسید و برای آگاه کردن آنان باید به جنگ آنها رفت تا عقب ماندگی‌شان را جبران نمایند لذا با حمایت ملت‌هایشان به جنگ اسلام آمدند و ...

خوشبختانه بعد از انقلاب در ایران، علماء با تحریم قمه زنی حساب افرطیون جاهل را از شیعیان جدا کردند و گامی مهم در تصحیح عزاداری برداشتند.

البته ناگفته نماند که هنوز راهی دشوار است تا همه‌ی شیعیان ایران بدعت‌های عزاداری را نابود کنند و الگوی شیعیان کشورهای دیگر شوند و متأسفانه علیرغم تلاش فراوان علماء شاهد انحرافات بعضی از شیعیان ناآگاه و فاصله گرفته از علماء هستیم، افرادی که با برهنه شدن و در این حال عزاداری کردن، بدعتی نوین در عزاداری بنا نهاده‌اند، و به استدلال خود آنها نمی‌خواهند با لباسی که گناه کرده‌اند برای امام عزاداری کنند و یا برهنه سینه می‌زنند تا نشان دهند که همه وجودشان خالص برای امام است و ... دلایل این منحرفین از مکتب اهل بیت با دلایل مشرکین زمان پیامبر ﷺ که برهنه به طواف کعبه می‌پرداختند یکی است و شاید به زودی شاهد باشیم که این به اصطلاح

عزاداران در خیابان‌ها به حالت برهنه عزاداری کنند، هر چند که فیلم‌های عزاداری برهنه‌ی آنها مدت‌هاست به خانه‌ها راه پیدا کرده و شاید بارها دختران مسلمان تن برهنه‌ی این نامحرمان را دیده‌اند، زشتی این عمل زمانی نمایان‌تر است که آن را جزء دین می‌دانند.

متأسفانه بعضی از مداحان فرقه‌ی سبائیه توانسته‌اند عقاید کفرآمیز عبدالله بن سبأ یهودی را در مراسم عزاداری شیعیان مسلمان به گوش همه برسانند و فریاد خدایی امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام را سر دهند و سهل انگاری من شیعه در این زمینه سبب شده تا برادر سنی‌ام مرا مشرک بداند و به مداحی این افراد استدلال می‌کند و حال آنکه بین شیعیان علی علیه السلام و سبائیه که به واقع دشمن علی هستند تفاوت از زمین تا آسمان است. شیعه‌ی عبدالشیطان بن سبأ می‌گوید: همه میدونن خدای من حسین، اما شیعه‌ی علی بن ابیطالب علیه السلام معتقد به خدایی الله است نه هیچ‌کس دیگر.

متأسفانه عده‌ای از کم سوادان در مراسم عزاداری خود را سگ در خانه‌ی اهل بیت معرفی می‌کنند و حال آن که مکتب اهل بیت سگ تربیت نمی‌کند بلکه انسان تربیت می‌کند، مکتب اهل بیت به سلمان نیاز دارد، رشید هجری، کمیل، ابوذر، حربن یزید ریاحی، بریر بن خضیر و ... نیاز دارد، مکتب اهل بیت سگ می‌خواهد چه کند، اسلام آمده است تا انسان جایگاه حقیقی‌اش را بیابد، امام حسین علیه السلام به خاطر چند قلاده سگ شهید نشد، زینب قهرمان اسارت و پرستار نمونه، به سگ احتیاجی نداشت تا پاچه‌ی دیگران را بگیرد، و در کربلا آنان که سر حسین را بردند از سگ پست‌تر بودند.

پس شایسته است برای جلوگیری از سوء استفاده بدخواهان اسلام و مکتب تشیع، مانند زینب عزاداری کنیم، ببینیم امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام و ... چه کردند، ببینیم فرزند امام حسین علیه السلام چگونه برای پدرش عزاداری کرد، آیا در این دوره، زنی بعد از شهادت برادران، فرزندان و همه‌ی نزدیکانشان می‌تواند در مقابل ظلم بایستد و فریاد آورد که من در کربلا جز زیبایی ندیدم، و زینب رضی الله عنها دختر امام علی علیه السلام باید چنین

سخنی بر زبان آورد، زیرا پدرش بیان داشتند در مرگ شهداء نیازی به تسلیت نیست.
[نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۱، ترجمه‌ی محمد دشتی].

مکتب اهل بیت زینب می‌خواهد، و احتیاجی نه به سگ و نه به هیچ حیوان دیگری ندارد.

متأسفانه عده‌ای از هم مسلکان من گمان می‌کنند با یک شب عزاداری برای امام حسین علیه السلام دین خود را به خدا و اسلام ادا کرده‌اند، لذا در ایام عزاداری چند روزی عابد شده و بعد از عزاداری از دین اسلام غافل می‌شوند و تا محرم سال بعد، نه از مسلمان بودنش خبری است و نه از انسانیتش.

آیا با دو قطره اشک برای شهادت امام حسین علیه السلام مال حرامی که کسب می‌کنی حلال می‌شود، آیا مراسمی که با سود ربا گرفته شده به درگاه الهی پذیرفته می‌شود؟

آیا صحرای کربلا صحنه‌ای بهتر از بریده شدن سر امام علیه السلام ندارد که برای گریاندن مردم هر سال این تصویر در ذهن مردم نقش می‌بندد، چرا من شیعه از دلایل حرکت و قیام امام حسین علیه السلام جز اندکی نمی‌دانم، آیا من از وصیت امام حسین علیه السلام به زینب سلام الله علیها باخبرم، چرا کمتر به این اندیشیده‌ام که عباس برادر ناتنی امام حسین علیه السلام و ام البنین نامادری امام حسین علیه السلام می‌توانستند از صحنه‌ی کربلا بگریزند اما حاضر نشدند دین‌شان را به دنیا بفروشند، آیا اگر من جای حر بودم حاضر بودم پشت پا به موقعیت عالی خودم بزنم و برای اسلام خودم را به کشتن بدهم، بارها و بارها در مقابل ظلم سکوت کرده و حتی آن را تأیید می‌کنیم و گاهی خود ظالمیم، حال چگونه در کنار امام حسین علیه السلام در بهشت جای بگیریم، واقعاً چه کردیم برای اسلام، اگر در هر قرن یکی چون امام حسین علیه السلام بود که حال و روز اسلام این نبود.

از نحوه‌ی جنگیدن سپاه امام حسین علیه السلام چه می‌دانیم، امام حسین علیه السلام چه شیوه‌ای را برگزید که توانست ساعت‌ها با اندک جمعیتی در مقابل سپاهی عظیم مقاومت کند و بسیاری از دشمنان را نابود کند.

ام البنین و زینب نگذاشتند حسین در کربلا ناامید شود، دیگر برادران حسین به جای امام علی علیه السلام در کربلا جنگیدند، حر یکباره توبه کرد و ره صد ساله را یک شبه رفت. چرا از زیبایی های کربلا کم می دانیم.

چگونه خداوند متعال امام حسین علیه السلام را شفیع من می کند در حالی که در ظهر عاشورا در وسط جنگ، نماز به جماعت خواند ولی من در خانه آسوده نماز نمی خوانم، خدا کی عباس را شفیع من می گرداند در حالی که عباس وفا کرد و من خیانت کارم. نگذاریم من شیعه را به این اعتقاد نزدیک کنند که با چند روز عزاداری از واجبات معاف می شوم، همان گونه که مسیحیان را منحرف کرد تا جایی که آنها معتقدند کشته شدن عیسی کفاره ی گناهان آنهاست.

بنابراین، لازم است بر دروغ های بعضی از مداحان بی سواد اعتراض کنیم، برای درک بهتر این موضوع، کلام افرادی را که به عشق اسلام بدون چشم داشتی با خرافات وارده بر بدنه ی اسلام و مکتب اهل بیت می جنگند مرور می کنم، بزرگی می فرمود: بعضی از مداحانی که سوادشان اندک است در مداحی این شعر را می خوانند، «شب های جمعه فاطمه، با اضطراب و دلهره، آید به دشت کربلا، گوید حسین من چه شد، نور دو عین من چه شد، ...».

ایشان بیان می داشت آیا بعد از هزار و چهار صد سال فاطمه علیها السلام غمگین است و هر شب جمعه در صحرای کربلا به خاطر شهادت فرزندش در راه خدا، گریه و زاری می کند و هنوز در عذاب است یا بر خلاف ادعای این جناب مداح، ایشان علیها السلام، پدرشان علیه السلام، همسرشان علیها السلام، و امام حسن و امام حسین علیهما السلام در بهشت زیبا آسوده از هر غم و نگرانی، از نعمت های الهی بهره ورنند.

امام حسین علیه السلام در راه خدا کشته شده و بنگریم قرآن در وصف شهداء چه می فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ (۱۶۹)

[آل عمران: ۱۶۹]. «آنان که در راه خدا کشته شده‌اند، نیست و نابود نشدند، بلکه زنده‌اند و در نزد پروردگارشان روزی می‌خورند».

﴿فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا

خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (۱۷۰) [آل عمران: ۱۷۰]. «مسرورند از آنچه الله از فضل خودش به آنها ارزانی داده و به آنان که به آنان ملحق نشدند و در نوبت شهادتند بشارت می‌دهند که نه ترسی بر آنهاست و نه از چیزی اندوهگین می‌شوند».

﴿يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (۱۷۱) [آل عمران:

۱۷۱].

«بشارت می‌دهند به رحمت و فضل الهی و این که همانا الله پاداش مؤمنین را ضایع نخواهد کرد».

امام علی علیه السلام در باره شهید و شهادت می‌فرماید: «همانا گرامی‌ترین مرگ‌ها کشته شدن

در راه خداست». (خطبه‌ی ۱۲۳ نهج البلاغه، ترجمه‌ی دشتی).

امام همچنین در خطبه‌ی ۱۷۳ نهج البلاغه می‌فرماید: «آنچه برای حفظ دین از دست

می‌دهید، زبانی به شما نخواهد رساند». (ترجمه‌ی محمد دشتی).

امام علی علیه السلام در خطبه‌ی ۱۸۲ نهج البلاغه شهیدان را چنین وصف می‌کند، «آنها خدا

را ملاقات کردند، که پاداش آنها را داد و پس از دوران ترس، آنها را در سرای امن خود

جایگزین فرمود».

بنابراین، شایسته است عزاداری، با معرفت و شناخت کافی صورت بگیرد و با

شیوه‌هایی که به طور مثال پیامبر صلی الله علیه و آله برای عمویش حمزه سیدالشهداء و هفتاد نفر از

شهداء اسلام در نبرد احد عزاداری کردند آشنا شویم.

باید بدانیم نباید عزاداری و تعزیه با تکلف و اسراف همراه باشد، نباید اموال یتیمان

در عزاداری و تعزیه حیف و میل شود، با دقت در سنت و روش پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه

می‌شویم که ایشان اجازه ندادند مسلمانان بعد از شهادت جعفر بن ابی طالب حتی غذای ساده‌ای از اموال یتیمان جعفر خرج کنند و همسایگان جعفر را موظف فرمودند برای یتیمان غذایی درست کنند و با خانواده جعفر همدردی کنند، نباید ریا و چشم و هم چشمی مراسم عزاداری را تحت شعاع قرار دهد، بینیم امام علی علیه السلام در مراسم عزای پیامبر صلی الله علیه و آله چه کرد، بنابراین نباید از راه و روش پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و اصحاب عدول کنیم و هزاران نباید دیگر که به قول مرحوم شهید مطهری در رابطه با محرم شاهد انحرافات در بین مردم هستیم که باید به تصحیح آنها پردازیم.

اگر قرار است برای شهادت فرزند رسول صلی الله علیه و آله، امام حسین علیه السلام عزاداری کنیم باید محمد صلی الله علیه و آله گونه، علی علیه السلام وار و زینب منشانه عزاداری کنیم، چرا از یزید هزار و چهارصد سال پیش بیزاری می‌جوئیم ولی در مقابل یزیدهای امروز تعظیم می‌کنیم، امام حسین علیه السلام در مقابل یک یزید در یک دوره ننگید، بلکه با همه یزیدها در همه‌ی زمان‌ها جنگید، چرا برای امامزاده علی اصغر اشک می‌ریزیم ولی به کشته شدن کودکان فلسطینی بی تفاوت هستیم، چرا دنیای اسلام در مقابل کشته شدن ۱۶۰ مسلمان چینی در تیر ماه ۸۸ شمسی حتی اعتراضی شایسته نکرد، چرا سران عرب با جنایت کاران بدتر از یزید رقصیدند و چرا...، آیت الله مطهری که جزء برترین متفکران مکتب شیعه است در سخنرانی‌هایش خطاب به همه‌ی مسلمانان فریاد می‌کشید که یزید هزار و چهارصد سال پیش مرد، امروز باید با یزیدهای امروز جنگید.

عزاداری در مکتب تشیع

عزاداری به نظر من یعنی بزرگداشت و تکریمی که بعد از وفات شخصی برای زنده نگه داشتن نام آن شخص، راه و روش درست آن شخص و ... برگزار کرده و از این طریق می‌خواهیم سجایای اخلاقی را در بین مردم زنده نگه داریم.

بزرگ‌ترین عزاداری در تاریخ عزاداری‌هایی است که توسط شیعیان برای زنده نگه داشتن نام امام حسین علیه السلام برگزار شده و به عنوان یکی از شاخصه‌های مکتب تشیع درآمده است.

اما عزاداری با توجه به اشکالی که در جاهای متفاوت برگزار شده به سه دسته تقسیم می‌شود.

عزاداری مخرب: در این نوع عزاداری، بدعت‌ها شایع است و خواسته یا ناخواسته این عزاداری آبروی شیعه و اسلام را می‌برد به طور نمونه عزادارانی هستند که با قمه خود را خونی کرده و علیرغم حرام بودن ضرر رساندن به بدن، تصاویر این افراد در غرب به نام شیعیان علی علیه السلام و مسلمانان پخش شده و در رسانه‌های غربی اعلام می‌دارند که مسلمانان این‌ها را می‌بینند، افرادی که به خودشان رحم نمی‌کنند پس چگونه به دیگران رحم خواهند کرد و این اسلام است که سبب شده اینان وحشیانه سر و صورت خود را خونی و کبود کنند و غرب و مسیحیت باید به اینان حمله کند و تمدن را به این مردم برساند و اگر ادعا کنیم بدعت‌هایی که در مراسم عزاداری حسینی در ایران، عراق و دیگر کشورها صورت می‌گیرد، بهترین بهانه آمریکا و هم پیمانانش برای حمله به کشورهای اسلامی است ادعایی گزاف نکردیم، زیرا اینان در جواب مردم‌شان می‌گویند هدف ما از حمله به این کشورها این است که آنان را از جهل برهانیم و این گونه عمل اشتباه عده‌ای معدود به حساب کل مسلمانان و شیعیان نوشته شده و این نوع عزاداری‌ها که بی فرهنگی، اسراف، تفرقه، دروغ و توهمات بر آنان چیره شده عزاداری مخرب است که می‌بایست از بین شیعیان رخت بریندد.

عزاداری بی تأثیر: هدف اصلی عزاداری، تزکیه نفس است و اگر عزاداران حسینی بعد از مراسم عزاداری همان باشند که قبلاً بوده‌اند این عزاداری، عزاداری بی تأثیر است. هر چند در عزاداری‌های بی تأثیر بدعتی مشاهده نمی‌شود ولی چون عزاداران از نظر

شخصیتی پیشرفتی ندارند، باید به این عزاداری اعتراض کرد که برای کدامین هدف عزاداری کردیم.

عزاداری مفید: در این نوع عزاداری، عزاداران بعد از مراسم عزاداری آگاه‌تر و انسان‌تر شده‌اند، از رذایل اخلاقی دور و به فضائل اخلاقی نزدیک شده‌اند و فلسفه‌ی حقیقی عزاداری را درک کرده‌اند.

در عزاداری مفید اسراف، دروغ، تفرقه و دشمنی جایی ندارد.

سال‌ها قبل در یکی از شهرها بر سر این که کدامین نخل عزاداری از دروازه‌ی شهر اول بگذرد بین عزاداران دو هیئت درگیری شد و ... آیا به راستی این عزاداران از انفاق و برتری دادن دیگران بر خود که در کربلا موج می‌زد چیزی فهمیده بودند؟ یا در مسجدی دو نفر بر سر اینکه طبل بزنند درگیر شدند و مدت‌ها با هم کدورت داشتند.

خوشبختانه با پیروزی انقلاب ایران و گسترش دانشگاه‌ها و ارتقاء سطح علمی عموم و تلاش روحانیون و قشر تحصیل کرده بسیاری از خرافات و انحرافات از بین ایرانیان رخت بر بسته و مردم آگاه‌تر شده‌اند، اما برای رسیدن به مدینه‌ی فاضله‌ی اسلامی راه فراوان باید رفت و این یک حقیقت است که در قرون اخیر عده‌ای از منبرنشین‌ها با اسطوره سازی سعی کردند در بین عوام، حقانیت مذهب اهل بیت را ثابت کنند که بعضی نیز از جعل و نادانی مردم برای ترویج خرافات بهره بردند، ولی خوشبختانه امروزه با افزایش آگاهی مردم بازار این افراد بی رونق شده و اندیشمندان شیعه برای اثبات حقانیت تشیع با استفاده از قرآن و حدیث و عقل دست به کار شده و اسطوره سازی از بین مردم رخت برمی چیند.

اگر مسلمانان از انحرافات به سوی حقیقت اسلام رهسپار شوند و خرافات را رها کنند دیگر دشمنان اسلام و از آن جمله سلمان رشدی به خود اجازه نمی‌دهند مسلمانان را انسانهای ساده دل خرافاتی بنامند، اگر مسلمانان بهتر عمل کند این خود تبلیغی برای

اسلام است اما تا زمانی که بسیاری از مسلمانان به خرافات گرایش دارند نباید منتظر معجزه‌ی اسلام در جهان بود. آیا زمانی که عده‌ای قابل توجه از مسلمانان قرن بیست و یکم معتقدند بیماری‌شان با شکستن یک عدد تخم مرغ علاج می‌شود نباید به حال اینان تأسف خورد. این یکی از خرافاتی است که در بسیاری از شهرهای کشورمان برای دفع چشم زخم رایج است که چون فردی مریض می‌شود یک یا سه یا پنج یا هفت یا ... عدد تخم مرغ را تهیه کرده بعد در مراسمی بر بالای سر مریض می‌چرخانند و بعد شکننده‌ی تخم مرغ با یک عدد سکه یا ... از یک طرف یا دو طرف به تخم مرغ فشار می‌آورد و می‌گوید: چشم بشکنم به چشم فلانی و اینگونه دعا می‌کند که چشم تمام اقوام و همسایه‌ها کور شود تا سردرد مریض بهبود یابد و بعد چون تخم مرغ به نام یک بنده‌ی خدا می‌شکند می‌گویند فلانی چشمش شور است و هزاران نفرین به چشم شور می‌فرستند. من که مدت‌ها فکر کردم تا رابطه‌ی بین شکستن تخم مرغ و بهبودی مریض را دریابم ولی هر بار جز افسوس بر این عمل عایدم نشد، به نظر من این عمل مسلمانان با احترام به گاو هندوها هیچ تفاوتی ندارد، هندوها عوض استفاده از شیر لذیذ گاوها آنها را جزء مقدسات خود می‌شمارند و به گونه‌ای به گاو احترام می‌گذارند که به والدین‌شان چنین احترامی نمی‌گذارند، این مسلمانان نیز روزی صدها و شاید هزاران تخم مرغ را به بهانه‌ی واهی دفع چشم زخم حرام می‌کنند و عوض استفاده از پروتئین تخم مرغ آن را در کوچه‌ها می‌پاشند و خداوند اسراف کاران را دوست ندارد.

همانگونه که دنیا به بعضی از غربی‌ها به واسطه‌ی گوجه پرانی به طرف هم و نابودی هزاران تن گوجه فرنگی به دیده تأسف می‌نگرد باید به این عمل این مسلمانان نیز تأسف خورد.

جالب‌تر از این عمل این است که چون به عمل خرافی شکستن تخم مرغ برای دفع چشم زخم اعتراض می‌کنی گویی به مقدسات این افراد توهین کرده‌ای و با اعتقاد کامل می‌گویند که تخم مرغ سبب بهبودی مرض می‌شود.

اما چرا گاهی با شکستن تخم مرغ درد علاج می‌شود؟ بعضی دردها با وجودی که ده‌ها تخم مرغ را می‌شکنند علاج نمی‌شود، در بعضی مواقع درد سرهای مقطعی ناشی از فشارهای محیطی به افراد وارد می‌شود که با چند دقیقه استراحت درد قطع می‌شود، بعضی افراد با شروع این دردها تخم مرغی را بیهوده بر سرشان می‌شکنند و همزمان استراحت می‌کنند که این استراحت علت اصلی کاهش درد است نه شکستن تخم مرغ، بعضی از افراد نیز همزمان با شکستن تخم مرغ آرام بخش و دوا استفاده می‌کنند که این دواها بهبودی حاصل می‌کند نه تخم مرغ.

به نظر عقل سلیم چه رابطه‌ای است بین شکسته شدن تخم مرغ در هوا و بهبودی مرض یک فرد!!!.

امیدوارم که معتقدین به شفای تخم مرغ به دلیل توهین به این عمل مرا تکفیر نکنند. همچنین این عمل اشتباه گاهی مسبب بسیاری از کدورت‌ها و کینه شده که از این نظر نیز باید به این عمل خرافی اعتراض کرد.

راه بازگشت کدام است؟

مسلمان برای پیروزی چاره‌ای ندارد جز تلاش و پشتکار و بازگشت به قرآن و سنت رسول خدا.

اسلام رهبانیت و گوشه نشینی را نمی‌پذیرد و کار برای روزی حلال در اسلام عبادت است، همچنین باید توجه داشت همه مسلمانان مدعی‌اند عاشق قرآنند ولی بسیاری از آن‌ها حتی یکبار قرآن را با فهم و معنی مطالعه نکرده‌اند و برخی گمان می‌کنند قرآن فقط برای ثواب است و جز در مراسم نمادین ازدواج و مردن یک فرد هیچ بهره‌ای از قرآن نمی‌برد و دین را غیر از زندگی واقعی می‌پندارند. و چون دین طرح و برنامه‌ای برای زندگی نداشته باشد و منفعل جلوه کند آزاد اندیشان و متفکران، دینی را که عده‌ای خرافی را به خود مشغول دارد نمی‌پذیرد و چون با کوتاهی علماء اسلام صحیح شناخته نشده، متفکران و اندیشمندان حرکات و رفتارهای خرافی‌ها را دین می‌بینند لذا از دین

گریزان و به سوی اندیشه‌های غیر اسلامی رهسپار می‌شوند. و دین می‌ماند برای عده‌ای عوام ناآگاه و شیادهایی که به نام دین مردم را تلکه می‌کنند.

ورود خیلی از این بدعت‌ها برگردان علماست، آنها که عوض هدایت مردم به بازی‌های فلسفی ارسطو و سقراط دلخوش کرده‌اند و مرغ و تخم مرغ را می‌خواهند ثابت کنند کدامیک اول به وجود آمده است، حال آن که هم دین در معرض خطرات مهلکی است و هم مسلمانان در زمینه‌های صنعتی و مادی عقب مانده‌اند.

البته منظورم علمای راستین نیست بلکه آنهاست که لباس مسؤلیت پوشیده ولی از مسؤلیت سرباز می‌زنند، آنها یی که ادعای تحریف قرآن را مطرح کردند گویا آیه‌ی: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۹﴾ [الحجر: ۹]. «همانا ما قرآن را نازل کردیم، و یقیناً ما نگهبان آن [از تحریف و زوال] هستیم». را نشنیدند، یا آنها که گفتند قرآن کلی است و مردم نمی‌فهمند حال آن که قرآن ﴿هُدًى لِّلنَّاسِ﴾ [البقرة: ۱۸۵]. است. و بر کسانی که ایمان آوردند ﴿هُدًى وَشِفَاءً﴾ [فصلت: ۲۴]. است و برای همه مردم است، ﴿هَذَا بَصِيرَةٌ لِّلنَّاسِ﴾ [الجاثية: ۲۰]. ﴿تَبْصِرَةٌ وَذِكْرٌ لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّثِيبٍ ﴿۸﴾﴾ [ق: ۸]. «برای هر بنده‌ای که [با اندیشیدن در نظام هستی] به سوی خدا باز می‌گردد، مایه بینایی و یادآوری باشد». و آسان شده تا همه بهره گیرند، ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّذَكِّرٍ ﴿۴﴾﴾ [القمر: ۴۰]. «و یقیناً ما قرآن را برای پند گرفتن آسان کردیم، پس آیا پند گیرنده‌ای هست».

و پندی است برای جهانیان، ﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ ﴿۲۷﴾﴾ [التکویر: ۲۷]. تا در سایه آن هدایت شوند با اختیار خویش، ﴿إِنَّ هَذِهِ تَذِکْرَةٌ فَمَن شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿۱۹﴾﴾ [المزمل: ۱۹]. تا هر که بخواهد راهی به سوی خدای خویش پیش گیرد، و قرآن بیهوده نیامده بلکه برای همه دوره‌ها و همه انسانها آمده تا مردم اختلافات را کنار گذارند و مشمول رحمت الهی شوند، ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۶﴾﴾ [النحل: ۶۴]. «و ما [این] کتاب را بر تو نازل نکردیم، مگر

برای اینکه آنچه را در آن اختلاف کرده‌اند، برای آنان توضیح دهی، و [آن] برای مردمی که ایمان می‌آورند، رهنمود و رحمتی است.»

قرآن کلی نیست و همه آن را می‌فهمند و هرکس از آن به اندازه‌ی فهمش بهره می‌گیرد، یکی غواص می‌شود و به صید مرواریدهای زیبا مشغول و دیگری در ساحل اقیانوس قرآن شنا می‌کند و همه می‌توانند به این اقیانوس پا گذارند و برای هیچ کس تابلو ورود ممنوع نصب نشده است.

بازگشت به سنت رسول ﷺ یکی دیگر از راه‌های پیشرفت مسلمانان می‌تواند باشد. ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ [النساء: ۸۰]. «هر کس رسول را اطاعت کند یقیناً خدا را اطاعت کرده است.»

پیامبر ﷺ به عنوان نبی و انسان آگاه در موقعیت‌ها و شرایط متفاوت رفتارهای شایسته از ایشان سر می‌زد که آن‌ها می‌توانند به عنوان بهترین نمونه برای انسانهای دیگر باشد و در همه دوره‌ها می‌توان شاگرد مکتب ایشان بود. سنت‌های واجب‌الاطاعه رسول الله ﷺ لازم و ضروری است اجرا شود، زیرا وحی است و چون قرآن مصون از خطا و اشتباه است؛ و آن دسته از سنت‌ها که مستحب است در بهتر کردن شرایط زندگی ما می‌تواند تأثیر گذار باشد و آن دسته از رفتارهای پیامبر که رفتار شخصی و غیر عبادی است تقلید کردن و نکردن بستگی به شرایط زمان دارد.

محالست سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی

آخرین کلام: در رابطه‌ی با انحرافات وارد شده بر اسلام چند نکته باید ذکر شود

۱- تصحیح انحرافات به سادگی و در مدت کوتاهی امکان پذیر نیست زیرا مشکل است مردم از انحرافات و بدعت‌هایی که به آن‌ها خو گرفته‌اند دل بکنند و مانند مرغی که به تاریکی عادت کرده اوایل که به روشنایی می‌رسد معذب است و تلاش می‌کند به تاریکی برگردد، رابطه‌ی مردم و انحرافات نیز اینگونه است.

۲- افرادی که مسئولیت مبارزه با بدعت‌ها را بر عهده گرفته‌اند باید توجه داشته باشند از شر دشمنی مردم در امان نخواهند بود زیرا طبق فرمایش امام علی علیه السلام در حکمت ۴۳۸، «مردم دشمن آنند که نمی‌دانند، و مخالفت با اخلاق و رسوم مردم موجب دشمنی و کینه آنها می‌شوند». حکمت ۴۰۱ نهج البلاغه، ترجمه‌ی دشتی.

آنان که به کنج عافیت بنشستند دندان سگ و دهان مردم بستند
و هرکس با بدعت‌ها به مبارزه برخیزد به واقع مجاهدی راستین است که همه
وجودش را تقدیم خدا می‌کند.

رسم و ره آزادی یا پیشه نباید کرد یا آنکه ز جان و سر اندیشه نباید کرد
۳- دشمنان عاشقان اسلام، قرآن و سنت دو دسته‌اند یکی افراد شیاد و دغل باز که
برپایی اسلام راستین موجب کسادی بازار آنها می‌شود و دوم مردمی که گمان می‌کنند
اعتقاد و اعمالشان کامل است بنابراین خود را انسان آگاه و کامل می‌پندارند و حاضر
نیستند آنچه نمی‌دانند کسب کند و بر داشته‌ها و نادانی خود تعصب دارند.

۴- اسلام دین میانه روی و اعتدال است و با اعتدال می‌شود دل‌ها را تصاحب کرد نه
با افراط و تفریط.

امام سجاد علیه السلام در نیایش ۲۰ می‌فرماید: خدایا مرا از نعمت اعتدال و میانه روی بهره
مند کن.

۵- با برخورد شایسته و اخلاق نیکو باید به مبارزه‌ی بدعت‌ها رفت و یک جانبه
نگری و برخورد تند و دور شدن از جماعت مسلمانان نتیجه‌ای جز شکست مصلحان و
انزوای آنها ندارد، بنابراین قدم به قدم به جنگ بدعت‌هایی می‌رویم که مسلمانان
سال‌هاست به آنها خو کرده‌اند.

۶- نباید برای مبارزه با یک بدعت زشت، بدعت زشت دیگری را بنا نهاد، مانند آنان
که چون مردم زکات نمی‌دادند اموال آنها را می‌زدیدند و به فقرا می‌دادند.

امام سجاد علیه السلام در نیایش ۲۰ صحیفه از خدا می‌خواهد که ایشان را به دلیل همراه بودن با جماعت مسلمین و دوری گزیدن از بدعت گذاران مشمول رحمت خویش قرار دهد.

۷- باید توجه داشت که بسیاری از مسلمانان فریب شیادان را خورده‌اند و اگر اسلام راستین با دلیل و مدرک به آن‌ها عرضه شود می‌پذیرند و وظیفه مجاهدان و مبارزان با بدعت این است که این افراد را آگاه کنند.

شاید امروز آن روزی است که امام علی علیه السلام پیش بینی کرده است، «روزگاری بر مردم خواهد آمد که از قرآن جز نشانی و از اسلام جز نامی نخواهد ماند ...». حکمت ۳۶۹ نهج البلاغه، ترجمه‌ی دشتی

«روزگاری بر شما خواهد رسید که چیزی پنهان‌تر از حق، و آشکارتر از باطل، فراوان‌تر از دروغ به خدا و پیامبرش نباشد ...». خطبه‌ی ۱۴۷ نهج البلاغه، ترجمه‌ی دشتی

پس همراه می‌شویم با نیایش ۷ صحیفه و همراه امام علیه السلام این دعا را تکرار می‌کنیم که خدایا مرا به خاطر دغدغه‌ها از انجام واجبات و مستحبات باز مدار.

آیا نباید به خود لرزید زمانی که امام سجاد علیه السلام در نیایش ۳۲ صحیفه می‌فرماید: خدایا هرگز به خاطر انجام اعمال مستحبی به تو متوسل نمی‌شوم در حالی که در انجام واجبات کوتاهی کرده‌ام؛ زمانی که بنده‌ی خالص خدا این گونه دعا می‌کند ما که باید بسیار توبه کنیم.

فصل هفتم: چگونه محبوب خدا شویم؟

خداوند بندگانش را دوست دارد و عاشق مخلوقاتش است و انسان شایسته است به درگاه او روی آورد و با اراده و اختیار خویش با تداوم دوستی، محبوب خدا شود و رحمت رحیمیت الهی شامل حال او شده همچنان که رحمت رحمان بودن خدا از آغاز تولد تا زمان مرگ شامل حالش بوده است.

اما برای این که محبوب خدا شویم نیاز به وسیله داریم.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ۳۵]. «ای مومنان از نافرمانی خدا بپرهیزید و برای رسیدن به او و این که محبوب خدا شوید، وسیله‌ای بجوئید و در راه او جهاد کنید».

اما این وسیله چیست و چگونه محبوب خدا شویم؛ برای دانستن آن قرآن راهنمای ماست. خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾ [البقرة: ۱۵۲]. «مرا یاد کنید تا به یادتان باشم».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَٰسِقُونَ﴾ [الحشر: ۱۹]. «نباشید مانند کسانی که خدا را فراموش کرده‌اند و چون خدا را فراموش کردند خداوند حقیقت وجودی آن‌ها [بندگی و عبادت] را از یادشان برد».

با تدبیر در دو آیه فوق متوجه می‌شویم که محبوب خدا شدن بستگی به اراده انسان دارد. هر کس خدا را یاد کند و عمل شایسته انجام دهد محبوب خداست و رحمان و رحیم بودن خدا را توأمان خواهد دید و آن کس که از خدا روی بگرداند فقط مخلوق و بنده خداست نه محبوب او، خداوند برایش رحمان است نه رحیم، زیرا خداوند تنها نسبت به بندگان برگزیده‌اش رحیم است. همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوْفٍ بِعَهْدِكُمْ﴾ [البقرة: ۴۰]. «به عهد و پیمان‌هایی که با خدا بسته‌اید پایند باشید تا خدا وعده‌هایی را که به شما داده عملی کند».

و اگر در رابطه‌ی با خدا مکر بستید خدا بهترین مکر کنندگان است و فریب نمی‌خورد.

﴿وَمَكْرُوا اللَّهَ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينِ﴾ [آل عمران: ۵۴]. «و [دشمنان] مکر ورزیدند، و خدا [در پاسخشان] مکر در میان آورد، و خداوند بهترین مکرانگیزان است».

اگر دین خدا را یاری کنیم محبوب خدا می‌شویم و خدا ما را تنها نمی‌گذارد.

﴿تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾ [محمد: ۷]. «اگر خدا را یاری کنید یاریتان می‌کند و گامهایتان را استوار می‌دارد».

و راه نزدیکی به خدا برای هیچ کس مسدود نشده است.

راه نزدیکی به خدا از نگاه قرآن

۱- ایمان به خدا: اولین و مهمترین شرط نزدیکی به خدا، ایمان به اوست و بدون ایمان به خدا محبوب خدا نمی‌شویم، ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ [المائدة: ۳۵]. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید؛ و به او [توسل و] تقرب جوید».

در این آیه مؤمنان فقط مخاطب بوده‌اند نه انسان‌های دیگر.

شاید انسانی بدون اعتقاد و ایمان به خدا، نیکوکار و صالح باشد این فرد به عنوان انسان خوب قابل احترام است ولی محبوب خدا نیست، زیرا اولین و مهمترین شرط محبوبیت را ندارد، ﴿يَقَوْمًا أَحْيَبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَءَامِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ﴾ [۳۱] وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ ءَأُولِيَاءَ ءَأُولِيَاءُ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ [الأحقاف: ۳۱-۳۲]. «ای قوم ما! دعوت کننده [به سوی] خدا [پیامبر اسلام] را اجابت کنید و به او ایمان آورید تا خدا برخی از گناهانتان را

بیمارزد و از عذابی دردناک پناهتان دهد * و آنان که دعوت کننده خدا را اجابت نکنند نمی توانند [خدا را] در زمین عاجز کنند [تا از دسترس قدرت او بیرون روند] و آنان را در برابر خدا یاورانی نیست [که عذاب را از آنان دفع کند]، اینان در گمراهی آشکاری هستند».

ایمان به خدا و پیامبرش است که موجب بخشش گناهان می شود و هر که به خدا ایمان ندارد، یار و یآوری ندارد، ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَءَاعْتَصَمُوا بِهِۦ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿۱۷۵﴾ [النساء: ۱۷۵]. «اما کسانی که به خدا ایمان آوردند و به او تمسک جستند، به زودی آنان را در رحمت و فضلی از سوی خود درآورد، و به راهی راست به سوی خود راهنمایی می کند».

پس اهل ایمان، آنها که به خدا متوسل شدند مشمول رحمت الهی شده به راه راست هدایت می شوند.

۲- عمل صالح: دومین شرط نزدیکی به خدا عمل صالح است و فرد محبوب خدا نمی شود مگر این که هر دو شرط را رعایت کند، ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ ﴿۲﴾ [محمد: ۲]. «و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند و به آنچه بر محمد نازل شده که از سوی پروردگارشان حق است گرویدند، خدا گناهانشان را از آنان محو کرد و حالشان را اصلاح نمود».

ایمان به خدا، عمل صالح و ایمان به قرآن موجب نزدیکی به خدا، بخشش گناهان و اصلاح می شود. ﴿مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الصَّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الۡعُرۡفَاتِ ءَامِنُونَ ﴿۳۷﴾ [سبأ: ۳۷]. «مگر آنان که ایمان آورده و کار شایسته انجام داده اند [که به سبب ایمان و کار شایسته، مقرب ما هستند]؛ پس اینانند که برای آنان در برابر آنچه انجام داده اند، پاداش مضاعف است، و آنان در غرفه ها [ی بهشتی از هر گزند و آسیبی] آسوده خاطرند».

ایمان و عمل صالح، افزایش پاداش و آسایش و راحتی اخروی را در پی دارد.

۳- اطاعت از پیامبر ﷺ:

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [آل عمران: ۳۱]. «بگو: اگر خدا را دوست دارید، پس مرا پیروی کنید تا خدا هم شما را دوست بدارد، و گناهانتان را ببامزد؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است».

اطاعت و پیروی از پیامبر ﷺ: محبت الهی.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَعَامِنُوا رَسُولَهُ يُوْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ﴾ [الحديد: ۲۷]. «ای مؤمنان! از خدا پروا کنید و به پیامبرش ایمان آورید تا دو سهم از رحمتش را به شما عطا کند، و برای شما نوری قرار دهد که به وسیله آن [در میان مردم] راه سپارید و شما را ببامزد».

ایمان و اطاعت از پیامبر باعث می‌شود که رحمت الهی دو برابر شود.

۴- انجام واجبات: ﴿فَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ وَعَاتُوا الزَّكَاةَ وَأَعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ﴾ [الحج: ۷۸]. «پس نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و به خدا تمسک جوئید. او سرپرست و یاور شماست».

۵- جهاد در راه خدا: یکی از راه‌های نزدیکی به خدا که به عنوان نمونه مثال در آیه ۳۵ سوره مائده آمده جهاد در راه خداست، ﴿وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ [المائدة: ۳۵]. جهاد در راه خدا به وسیله جان، مال، گفتار، رفتار، قلم، اندیشه و ... صورت می‌گیرد.

﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ﴾ [الحج: ۷۸]. «در راه خدا آن گونه که شایسته است جهاد کنید».

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ [الحجرات: ۱۵]. «مؤمنان فقط کسانی‌اند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند، آن

گاه [در حقانیت آنچه به آن ایمان آورده اند] شک ننموده و با اموال و جان‌هایشان در راه خدا جهاد کرده‌اند».

۶- قرآن: یکی دیگر از وسایل نزدیکی به خدا، توجه و عمل به قرآن است.

﴿فَأَسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۴۳﴾ وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ ۖ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ ﴿۴۴﴾﴾ [الزخرف: ۴۳-۴۴]. «ای پیامبر به قرآنی که به تو وحی می‌شود چنگ بزن که تو را به راه راست راهنمایی می‌کند و همانا آن نام بزرگی برای تو و قومت است و البته باید در برابر قرآن پاسخگو باشید».

آری، تمسک به قرآن است که موجب هدایت ما می‌شود و در صورت کوتاهی باید جوابگوی الله باشیم.

۷- توبه: توبه اگر چه سخت است ولی اگر کسی موفق شود محبوب خدا می‌شود.

﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ ﴿۸۲﴾﴾ [طه: ۸۲]. «و مسلماً من آمرزنده کسی هستم که توبه کرد و ایمان آورد و کار شایسته انجام داد، سپس در راه مستقیم پایداری و استقامت ورزید».

درهای رحمت، بخشش و محبت الهی به روی کسی که توبه کرده، یعنی با ایمان و عمل صالح آشتی کرده است گشوده می‌شود.

۹- اعتماد به خدا و معامله با الله:

﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿۱۱﴾﴾ [الحديد: ۱۱].

«هر کس به خدا اعتماد کند و به او قرض دهد، خداوند عوض قرضش، چند برابر به اضافه برمی‌گرداند و پاداشی و بخششی بزرگ در انتظارش خواهد بود».

وسایل نزدیکی به خدادر آیه ۲۰ سوره مزمل:

﴿إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِن ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَآئِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ ۚ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ۚ عَلِمَ أَن لَّنْ نُحْصِيَهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ ۚ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ ۚ

عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَىٰ وَعَآخِرُونَ يَصِرُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَعَآخِرُونَ يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَأَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٠﴾ [مزمّل: ۲۰]. «در حقیقت، پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تو، نزدیک به دو سوم از شب یا نصف آن یا یک سوم آن را [به نماز] برمی‌خیزی، و خداست که شب و روز را اندازه‌گیری می‌کند. [او] می‌داند که [شما] هرگز حساب آن را ندارید، پس بر شما ببخشد، [اینک] هر چه از قرآن میسر می‌شود بخوانید. [خدا] می‌داند که به زودی در میانتان بیماری خواهد بود، و [عده‌ای] دیگر در زمین سفر می‌کنند [و] در پی روزی خدا هستند، و [گروهی] دیگر در راه خدا پیکار می‌نمایند. پس هر چه از [قرآن] میسر شد تلاوت کنید و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و وام نیکو به خدا دهید؛ و هر کار خوبی برای خویش از پیش فرستید آن را نزد خدا بهتر و با پاداشی بیشتر باز خواهید یافت. و از خدا طلب آمرزش کنید که خدا آمرزنده مهربان است.»

نمازهای و نماز شب، تلاوت و عمل به قرآن، پرداخت زکات و انفاق و قرض دادن به بندگان خدا، توبه و استغفار و دعا و ...

وسایل نزدیکی به خدا و محبوب الله شدن در آیات ۶۳ تا ۷۴ سوره فرقان

تواضع، فروتنی، راه رفتن با آرامش [به دور از تکبر] و برخورد نیک با دیگران:

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ [الفرقان: ۶۳]. «و بندگان خدای رحمان کسانی‌اند که روی زمین به نرمی گام برمی‌دارند؛ و چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملایمت پاسخ می‌دهند.» نماز، عبادت، سجده، راز و نیاز با خدا: ﴿وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا﴾ [الفرقان: ۶۴]. «و آنانند که در حال سجده یا ایستاده، شب را به روز می‌آورند.»

و دعا و با خدا صحبت کردن: ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿٦٥﴾ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٦٦﴾﴾ [الفرقان: ۶۵-۶۶]. «و کسانی‌اند که

می‌گویند: «پروردگارا، عذاب جهنم را از ما بازگردان که عذابش سخت و دایمی است. * و در حقیقت، آن بد قرارگاه و جایگاهی است».

انفاق در راه خدا و کمک به حد اعتدال، پرهیز از زیاده روحی و اسراف:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴿۶۷﴾﴾ [الفرقان: ۶۷]. «و

کسانی‌اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند، و میان این دو [روش] حد وسط را برمی‌گزینند».

دوری از شرک و خود کشی، دوری از کشتن انسان‌های بی‌گناه، زنانکردن:

﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا

يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿۶۸﴾ يُضْعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا

﴿﴾ [الفرقان: ۶۸-۶۹]. «و کسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند و کسی را که خدا

[خونش را] حرام کرده است جز به حق نمی‌کشند، و زنا نمی‌کنند، و هر کس اینها را انجام دهد سزایش را دریافت خواهد کرد* برای او در روز قیامت عذاب دو چندان می‌شود و پیوسته در آن خوار می‌ماند».

توبه، عمل نیکو، بازگشت به سوی خدا: ﴿مَنْ تَابَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا

فَأُولَٰئِكَ يَبْدِلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿۷۰﴾ وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا

فَأِنَّهُ يُتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ﴿۷۱﴾﴾ [الفرقان: ۷۰-۷۱]. «مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و کار

شایسته کند. پس خداوند بدیهایشان را به نیکیها تبدیل می‌کند، و خدا همواره آمرزنده مهربان است* و هر کس توبه کند و کار شایسته انجام دهد، در حقیقت به سوی خدا بازمی‌گردد».

پرهیز از شهادت دروغ و دروغ‌گویی، بخشش دیگران:

﴿وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ﴿۷۲﴾﴾ [الفرقان: ۷۲]. «و کسانی‌اند

که گواهی دروغ نمی‌دهند؛ و چون بر لغو بگذرند با بزرگواری می‌گذرند».

تفکر و تعقل به خصوص در آیات قرآن:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخْرُوْا عَلَيْهَا سُومًا وَغَمِيَانًا﴾ [الفرقان: ۷۳]. «و کسانی‌اند که چون به آیات پروردگارشان تذکر داده شوند، کر و کور روی آن نمی‌افتند».

دعای نیکو و خواستن از الله، که زن و فرزند نیکو به انسان.

عطا کند: ﴿وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا﴾ [الفرقان: ۷۴]. «و کسانی‌اند که می‌گویند: «پروردگارا، به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان [ما] باشد، و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان».

راه‌های نزدیکی به خدا در نهج البلاغه‌ی امام علی علیه السلام و صحیفه‌ی سجاده‌ی امام سجاد علیه السلام
 علی علیه السلام در خطبه ۱۱۰ نهج البلاغه بسیار زیبا و وسیله‌هایی که انسان را به خدا نزدیک می‌کند برمی‌شمارد؛ وسایل نزدیکی به خدا، از نگاه علی علیه السلام در خطبه ۱۱۰ نهج البلاغه: ایمان به خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله، جهاد در راه خدا، یکتاپرستی خدا و توحید، نماز، اسلام آوردن، پرداختن زکات، روزه، حج و عمره، صلّه رحم، صدقه پنهانی، صدقه آشکار، نیکوکاری، به یاد خدا بودن و ذکر او، دعا کردن، پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله، آموزش و فهمیدن قرآن، تلاوت قرآن ...

۱- ترس از خدا و اعتماد به او و اعتقاد به توحید: «برای نزدیکی به خدا وسیله‌ای مطمئن‌تر از رابطه با خدا نیست». (نامه‌ی ۳۱ نهج البلاغه، ترجمه‌ی محمد دشتی)

امام سجاد در نیایش ۲۰ صحیفه می‌فرماید: خدایا دعایم را رد مکن زیرا من برای تو همتایی قرار نمی‌دهم و با وجود تو از دیگری چیزی نمی‌خواهم.

امام در نیایش ۴۹ نیز می‌فرماید: پروردگارا وسیله‌ی من برای رسیدن به تو اعتقاد به توحید و یگانگی توست و دستاویز و ابزار من این است که چیزی را شریک تو نساخته‌ام و غیر تو را به خدایی نگرفته‌ام.

۲- عمل به قرآن: «وسیله‌ای برای تقرب بندگان به خدا، بهتر از قرآن وجود ندارد». (خطبه‌ی ۱۷۶ نهج البلاغه، ترجمه‌ی محمد دشتی)

- ۳- استغفار و توبه و بازگشت از گناهان: «دو چیز در زمین مایه‌ی امان از عذاب خدا خواهد بود: یکی از آن دو برداشته شد، پس دیگری را دریابید و بدان چنگ زنید. اما امانی که برداشته شد رسول خدا بود و امان باقیمانده استغفار کردن است». حکمت ۸۸ نهج البلاغه، ترجمه‌ی دشتی
- امام سجاد در نیایش ۱۲ صحیفه می‌فرماید: پروردگارا من از تو ناامید نمی‌شوم که در توبه را به رویم گشوده‌ای.
- ۴- انجام واجبات: یکی از واجبات نماز است که امام علی علیه السلام می‌فرماید: «تمام کردار خوب در گرو نماز است». نامه‌ی ۲۷ نهج البلاغه، ترجمه‌ی دشتی.
- همچنین در خطبه‌ی ۱۹۹ می‌فرماید: «مردم (خواندن و اقامه نماز) را بر عهده گیرید، و آن را حفظ کنید، زیاد نماز بخوانید و با نماز خود را به خدا نزدیک کنید».
- یکی دیگر از واجبات دین اسلام زکات است که علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «همانا پرداخت زکات و اقامه نماز عامل نزدیک شدن مسلمانان به خداست».
- خطبه‌ی ۱۹۹ نهج البلاغه، ترجمه‌ی محمد دشتی
- امام علی علیه السلام همچنین در نامه‌ی ۵۳ می‌فرماید: «از کارهایی که به خدا اختصاص دارد و باید با اخلاص انجام دهیم انجام واجباتی است که ویژه پروردگار است. پس در بخشی از شب و روز، وجود خود را به پرستش خدا اختصاص ده، و آنچه تو را به خدا نزدیک می‌کند بی‌عیب و نقصانی انجام ده».
- امام سجاد علیه السلام در نیایش ۲۱ صحیفه می‌فرماید: به آنچه نزد خداست جز با طاعت و رحمت الهی دست نمی‌یابم.
- ۵- انفاق و دستگیری از مردم: امام علی علیه السلام در نامه‌ی ۲۶ نهج البلاغه می‌فرماید: «وای بر کسی که در پیشگاه خدا، فقرا و مساکین، و درخواست کنندگان و آنان که از حششان محرومند، و بدهکاران و ورشکستگان و در راه ماندگان، دشمن او باشند و از او شکایت کنند».

۶- دعای پدر و مادر برای فرزند و دعای فرزند برای والدین سبب باز شدن در رحمت الهی می‌شود:

امام سجاد در نیایش ۲۴ می‌فرماید: خدایا مرا به سبب دعایی که در حق والدینم می‌کنم بیامرز و آن دو را به خاطر نیکی و مهربانی در حق من، مشمول عفو و رحمت خود قرار ده و با شفاعت من از ایشان به طور مسلم راضی و خشنود شو و آنان را با کرامات و بزرگواری به مکانهای امن و سلامت برسان.

۷- بخشیدن دیگران: امام سجاد در نیایش سی و نه صحیفه می‌فرماید: پروردگارا! هر بنده‌ای که درباره‌ی من عملی مرتکب شده که تو آن را نهی کرده‌ای و آبروی مرا که به حفظ و نگهداری آن دستور داده‌ای، ریخته و در حالی که حقی از من برگردن اوست مرده، و یا زنده است و حق من بر عهده‌اش می‌باشد، پس او را به خاطر ظلم و ستمی که در حق من روا داشته بیامرز و در حقی که از من تباه کرده او را عفو کن، و به خاطر رفتاری که با من نموده او را سرزنش مکن، و اگر به خاطر آزار من گناهی به گردن اوست رسوایش مساز، (ای خدای من) این گذشت مرا نسبت به آنان و صدقه‌ای را که به آنها ارزانی داشته‌ام، جزء پاکترین صدقات بخشندگان و بالاترین عطا‌های مقربین درگاہت قرار بده. و در مقابل عفو و گذشت من نسبت به آنان، مرا ببخش، و به پاداش دعایم برای آنها، مرا مشمول رحمت خود کن، تا هر یک از ما به برکت فضل و بخشش تو به سعادت برسیم و با احسان تو نجات یابیم.

راه‌های نزدیکی به خدا در خطبه‌ی ۱۹۸ نهج البلاغه: تقوا و ترس از خدا، اطاعت خدا با جان و دل، «اطاعت خدا را راه ورود به آب حیات، شفیع گرفتن خواسته‌ها، پناهگاه روز اضطراب، چراغ روشنگر قبرها، آرامش وحشت‌های طولانی برزخ، راه نجات لحظات سخت زندگی قرار دهید.» ترجمه‌ی دشتی

راه‌های نزدیکی به خدا در نامه ۴۷ نهج البلاغه: «پرهیز از دنیا پرستی، گفتن حق، دشمن ستمگر و یاور ستم‌دیده، ترس از خدا، نظم در امور زندگی، ایجاد صلح و آشتی

در بین همدیگر، رعایت حقوق یتیمان و همسایگان، احترام و عمل به قرآن، نماز خواندن، حج رفتن، جهاد با اموال و جانها و زبان، اتحاد، بخشش، دوستی، امر به معروف و نهی از منکر و...». ترجمه‌ی دشتی.

و به راستی مطابق دعای ۴۸ صحیفه سجادیه چیزی جز ناله و زاری به درگاه الهی ما را نجات نمی‌دهد.

سخن پایانی

وسایل و راه‌های نزدیکی به خدا مشخص و معین است و جز آنچه که در قرآن و سنت آمده راهی دیگر برای نزدیکی به خدا نمی‌شناسیم زیرا اگر وجود داشت محمد صلی الله علیه و آله که نبی بود زودتر از ما کشف می‌کرد در ضمن باید توجه داشته باشیم که بدون انجام واجبات، نزدیکی به خدا و محبوب او شدن محال است. نماز و روزه و ... انسان را به خدا نزدیک می‌کند ولی اعمالی که ریشه در اسلام و قرآن ندارد و از توهمات عده‌ای به وجود آمده جز بدعت نمی‌تواند باشد و بدعت در تضاد سنت است و ما جز سیره‌ی رسول الله برای نزدیکی به خدا نمی‌شناسیم و رقص‌های عرفا و توهمات خیال پردازان را عبادت نمی‌دانیم، بلکه به آن دسته از عرفا که معتقدند انسان می‌تواند با خدا یکی شود ایراد گرفته و می‌گوییم انسان می‌تواند به خدا نزدیک شود ولی یکی شدن با خدا از عدم شناخت خدا و جایگاه حقیقی انسان بنده ناشی می‌شود.

نکته دیگر این که بعضی واجبات را رها کرده به جای انجام واجبات به اعمالی دیگر واجب و مستحبی روی آورده‌اند، اینان باید توجه داشته باشند که هر یک از واجبات جایگاه مشخص دارد و بها دادن به یکی موجب صرف نظر کردن از دیگری نمی‌شود مانند فردی که نماز می‌خواند و زکات نمی‌دهد یا که حج می‌گذارد و نماز نمی‌خواند و بها دادن بیش از حد به یک عبادت موجب جبران کاستی دیگر عبادات نمی‌شود.

نکته سوم: این که ارزش عبادات در زمان‌های متفاوت فرق می‌کند در جامعه‌ای که مردم مسلمان نماز نمی‌خوانند اگر کسی آنها را تشویق به نماز کند عبادتش فراوان است. در جامعه‌ای که مردم زکات نمی‌دهند آن که زکات می‌دهد افضل است و در زمانی که جهاد واجب است مجاهد فی سبیل الله، کسی که نمازهای مستحبی را رها کرده تا در راه خدا بجنگد، از عابدی که در خانه نشسته و سر از سجده بر نمی‌دارد افضل است و امروز

که بدعت‌ها در جوامع اسلامی فراوان شده است هر کس اراده کند و با بدعت‌هایی که لباس سنت بر آنها پوشیده شده، مبارزه کند او به خدا نزد یک تر است از دیگران . بنابراین نماز در سرزمین کفر، زکات در مواقع قحطی و خشکسالی، برپایی سنت در هجوم بدعتها، جهاد در مواقع ضروری ارزش فراوان دارد.

آیا دانشمندی که سالها سختی کشیده تا به وسیله عملش مردم را هدایت کند و پزشکی که مردم را معالجه می‌کند عملشان از آن که فقط در کنجی نشسته و خدا را عبادت می‌کند برتر نیست؟

به پایان آمدیم دفتر حکایت هم چنان باقی
به صد دفتر نشاید گفت شرح حال مشتاقی

خدایا به خاطر خوش
گمانی به درگاهت روی
آورده‌ام و نه به عبادت خود
طمع کردم و نه به شفاعت
شفاعت کنندگان امیدوارم.
علی بن حسین علیه السلام صحیفه‌ی
سجادیه

﴿وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ
الْهُدٰی﴾ [طه: ۴۷].

بارها اندیشیدم

که چگونه با دریا دریا گناه به درگاه الله رجوع کنم
لذا خجالت کشیدم و پشت کردم

تا روزی که درک کردم

وسعت و عمق گناهان من هر چقدر هم بزرگ باشد
به اندازه‌ی لطف و کرم پروردگارم نیست،

و از آن روز

هر بار گناه کردم

به درگاه الله گریستم

تا مرا ببخشاید

و امید دارم

که پروردگارم روزی مرا از گناهان برهاند